

خدايان آن سوي فضا

اريک فون داننيکن

مهرداد شاهين



متن کامل



خدایانِ آن سوی فضا

(بازگشت به ستارگان)

اثر:

اریک فون دانیکن

ترجمه:

مهرداد شاهین

گردشگاه فرانس و چند کشور	دانشجویان اروپایی ژان و. دالینگ خدایان آن سوی فضا، پراکنش به سراسر، اثر ایکس راز، انینگ، ترجمه مهرداد شاهین
بسیارستان تکریم مخمساتان الکسندرو شیراز	اثر از: تکنیکان کتاب، ۱۳۸۵، ۳۴۵
پهنادک بهداشت بهداشت	۱۳۵۷-۱۳۵۶، ۱۳۵۷-۱۳۵۶ اقتباس از: ... ژان و. دالینگ، ژان و. دالینگ، ۱۳۷۳
بهداشت بهداشت	۱۳۷۰ ... اقتباس از: ...
نگارخانه پوشاک پوشاک پوشاک پوشاک	۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵ ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵



خدایان آن سوی فضا
(پاروری و جهان هستی)

اثر: اریک نون دالینگ، ترجمه: مهرداد شاهین
چاپ: اول ۱۳۸۵، شطراگان: ۲۲۰۰ نسخه
بیوگرافی: نویسنده: آثار

نگارخانه کتاب - تهران: خ کارگر جلوسی، دسترسی به جمهوری، کوچه صابری، پلاک ۱
تلفن: ۶۶۹۵۹۷۸۵، فاکس: ۶۶۹۶۹۲۶

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شابک: ۹۶۲-۸۱۵۵-۲۷-۹ ISBN 964-8262-37-2
قیمت: ۶۵۰۰ تومان

فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار مترجم
۱۵	مصاحبه روزنامه «زنگ تفریح» با «اریک فون دانیکن»
۲۷	مصاحبه نشریه «کانون» با «اریک فون دانیکن»
۳۵	مصاحبه هفته نامه «نگاه یکشنبه» با «اریک فون دانیکن»
۴۳	درباره «اریک فون دانیکن»
۴۵	پیشگفتار نویسنده
۴۹	فصل یکم: می توان به ستارگان پرواز کرد
۶۷	فصل دوم: در مسیر زندگی
۹۵	فصل سوم: پرسش های یک باستان شناس در روز یکشنبه
۱۳۵	فصل چهارم: گنجینه حافظه انسان
۱۴۹	فصل پنجم: کره، شکل آرمانی فضاپیماها
۱۹۳	فصل ششم: تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست
۲۱۱	فصل هفتم: گفتمانی در «مسکو»
۲۲۵	فصل هشتم: مکان های باستانی که سزاوار پژوهش می باشند
۲۵۹	فصل نهم: جزیره «ایستر»: جستاری پایان ناپذیر
۲۸۱	فصل دهم: به سوی «هندوستان» برای کنکاش با متون مقدس
۳۰۷	فصل یازدهم: خطاهای نیاکانمان
۳۴۱	فصل دوازدهم: پرسش ها و باز هم پرسش هایی بیشتر



پیشگفتار مترجم

«اریک فون دانیکن» که نام کاملش با تلفظ صحیح «اریش آنتون پاول فون دنیکن»^۱ می‌باشد، در ۱۴ آوریل ۱۹۳۵ در منطقه «آلمانی» زبان «زوفینگن»^۲ در «سوئیس» متولد شد.

وی کاتولیکی بسیار متعصب بود و به همین دلیل در مدرسه «سن میشل»^۳ مشغول به تحصیل گردید و در کنار آن اوقات فراغتش را با مطالعه ترجمه‌های متون باستانی می‌گذرانید. او تحصیلش را در ۱۹ سالگی نیمه‌کاره رها کرد و در هتلی مشغول به کار شد و هنگامی که مدیرکل هتل پنج ستاره‌ای گردید، نخستین کتابش را به نام «خاطرات آیندگان» یا «ارابه‌های خدایان؟» انتشار داد که موفقیت و شهرت فراوانی برای وی در بر داشت؛ به طوری که کتابش در نخستین سال چاپش در ۱۹۶۸ پرفروش‌ترین کتاب سال در «آلمان» و «آمریکا» گردید و بعداً در ۳۸ کشور دیگر دنیا نیز منتشر گردید.

او بسیار علاقمند به کشف رازهای دنیای باستان و نشانه‌های خدایان یا همان فضانوردان در دوران بسیار گذشته بود و بنابر این با پس‌انداز ۳۰۰۰۰۰ فرانک «سوئیس» در جوانی، سفرهای پژوهشی و علمی خود را

1. Erich Anton Paul Von Däniken

2. Zofingen

3. Saint Michel

۸ @ خدایان آن سوی فضا

آغاز کرد که همچنان ادامه دارد.

«فون دانیکن» برای تهیه کتاب‌ها و دیگر آثارش، صدها هزار کیلومتر پیاده سفر کرد. ده‌ها هزار کیلومتر با هواپیما پرواز کرد. به اعماق تیره‌ترین غارهای درون زمین رفت. از تاریک‌ترین و ناشناخته‌ترین مکان‌های باستانی جهان عکس تهیه کرد. نتیجه آن که تصاویر و مدارکش را به همراه نظریات و فرضیاتش درباره گذشته بشریت در کتاب‌های دیگرش منتشر کرد و صریحاً به مقابله با یک‌سونگری کلیسایی و خرافی نشان دادن تاریخ گذشته‌ها پرداخت

پژوهش‌های ارزشمندش درباره «صندوق عهد» و نظریات تکان‌دهنده و بعضاً مغایرش با باورهای کاتولیکی، کشیشان را بسیار خشمگین ساخت، به طوری که او را متهم به کفر کردند؛ اما وی در مصاحبه‌هایش آشکارا به اعتقادش به خدای متعال اشاره کرده و به آنان پاسخ داده که هرگز نمی‌تواند مطالب کتاب مقدس را در حد و شأن خدای بلندمرتبه و مهربان بداند؛ بنابراین برای روشن شدن گذشته‌های تاریک همچنان تلاش خواهد کرد.

او معتقد است در گذشته‌های بسیار دور، فضانوردانی از سیارات دیگر به ملاقات اجداد ما آمدند و به آن‌ها تمدن و راه و روش زندگی را آموختند؛ اما نیاکان ما که بسیار ابتدایی و وحشی بودند، آنان را خدایان فرض کردند و به پرستش آنان پرداختند و هزاران فرقه خرافی با رنگ و بوی مذهبی را به وجود آوردند و این‌گونه از درک وجود خدای راستین به دور ماندند و زندگی خود را به کجی‌های بسیار آلودند.

«فون دانیکن» برای تمام فرضیاتش، مدارک بسیاری جمع کرد و با بررسی دقیق هر کدام از آن‌ها، تاریخ ارائه شده از سوی کلیسا را به چالش خواند.

پیشگفتار مترجم @ ۹

در این میان دانشمندان نیز ساکت نشستند و «کارل ساگان»^۱ و «رونالد استوری»^۲ دو کتاب عمده در رد نظریات وی به چاپ رساندند و او را به شارلاتانی علمی متهم ساختند؛ اما او دست از کار خود نکشید و به تلاش‌های بسیار پرهزحمت و طاقت‌فرسای خود پیرامون کاوش دوران باستان همچنان ادامه داد.

نتیجه کوشش‌های چند ده ساله وی، کتاب‌ها و لوح‌های فشرده زیر است:^۳

۱- ۱۹۶۸: خاطرات آیندگان (ارابه‌های خدایان؟) به صورت کتاب،

لوح فشرده تصویری، نوار فیلم

۲- ۱۹۶۹: بازگشت به ستارگان (خدایان آن سوی فضا)

۳- ۱۹۷۲: باروری و جهان هستی (طلای خدایان)

۴- ۱۹۷۳: دنیای من به تصاویر (در جستجوی خدایان باستان)

۵- ۱۹۷۴: آیندگان (معجزه‌های خدایان)

۶- ۱۹۷۵: مسافری از کائنات

۷- ۱۹۷۷: مدارک (طبق مدرک)

۸- ۱۹۷۸: کنکاش

۹- ۱۹۷۹: پیامبر گذشتگان (نشانه‌های خدایان؟)

۱۰- ۱۹۷۹: دانش‌نامه فضاوردی باستان

۱۱- ۱۹۸۱: سفر به «کریباتی» (گذرگاه‌های خدایان)

۱۲- ۱۹۸۲: سیاست خدایان (خدایان و طرح عظیم‌شان)

۱۳- ۱۹۸۳: همه جهان را دوست دارم

1. Carl Sagan

2. Ronald Story

۳. نام‌هایی که پس از تاریخ نشر آمده مستقیماً از زبان «آلمانی» ترجمه شده و از طرف خود نویسنده بر روی کتاب قرار گرفته و نام‌های داخل پرانتز از طرف مترجمان «انگلیسی» انتخاب شده‌اند.

۱۰ @ خدایان آن سوی فضا

- ۱۴ - ۱۹۸۴: روزی که خدایان آمدند
- ۱۵ - ۱۹۸۵: اشتباه کردم؟
- ۱۶ - ۱۹۸۷: همه ما فرزندان خدایان هستیم
- ۱۷ - ۱۹۸۹: چشمان «ابوالهول»
- ۱۸ - ۱۹۸۹: ردپاهای فضایی‌ها
- ۱۹ - ۱۹۹۰: ردپاهای فرازمینی‌ها
- ۲۰ - ۱۹۹۱: دوران دیرینه سنگی بسیار دگرسان
- ۲۱ - ۱۹۹۱: رازهای اروپای باستان
- ۲۲ - ۱۹۹۲: شوک خدایان
- ۲۳ - ۱۹۹۲: ردپاهای جدید فضایی‌ها
- ۲۴ - ۱۹۹۳: بر اساس ردپاهای قدرتمندان مطلق
- ۲۵ - ۱۹۹۳: سفر فضایی در دوران باستان
- ۲۶ - ۱۹۹۳: میراث «کوکول کان»
- ۲۷ - ۱۹۹۴: پیام‌ها و علایمی از فضایی‌ها
- ۲۸ - ۱۹۹۵: بیگانه‌ای از کهکشان (بازگشت خدایان)
- ۲۹ - ۱۹۹۵: طولانی‌ترین شروع روز رستاخیز، در انتظار ناجی و فرازمینی‌ها
- ۳۰ - ۱۹۹۷: میراث خدایان
- ۳۱ - ۱۹۹۷: ارتباط با کهکشان، معماهای جهان، در دولوح فشرده
- ۳۲ - ۱۹۹۷: نشانه‌های جاودانگی (ورود خدایان)
- ۳۳ - ۱۹۹۹: به نام «ژئوس» (آدیسه خدایان)
- ۳۴ - ۲۰۰۱: خدایان فضا نورد بودند
- ۳۵ - ۲۰۰۲: داستان واقعی «زیکسلی» و «اوم»
- ۳۶ - ۲۰۰۳: همه دنیا برای صد فرانک و ماجراهای دیگر

۳۷-۲۰۰۳: اسرار دنیا‌های گمشده

۳۸-۲۰۰۳: آخرین سخنرانی «اریک فون دانیکن» به صورت لوح

فشرده و نوار فیلم

۳۹-۲۰۰۳: جوینده دانش گمشده، بر اساس باستان‌شناسی ممنوع

۴۰-۲۰۰۵: «آستروپلیس» جهان رازها، لوح فشرده موسیقی

۴۱-۲۰۰۵: مجموعه تصاویر رازها (رازها)

«اریک فون دانیکن» شهرتش را در «آمریکا» به غیر از کتاب‌هایش

مدیون ویژه برنامه تلویزیونی «در جستجوی فضانوردان باستان» نیز

می‌باشد. او در ۱۹۹۳ برای تلویزیون «آلمان» یک مجموعه پنج قسمتی به

نام «ارابه‌های خدایان؟»، معماها ادامه دارند» با حضور و کارگردانی خود

تهیه کرد. همچنین وی دو فیلم مستند دیگر نیز تهیه کرد که در ۲۶ سپتامبر

۱۹۹۶ و ۲۶ نوامبر ۱۹۹۶ از بزرگ‌ترین شبکه تلویزیون «آلمان» پخش شد

و ۷۷۰۰۰۰۰ نفر بیننده آن بودند.

او همچنین بیش از ۳۰۰۰ سخنرانی در ۲۵ کشور جهان انجام داده که

۵۰۰ نشست آن در دانشگاه‌ها برگزار گردیده است.

«فون دانیکن» بر چهار زبان تسلط کامل دارد و سالانه تقریباً ۱۶۰۰۰۰

کیلومتر سفر به نقاط فراموش شده یا ناشناخته زمین انجام می‌دهد و

همچنان به عنوان یک پژوهشگر بسیار دقیق معروف است. او همچنین

عضو انجمن نویسندگان «سوئیس» و انجمن نویسندگان «آلمان» و انجمن

بین‌المللی «قلم» می‌باشد و از طرف دانشگاه «بولیوی» دکترای افتخاری

دریافت کرده است.

«فون دانیکن» جایزه «هوسپد ایلوستر»^۱ را از شهرهای «ایکا» و

۱۲ ■ خدایان آن سوی فضا

«نازکا» در «پرو» و جایزه زرین - پلاکین «لورنکو فیلهو»^۱ را از «برزیل» و در «آلمان» جایزه «گوردون بلو دو سنت اسپریت»^۲ را به همراهی «اولف مرلبورد»^۳ «آلمانی» دریافت کرده است.

وی در سال ۲۰۰۳ جایزه اسکار نظریات را به عنوان پیشنهاد دهنده، طراح و سازنده پارک تک منظوره رازهای جهان دریافت نمود. این پارک توسط خود وی در «ایترلیخن»^۴ «سوئیس» در تاریخ ۲۴ می ۲۰۰۳ افتتاح گردید.

«فون دایکن» بنیان‌گذار دو کمیته تحقیقی و نایب رییس یک شرکت سهامی عام می‌باشد. وی همچنین بنیان‌گذار انجمن تحقیقاتی باستان‌شناسی و فضاوردی به نام «آسرا»^۵ می‌باشد. این انجمن درباره پرسش‌هایی پیرامون نژاد و ریشه‌های بشریت، امکان وجود موجودات هوشمند فرازمینی، اسرار دنیا و هزاران موضوع حل نشده دیگر به تحقیق می‌پردازد.

او در تابستان ۲۰۰۳ مجموعه ۲۲ قسمتی یک ساعته جدیدی را بر اساس کتاب «ارابه‌های خدایان»^۶ به سبک داستان‌های ماجراجویی علمی و تخیلی تهیه کرد که مورد استقبال زیاد تماشاگران قرار گرفت. «فون دایکن» در سال ۱۹۶۰ با «الیزابت اسکاجا»^۶ ازدواج کرد که حاصل آن یک دختر به نام «کورنلیا»^۷ و دو نوه می‌باشد. وی هم‌اکنون در دهکده کوچک کوهستانی به نام «پتن برگ»^۸ در «سوئیس» زندگی می‌کند و علاقه بسیاری به بازی شطرنج و به قهرمان آن «بورداوکس»^۹ دارد.

1. Lourenco Filho

2. Gordon Bleu du Saint Esprit

3. Ulf Merbold

4. Interlaken

5. A.A.S.R.A

6. Elisabeth Skaja

7. Cornelia

8. Beatenberg

9. Bordeaux

پیشگفتار مترجم □ ۱۳

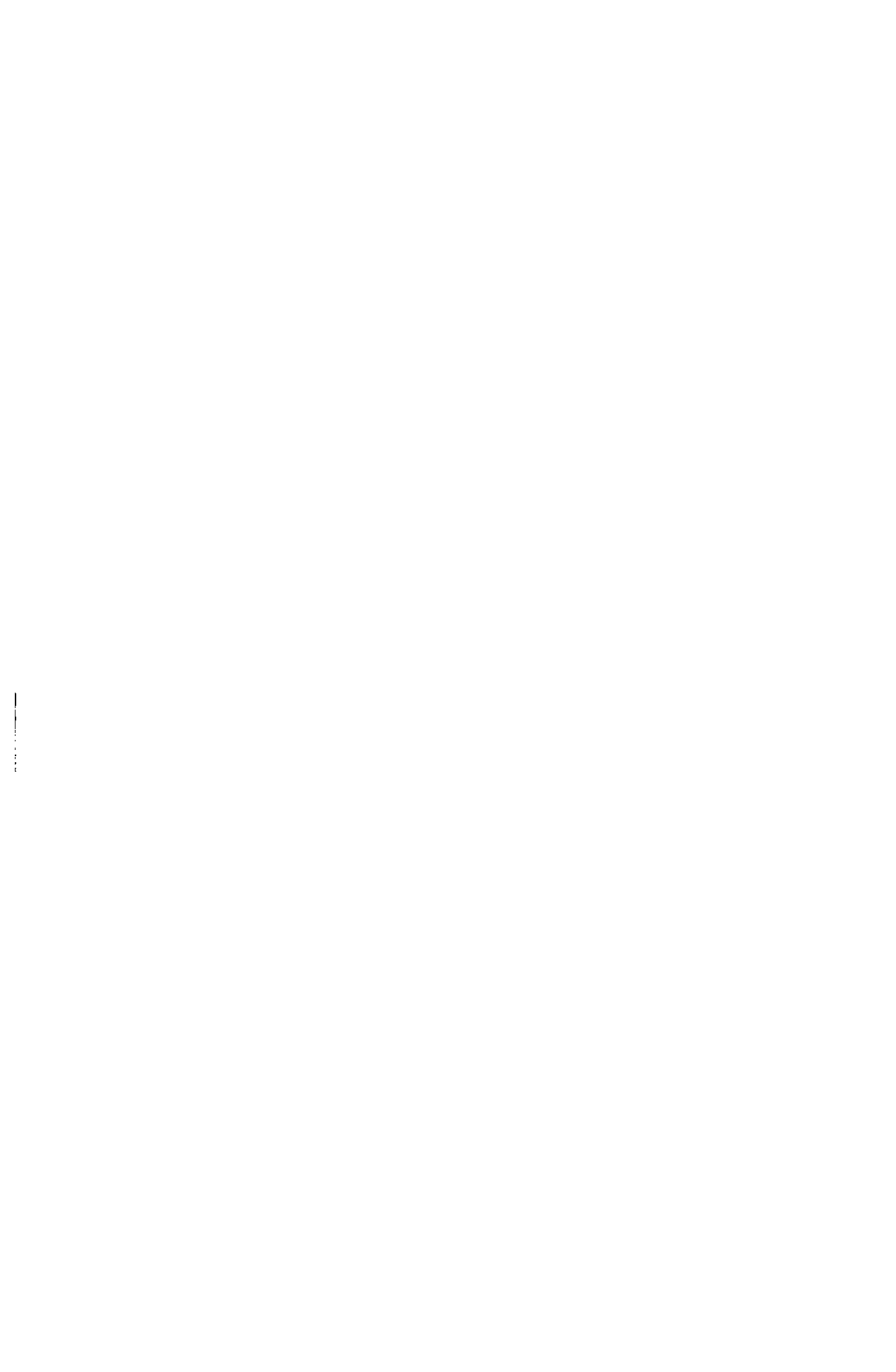
سایت‌های اینترنتی از به آدرس www.daniken.com و www.evdaniken.com دارای اطلاعات و تصاویر بسیار جالبی درباره‌ی وی و کارهایش می‌باشند. همچنین می‌توان با آدرس پست الکترونیکی daniken@daniken.com با وی تماس برقرار کرد.

«فون دانیکن» از معدود جویندگان اندیشمندی است که در جهان مورد احترام بسیار زیاد محافل علمی و دانشگاهی می‌باشد. امید است پژوهش‌های وی گشاینده‌ی راهی به سوی گذشته‌تاریک‌مان باشد.

خوانندگان عزیز می‌توانند نظریات و انتقادات خود را درباره‌ی این ترجمه توسط آدرس پست الکترونیکی mehrdad_shaheen@msn.com با مترجم مطرح نمایند.

مهرداد شاهین

پاییز ۱۳۸۴



مصاحبه روزنامه «زنگ تفریح»

با «اریک فون دانیکن»

روزنامه «زنگ تفریح»

۱۹ ژانویه ۱۹۷۲

سی هزار سال قبل از میلاد، فضانوردانی بیگانه از کهکشانی دور به زمین آمدند و در این سیاره اقامت نمودند. این تنها یکی از ادعاهای «اریک فون دانیکن» می باشد که البته هنوز فرضیه است و به اثبات نرسیده است.

«فون دانیکن» معتقد است تمامی دلایل و شواهدش در «حافظه زمانی» ای ثبت و در مکانی حفظ شده اند. او مدعیست که با این حافظه زمانی می تواند تمامی ادعاهایش را اثبات نماید. اما ما شاهدیم گذر هزاران سال هم نتوانسته پرده های اسرارآمیز گذشته های دورمان را کنار بزند و هنوز تلاش های پژوهشگران و طرفداران وی برای اثبات همه فرضیاتش به جایی نرسیده است.

با این حال «بنیانگذار تاریخ نوین جهان» هنوز تسلیم نشده و سردبیر ما را نیز دعوت به جستجوی حافظه زمانی اساطیری اش نموده است. ما از

آقای «فون دانیکن» برای این دعوت سپاسگزاریم اما نمی‌توان کار نشریه را برای جستجوی دلایل ایشان به کناری نهاد.

«اریک فون دانیکن» قبول دارد که «اریک فون دانیکن» صددرصد موفق نمی‌باشد اما او هرگز تسلیم نمی‌شود؛ چون معتقدست در کتاب‌هایش دورنمایی از حقیقت را بیان کرده است. نشریه ما دوست دارد بداند نظر «اریک فون دانیکن» درباره «اریک فون دانیکن» چه می‌باشد. راحت‌ترین راه برای رسیدن به پاسخ این پرسش، سؤال کردن از خود اوست.

«آقای «فون دانیکن» با فرض
این که ادعاهای تان گوشه‌ای از
حقیقت گذشته‌ها باشند، لطفاً
بگویید چگونه یافته‌های تان را
کشف می‌کنید.»

«واقعیت اینست که بیشتر این یافته‌ها را به صورت اتفاقی و تصادفی پیدا کرده‌ام. البته همیشه در ذهنم این پرسش که آیا نیاکان ما فضاورد بوده‌اند یا خیر مطرح بوده. اما یافته‌هایم را پس از کنکاش درباره این موضوع کشف کرده‌ام.»

«آیا در واقع منظور شما اینست
که نیروی محرک اکتشافات شما
کشف وجود سفرهای فضایی در
دوران باستان می‌باشد؟»

«دقیقاً همین‌طور است. من در ابتدا روش بسیار ساده و حتی می‌توانم بگویم ابتدایی‌ای را برای تحقیقاتم انتخاب کردم. من به سراغ کتاب‌ها و نوشته‌های موجود درباره این طرح رفتم و به زودی فهمیدم این مطالب

آن طور که باید نمی‌توانند به من کمکی بکنند.»

«سپس شما با یک پیش‌داوری

به سراغ این موضوع رفتید.»

«بله! قبلاً هم این موضوع را گفته‌ام. البته در ابتدای کار بیشتر نظریاتم بر اساس احتمالات و فرضیات بود تا یافته‌ها؛ اما اکنون فقط قسمتی از کارم بر اساس فرضیات می‌باشد. و حال به این نتیجه رسیده‌ام بسیاری از آثار به جای مانده از دوران باستان با دلایل ارائه شده توسط دانشمندان جور در نمی‌آیند.»

«شما بارها گفته‌اید «به نظر من

این‌طور است که... در صورتی که

دانشمندان می‌گویند...» می‌توانید

توضیح دهید چرا باید نظر شما را

پذیرفت و نه نظر دانشمندان را؟»

«چرا؟! چون الآن که ما در مقیاس بسیار کوچکی به تحقیقات فضایی پرداخته‌ایم، هر روز با هزاران مسئله مواجه می‌شویم که هیچ توضیحی برای‌شان نداریم. من امیدوارم به زودی شاهد اختراعی باشیم که بتواند امواج پرتوی را از فضای کیهانی دریافت و قابل مفهوم سازد. البته منظورم ویراست جدیدی از دستگاه‌های الکترومغناطیسی موجود نمی‌باشد، بلکه فن‌آوری کاملاً نوینی مورد نظر است. ما حتی شاید بتوانیم بر روی سطح سیاره مریخ چیزی کشف کنیم یا در آن جا به تحقیق بپردازیم. آنگاه اگر سنگواره‌ی یک چکش کشف شود که نشان دهد در هزاران سال قبل موجوداتی بر روی مریخ زندگی می‌کرده‌اند، چه پاسخی خواهیم داشت؟ اگر ما - چه از طریق ارتباط مستقیم و چه از طریق کشف بقایای موجود در سیارات دور دست - به وجود فرازمینی‌ها پی ببریم، آنگاه محافل

محافظه کاران و متعصبان هیچ پاسخی ندارند اما من سالها قبل پاسخم را ارائه داده‌ام!

«آیا می‌دانید عده‌ای هستند که
«یوفو»ها را قبول دارند و معتقد به
وجود ارتباطاتی این چنینی
می‌باشند؟»

«من اصلاً به وجود چنین ارتباطاتی هیچ اعتقادی ندارم و معتقدم این
سایل چیزی جز خیالپردازی نمی‌باشند؛ چون دلایلی وجود دارند که
کاملاً این ادعاها را رد می‌نمایند.

شاید این موارد به رویداد فیزیکی خاصی مربوط باشند که هنوز
ناشناخته می‌باشد و تا ده سال آینده به فن‌آوری آن دست یابیم.»

«خیلی‌ها درست همین ایراد را
به کار شما وارد می‌دانند و
می‌گویند شما آن طور که باید به
بررسی منابع‌تان درباره
ادعاهای‌تان نمی‌پردازید.»

«بله! این امکان وجود دارد.»

«شما همیشه در کتاب‌های‌تان،
آخرین دستاوردهای فن‌آوری را
مطرح می‌کنید و آن‌گاه با مقایسه
تصاویر باستانی با این اختراعات
عصر حاضر، ادعا می‌کنید که فلان
تصویر مثلاً کلاه‌خود فضانوردی
است و در نهایت نتیجه می‌گیرید در

گذشته‌های دور فضانوردان به زمین
آمده‌اند. حال سؤال این جاست که
آیا ممکن نیست آن‌ها با فن‌آوری
متفاوتی نسبت به فن‌آوری فضایی
ما به گشت و گذار در کهکشان
پرداخته باشند؟»

«بله این امکان وجود دارد. و نکته در این جاست که ما همیشه تاریخ
پیدایش را بر اساس باورهای کاتولیکی و گفته‌های عهد عتیقی خوانده‌ایم.
اما باید توجه داشت این فقط یکی احتمال است. چون کتاب مقدس مملو
از مضامینی است که با وجود بی‌عیب و نقص خداوند یکتا هیچ‌گونه
همخوانی‌ای ندارند. اما اگر شما در جملات عهد عتیق واژه خدایان یا
همان فضانوردان را جایگزین کنید، متوجه می‌شوید آن‌ها با تغییر دادن
رمزهای وراثتی، ما را شبیه خودشان هوشمند نمودند. در واقع آن‌ها با
ایجاد یک جهش مصنوعی در ما، انسان‌ها را شبیه خدایان نمودند.»

«اما اعتقاد عمومی اینست که
انسان از ابتدای جهان همانی بود که
اکنون هست.»

«بله! امروزه مردم هنوز معتقدند خداوند پسر بی‌گناهی را به صلیب
کشیده تا گناه آن‌ها را ببخشد. در صورتی که همه انسان‌های خردمند
می‌دانند چنین تفکری چه قدر دور از حقیقت ذات خداوند می‌باشد. بنابر
این متوجه می‌شوید این که مردم به موضوعی اعتقاد داشته باشند، ملاک
درستی آن موضوع نمی‌باشد.»

«آیا منظور شما اینست همان
طور که فرضیه «داروین» باعث

۲۰ ▣ خدایان آن سوی فضا

تحوّل شناخت انسان گردید،
می‌بایست منتظر تحولات بعدی
بود؟»

«دقیقاً همین طور است. منتها به نظر من هیچ حلقه مفقوده‌ای وجود
ندارد. بلکه یک دستکاری وراثتی انجام شده است. البته این فعلاً یک
فرضیه است و هنوز اثبات نشده است.»

«در این جا هم باز این پرسش
مطرح می‌شود که اصلاً چرا شما
چنین فرضیه‌ای را مطرح می‌کنید؟
چون وقتی نظریه بررسی شده‌ای به
نام نظریه تکامل «داروین» وجود
دارد، دیگر مطرح کردن فرضیه و
احتمال دیگری منطقی به نظر
نمی‌رسد.»

«فقط به خاطر وجود نوشته‌های کهن و قدیمی هم اکنون چند میلیارد
انسان وجود دارند که فکر می‌کنند گفته‌های کتاب مقدس درست
می‌باشد. اما در آینده‌ای نزدیک ثابت خواهد شد حقیقت چیز دیگری
است. آنگاه چه باید کرد؟»

«حتی اگر بپذیریم فرازمینی‌ها،
انسان‌ها را دستکاری وراثتی
نموده‌اند، باز این پرسش مطرح
می‌شود که اصلاً چرا آنان چنین
کاری کرده‌اند؟»

«به نظر من پاسخ این پرسش در متون مورد بررسی‌ام قرار دارند.»

و شما در همایشی پس از انتقاد
از دو کتاب نخستین تان توسط
سخنرانان، گفتید در کتاب سوم تان
دلایل علمی مربوط به فرضیه تان را
مطرح می‌کنید.»

«رفتاری که منتقدان با من داشتند خیلی زشت بود. آن‌ها مرا متهم به
سرقت ادبی کردند. در واقع فقط به خاطر دور اندیشی است که
نمی‌خواهم در مورد کتاب بعدی‌ام توضیح بیشتری بدهم.»

وقتی واقعاً چنین جهش مصنوعی‌ای رخ داده، دیگر چه اهمیتی دارد
که این مسئله به صورت تصادفی کشف شود یا به کمک دلایل علمی. مهم
اینست که چرا چنین تغییری اعمال شده است.

در اینجا لازمست تذکر دهم این مسئله هیچ وابستگی‌ای به مسایل و
اعتقادات مذهبی ندارد. این موضوع را برای این عنوان کردم که برخی از
کج اندیشان می‌خواهند فرضیات من را اندیشه‌های متعصبانه مذهبی
قلمداد کنند. برای همین صریحاً می‌گویم من از تعصب متنفرم.»

«ما خوانندگان بیشتر درباره
فرضیات شما فکر می‌کنیم تا دلایل
آن‌ها. در صورتی که شما باید بیشتر
به دنبال مدارک و شواهد باشید.»

«بله! دقیقاً همین‌طور است.»

«در واقع می‌بایست فرضیات
شما را در حیطه احتمالات بررسی
کرد.»

«بله، قبول دارم.»

«اما اکنون زمان بررسی
ادعاهای تان می باشد تا فرضیات
اثبات نشده.»

«تقریباً همین طور است.»

«بنابر این من فکر می کنم شما
بیشتر در معرض انتقاد باشید تا نقد
علمی و خردمندانه!»

«بله و فکر می کنم این انتقادات همچنان ادامه داشته باشند که البته این
حق مخالفان من می باشد. چون هنوز در فرضیه ام نقاط ابهام فراوانی
وجود دارند که می بایست کاملاً و دقیقاً مشخص شوند.»

«شما مدعی هستید که دانش
امروزی نمی تواند پاسخی برای
پرسش های تان مطرح کند و بنابر
این فرضیه های جدیدی را مطرح
می کنید. آیا همین دلیل برای ارائه
کردن یک فرضیه جدید کافیت؟»

«ببینید من با کتاب هایم، پژوهشگران و دانشمندان علوم مختلف را به
چالش می خوانم و با مطرح کردن فرضیات جدید، آنها را وادار به تفکر و
تردید درباره باورهای شان می کنم. این طرز کار باعث شده باستان
شناسان دوباره به حفاری بسیاری از نقاطی که من به شیخه اجازه
حفاری آنجاها را ندارم، پردازند و در نتیجه مدارکی که من نیاز دارم را
کشف نمایند.»

«آیا شما مطمئن هستید تا به
حال فرضیاتی که مطرح کرده اید

پژوهشی بوده‌اند تا نظری؟»

«من یک بار در دانشگاه «هایدلبرگ» سخنرانی‌ای داشتم و در آن جا انتقادات بسیاری به من شد اما من همچنان بر نظراتم پافشاری کردم. در آخر همایش، «سومری» شناسی به سراغم آمد و گفت مدارک زیادی برای اثبات نظریاتم در اختیار دارد و من را به منزلش دعوت نمود.

چنین اتفاقاتی بارها برایم رخ داده است.»

«چرا آن مرد صریحاً در مقابل

همه، این جمله را نگفت و ترجیح

داد در منزلش با شما صحبت کند؟»

«خب این موضوع خیلی حساسیت برانگیز است و هر کسی جرأت نمی‌کند در محافل پژوهشی و علمی چنین ادعاهایی نماید. در ضمن بیشتر افرادی که طرفدار فرضیات من می‌باشند، از چهره‌های برجسته دانشگاهی هستند و ترجیح می‌دهند برای حفظ شخصیت اجتماعی‌شان خود را همفکر «فون دایکن» نشان ندهند؛ چون در غیر این صورت به دیوانگی محکوم می‌شوند.»

«بنابراین لازمت مدارک‌تان را

برای بررسی محافل علمی رو

کنید.»

«خودم در این فکر هستم اما هنوز تصمیمی نگرفته‌ام.»

«شما در کتاب‌های‌تان همیشه

زمان اتفاقات مورد نظرتان را به

گذشته‌های دور برمی‌گردانید تا

آن‌گاه در محدوده زمانی خاصی به

بررسی فرضیه‌های‌تان پردازید.»

«علت این کارم اینست که تاکنون هیچ مدرک علمی قابل استنادی درباره این مسایل مطرح نبوده که البته طبیعی است؛ زیرا هیچ کس تاکنون به دنبال چنین فرضیاتی نبوده است. بنابراین برای درک و بررسی آنها لازمست به دوران باستان بازگردیم.

به نظر من تمامی اتفاقات آن دوران در حافظه زمانی ای ثبت شده و کم کم با پیشرفت دانش فضاوردی این حافظه زمانی کشف می گردد.»
 «و اگر کشف نشود...؟»

«نه! نه! حتماً کشف می شود. البته لزوماً در این جا کشف نمی شود بلکه ممکنست بر روی ستاره‌های دیگر مانند ماه پیدا شود. اما ما باید جستجوی مان را از همین جا شروع کنیم.»

«آیا ممکنست فرازمینی‌ها سفرهای دوباره‌ای به زمین کرده باشند تا از اتفاقاتی که برای وارثان شان رخ داده آگاه شوند؟»

«بله! به نظر من این احتمال وجود دارد.»
 «و آیا فکر می کنید در آن زمان هم باز جهش‌های مصنوعی رخ داده باشد؟»

«البته! چون به احتمال زیاد از نابسامانی‌های موجود به شدت عصبانی شده‌اند و همان‌طور که در کتیبه‌ها و نوشته‌های باستانی آمده، عده‌ای از مردم را از بین برده‌اند. در افسانه‌های «مایا»ها از حمله خدایان صحبت شده و این که آنان هنگام بازگشت به شدت عصبانی بوده‌اند و دیگر به سراغ شان نیامده‌اند.»

«وقتی شما معماهای حل نشده

را به ستارگان دور دست ربط
می‌دهید، درست مثل اینست که
صورت مسئله را پاک کرده‌اید.»

«درست است؛ اما فهمیدن این که ما تنها موجودات هوشمند این
کهکشان بی انتها نمی‌باشیم بسیار سخت است.»
«اما دانستن این مسئله نه تنها
کمکی به ما نمی‌کند بلکه اعتماد به
نفس مان را نیز می‌گیرد.»

«قبول، دارم. اما من در انتظار کشفیات و اختراعات جدیدتری هستم تا
بالاخره بتوانم سر از این هزارتوی تاریک گذشته‌ها در آورم.»
حتماً دقت کرده‌اید که «فون دانیکن» در هیچ جای مصاحبه‌اش از
جملاتی مانند «من می‌دانم» یا «من می‌توانم ثابت کنم» استفاده نکرده و
سعی می‌کند بیشتر به توضیح فرضیاتش بپردازد و از جملاتی مانند «فکر
می‌کنم که...»، «منظورم اینست که...»، «احتمال دارد که...» یا «نیاز به دلیل
علمی دارد» استفاده می‌کند.

مصاحبه نشریه «کانون»

با «اریک فون دانیکن»

نشریه «کانون»

شماره ۱۵

۱۹۹۵

موفق‌ترین نویسنده «آلمانی» زبان در چند روز آینده شصت ساله می‌شود. او در همین اواخر به دهکده «بیتن برگ» که ۶۰۰ متر بالاتر از سطح دریاست، مسافرت نموده و منظر انتشار دو کتاب آخرش که درباره سفینه فضایی اسرارآمیزی می‌باشد، است. همین سه دلیل کافی بود تا مجله «کانون» مصاحبه‌ای را با او ترتیب دهد.

«آقای «فون دانیکن» فکر می‌کنم

شما در ۱۴ آوریل امسال شصت

ساله می‌شوید.»

«بله! درست روز جمعه.»

۲۸ □ خدایان آن سوی فضا

«بنابر این شما نسبت به گذشته
پخته تر و مجرب تر شده اید.»

«من همیشه دنبال تجربه های بیشتر بوده ام.»
«همه خوانندگان آثارتان
دوست دارند بدانند که آیا شما با پا
گذاشتن در میان سالی، همچنان به
مطرح کردن فرضیات سی سال
پیش تان می پردازید یا خیر؟»

«همیشه آمارگیری ها نشان داده اند با رسیدن به سنین بالا، پافشاری بر
اعتقادات دوران گذشته بیشتر می شود. حالا چرا شما فکر می کنید من
یک دفعه باید تغییر رویه بدهم؟!»

«آن طور که من فهمیده ام شما
معتقدید در گذشته های بسیار دور،
عده ای فرازمینی به سیاره ما آمدند
و پس از کارهایی به ستارگان آن
سوی فضا بازگشتند و کلی از خود
اثر و نشانه به جا گذاشتند. درست
است؟»

«بله! همین طور است.»

«من شنیده ام شما برای انتشار
نخستین کتابتان در به در دنبال
ناشر می گشتید تا بالاخره یک ناشر
حاضر به چاپ کتابتان شد و آن

گاه ناگهان شما به پرفروش‌ترین

نویسنده تبدیل شدید.»

«بله! کاملاً درست است. آن زمانی که ویرایش نهایی کتاب «ارابه‌های خدایان؟» را تمام کردم - با این که در مضیقه مالی بسیاری بودم - از آن بیست نسخه تهیه و برای بیست ناشر ارسال نمودم و در نتیجه بیست جواب منفی با جملات ناراحت‌کننده‌ای مانند «متأسفیم!» یا «این کتاب به روند کاری ما مربوط نمی‌شود!» دریافت کردم. اما سرانجام یک ناشر راضی به انتشار کتاب شد و از همان چاپ نخست با استقبال بی‌نظیری مواجه شد.»

«و از آن زمان تاکنون بیش از

پنججاه و یک میلیون نسخه از

کتاب‌های‌تان در سراسر جهان

فروش رفته‌اند.»

«بله و می‌دانم خوانندگان فکر می‌کنند این نشانه ثروتمند بودن من است. در صورتی که این طور نیست. چون من اصلاً نمی‌توانم از پول به خوبی استفاده کنم و از پول، پول درآورم.»

«خب هیچ کس هم توقع ندارد

شما انسان کاملی باشید.»

«بله! می‌دانید وقتی من سالیانه صد هزار درآمد دارم، صد هزار هم

خرج می‌کنم. برنامه‌هایی مثل مسافرت و...»

«در آن زمان‌ها گفته می‌شد

فرضیاتی که شما مطرح کرده‌اید،

متعلق به خودتان نیست و آن‌ها را

از افراد دیگری دزدیده‌اید!»

«آن وقت‌ها عده‌ای از منتقدانم مدعی بودند که من فرضیاتم را از کتاب‌های «رابرت شاروکس» و «لویز پاولز» و «ژاک برژی» گرفته‌ام. در صورتی که من چنین کاری نکرده بودم و پس از صحبت با «شاروکس» مشخص شد هر دو در یک زمان به فرضیه واحدی رسیده‌ام. سبب هر وقت برسد، از درخت می‌افتد.»

«و منتقدان از سال ۱۹۶۸ به گروه طرفداران شما لقب «دانیکنیسم» دادند.»

«همیشه عده‌ای مخالف و موافق وجود دارند.»

«در دنیای ماشینی و متمدن امروز همیشه فرضیه دیدار با فرازمینی‌ها مطرح بوده اما شما بن مایه فرضیات‌تان را از کتاب‌های مقدس و دینی گرفته‌اید و نظریات خانمان براندازی ارائه داده‌اید.»

«واقعیت اینست این متون در برگیرنده حقایق بیاری هستند که مورد غفلت واقع شده‌اند.»

«شما دارای دوستان و طرفداران «آلمانی» و «آمریکایی» هستید که همه جا در حال تبلیغ نظریات شما می‌باشند.»

«در واقع آن‌ها ناقدان فرضیه وجود فرازمینی‌های هوشمند می‌باشند.»
«آیا شما رهبر جامعه‌ای جدید

هستید که به تبلیغ نگرش کاملاً

عالمانه درباره هتی می پردازد؟»

«چه چرت و پرت هایی می گوید! معلوم است که نه! این جامعه یک گروه طرفدار پژوهش های فضایی و علمی است که به طور قانونی ثبت شده و هیچ کاری به اعتقادات هیچ کس ندارد.»

«چی شد که شما وجود خدایان

اساطیری را به فضانوردان هوشمند

تعبیر کردید؟»

«من وقتی دانش آموز مدرسه ای در «فرایبورگ»^۱ بودم، در یک کار کلاسی مجبور به ترجمه کتاب مقدس از زبان «یونانی» شدم. در آن زمان بود که متوجه شدم گفتارهای کتاب مقدس درباره خداوند هیچ ربطی به آن خدای یکتای اصیلی که در ذهن و قلبم جای گرفته، ندارد. در واقع خدای عهد عتیق و جدید، یک خدای کامل و حقیقی نیست چون دارای صفاتی مانند حسادت، حس انتقام، کینه توزی و خشم می باشد و این ویژگی ها از مفهوم ناب خداوند یکتا به دور است. در ضمن این که در خیلی جاها کتاب مقدس، خداوند معرفی شده به قالب انسان درآمده است و این دیگر قابل قبول نیست.»

«ممکنست کمی بیشتر توضیح

دهید؟»

«مثلاً در آن جاها می که «حزقیال» از ظهور خداوند با چرخ و بال صحبت می کند و سوار بر ارابه ای است و به هر طرف که بخواهد می چرخد و... مشخصاً این توضیحات مربوط به ملاقات با عده ای فضانورد با سفینه شان می باشد چون خداوند در همه جا حضور دارد و

۳۲ ❁ خدایان آن سوی فضا

برای جابجایی نیاز به بال و چرخ ندارد.❁
«شما در کتاب و آرایه‌های
خدایان؟» نگرش کاملاً جدیدی را
نسبت به کتاب مقدس ارائه داده‌اید
و به جای تفسیر دینی و آسمانی به
رویکردهای علمی پرداخته‌اید.»

«من سطر به سطر کتاب مقدس را بارها خوانده‌ام و به دقت درباره
توصیفات و جملاتش اندیشه کرده‌ام و آن را با دانش فضاوردی مقایسه
کرده‌ام و پی برده‌ام توضیحاتی مانند ظهور خداوند یا فرشته‌اش با دود و
آتش و صاعقه و زلزله و... همه مربوط به وجود فرازمینی‌هایی در آن
دوران می‌باشد.»

«به نظر من شما فقط از نیروی
تخیل‌تان استفاده کرده‌اید. درست
مانند نویسنده‌های دیگری که از
مفاهیم کتاب مقدس الهام می‌گیرند
و به خلق شاهکارهایی دست
می‌زنند.»

«منظورتان چیست؟»

«ببینید متن‌های مکاشفه‌ای
کتاب مقدس مملو از مفاهیم
نمادینی می‌باشند که باید به
صورت نمادین خوانده شوند و
نمی‌توان از آن‌ها تفسیرهای
فیزیکی استخراج کرد. البته این

واقعیتی است که بین زمین و آسمان
رابطه‌ای برقرار است اما این رابطه
مربوط به کل جهان هستی و تمامی
موجوداتش می‌باشد.»

«بنابر این شما می‌توانید مرا راوی یک داستان باستانی بدانید.»

مصاحبه هفته‌نامه «نگاه یکشنبه»

با «اریک فون دانیکن»

هفته‌نامه «نگاه یکشنبه»

۱۸ آوریل ۱۹۹۹

«اریک فون دانیکن» تا امروز بیش از پنجاه و شش میلیون جلد کتاب فروخته است. او هم اکنون در سن ۶۴ سالگی در حال ساخت پارک رازها می‌باشد.

«امیدوارم مزاحم‌تان نباشیم؟»

«نه! فقط بهتر بود می‌گذاشتید نهار بخورم، بعد مصاحبه می‌کردید.»

«آرزوی بزرگ‌تان دربارهٔ

ساخت پارک رازها کم‌کم به واقعیت

تبدیل می‌شود. آیا این آخرین

پروژه بزرگ شما به عنوان یک

انسان خیال‌پرداز می‌باشد؟»

«برای من آخرین پروژه، معنا ندارد. این پارک هم بزرگ‌ترین آرزوی

من نیست؛ چون پارک که سفینه فضایی نیست. من همیشه به دنبال مایکل

جدید بودم و هستم. بزرگ‌ترین آرزوی من اینست که همه معماهای کهکشان‌ها حل شوند که البته آن روز دیگر من وجود ندارم.»

«شما در مصاحبه‌های دیگران گفته‌اید که احساس می‌کنید امروز نسبت به گذشته پخته‌تر و مجرب‌تر شده‌اید. در این صورت اگر با همین تجربه الآن جوان می‌شدید، آیا باز هم کتاب‌های قبلی‌تان را می‌نوشتید؟»

«مطمناً «ارابه‌های خدایان؟» را به این صورت نمی‌نوشتم و بخش‌هایی را عوض یا حذف می‌کردم. بالاخره هر انسانی، خطا می‌کند. من در جوانی خودم را مانند امروز مورد نقد قرار نمی‌دادم و این ایراد کارم بود.»

«ممکن است یکی از اشتباهات این کتاب‌تان را نام ببرید؟»

«بله! من در «ارابه‌های خدایان؟» نوشته‌ام در شمال «مصر» جزیره‌ای به نام «الفاتین» وجود دارد که به معنای فیل می‌باشد. شکل این جزیره هم شبیه فیل است که البته این موضوع اشتباه می‌باشد. چون وقتی از بالا به آن نگاه کردم متوجه شدم ادعایم صددرصد غلط است.»

«وقتی پروژه پارک رازها برآورد مالی گردید، هزینه اجرا و ساخت آن حدود پنجاه میلیون دلار اعلام شد. اما امروزه صحبت از هشتاد میلیون دلار است!»

«من خودم به شخصه در زمینه‌های متره و برآورد هیچ تخصصی ندارم. اما دفتر فنی پروژه پس از یک برآورد جدید به من ثابت کرد که هزینه ساخت آن حدود هشتاد میلیون دلار می‌شود.»

«مثل این که کارخانه داران و
نمایشگاه داران بزرگ حاضر به
سرمایه‌گذاری در این پروژه
نشده‌اند!»

«اگر بخواهیم کشورمان در تابستان یک میلیارد دلار از گردشگری
درآورد، باید حداقل هشتاد میلیون سرمایه‌گذاری کنیم.»
«آیا با همه سرمایه‌گذاران
صحبت کرده‌اید؟»

«ما تیمی داریم که به دنبال سرمایه‌گذار می‌گردند. آن‌ها با خیلی‌ها
وارد صحبت شده‌اند و تا حدودی نیز به نتیجه رسیده‌ایم.»
«آیا شما دوست ندارید
خودتان روی این پروژه
سرمایه‌گذاری کنید؟»

«من اول باید سرمایه کافی داشته باشم، بعد به فکر این کار بیفتم.»
«شما که تا به امروز پنجاه و
شش میلیون نسخه کتاب در جهان
فروخته‌اید!»

«باید بگویم حق‌التألیف کتاب‌هایم در «هند»، سالیانه ۲ کیلو چایی
می‌باشد! از «هلند» نیز که سالیانه بیش از ۴ میلیون نسخه از کتاب‌هایم به
فروش می‌رسند، ۸۰۰ مارک دریافت می‌کنم. بنابراین متوجه می‌شوید
اگر کتاب‌هایم پرفروش هستند، دلیل نمی‌شود که فرد ثروتمندی باشم.»

البته برای خالی نبودن عریضه، چند مارکی در پروزه خرج کرده‌ام که احتمالاً سودش نصیب وارثانم خواهد شد.»

«آیا تا به حال به مرگ فکر

کرده‌اید؟»

«البته! و از خداوند بسیار سپاسگزارم که گذاشته به ۶۴ سالگی برسم.

چون من سیگار می‌کشم و فعالیت ورزشی مفیدی هم ندارم.»

«شما بارها در کتاب‌های‌تان

گفته‌اید که ما فرزندان خدایان

(فضانوردان) هستیم. با این حال

هنوز فکر می‌کنید وحشیانی که در

«کوزوو» دست به آن جنایات

می‌زنند، فرزندان خدایان هستند؟»

«نیاکان ما معتقد بودند آن فضانوردانی که به چشم دیده‌اند، خدایان

واقعی هستند. در صورتی که این فکر بسیار احمقانه و کاملاً غلط است.

خدایانی وجود ندارند. فقط یک خداوند در جهان وجود دارد که من به

خوبی وجودش را درک می‌کنم و از اعماق وجودم او را می‌پرستم. بنابر

این آن چه در «کوزوو» رخ می‌دهد ربطی به خدایان یا فضانوردان ندارد.

آن‌ها یک سری انسان هستند که به جای انسانیت به خوی وحشی‌گری

روی آورده‌اند.»

«شما پیش‌بینی کرده‌اید سالی

پانصد هزار نفر از پارک رازها

بازدید می‌کنند. با چه شعاری

می‌خواهید آن‌ها را به پارک

بکشید؟»

«ما با نشان دادن عجایب و معماهای بزرگ جهان آنها را شگفت زده می‌کنیم. این خود بهترین شعار است.»
«و آن وقت به آنها تی شرت و قهوه اجباری می‌فروشید!»
«چاره‌ای نیست. این کار به مقدار قابل قبولی هزینه‌های پارک را تأمین می‌کند و اجتناب‌ناپذیر است.»
«آیا تا به حال خودتان به پارک‌های تفریحی رفته‌اید؟»
«بارها و بارها. «اپکات»^۱ در «فلوریدا» یا دنیای «دیزنی»^۲. در آن جاها سرگرمی‌های جذاب و جالب زیادی وجود دارند که تا حدودی حس کنجکاوی انسان را ارضا می‌کنند.»
«در هیئت مدیره تصمیم‌گیرنده در پروژه پارک رازها، افراد مختلفی از گروه‌های چپ و راست عضویت دارند. این امر، اتفاق بسیار نادری در «سوییس» می‌باشد!»
«این موضوع نشان می‌دهد جناح‌های چپ و راست هم می‌توانند با یکدیگر همکاری کنند.»
«سیاست برای شما چه جایگاه و مفهومی دارد؟»
«من با سیاست کار چندانی ندارم. بنابر این کمتر روی من تأثیر می‌گذارد.»

«شما بارها صدا و سیما را
محکوم کرده‌اید که برنامه‌های بیخ و
تکراری نشان می‌دهد. آیا تا به حال
مجموعه داستانی «پرونده ایکس»
را دیده‌اید؟»

«این نوع مجموعه داستان‌ها فقط باعث می‌شود که فکر کنیم آیا بیرون
از منظومه ما موجودات دیگری وجود دارند یا نه.»
«آیا در پارک رازها نشست‌ها و
گفتمان‌های علمی نیز خواهید
داشت یا فقط به سوراخ کردن
بلیت‌ها می‌پردازید؟»

«مطمئناً سالی یک بار همایش علمی خواهیم داشت. آن کسی که
فقط بلیت‌ها را سوراخ می‌کند، جتازه «فون داینکن» است.»
«آیا ممکن است ادعای
کشاورزان ساکن حومه زمین پروژه،
مشکلی در روند ساخت پارک
ایجاد کند؟»

«این ادعاها وجود دارد. اما فکر نمی‌کنم مشکلی پیش بیاید. چون
مشخصاً با وجود پارک‌رازها، زمین آن‌ها نیز ارزش بیشتری پیدا می‌کند.»
«شما همیشه در پی کشف
بزرگ‌ترین معمای جهان هستید. آیا
در زندگی زناشویی‌تان هم معمای
بزرگی وجود دارد؟»

«زن‌ها هرگز نمی‌توانند رازی را در خود پنهان کنند. بنابراین من هم با

این که چهل سال از ازدواجم می‌گذرد، هیچ‌گونه رازی ندارم. که البته این موضوع نتیجه یک عشق عمیق و رابطه دوستانه است.»
«آیا شما فکر می‌کنید در پایان عصر پیش‌گویی‌ها، فضانوردان بیگانه می‌آیند و ما را به آن سوی فضا می‌برند؟»

«این‌ها همه فکر و خیال است. و البته مضر نیز هست. چون باعث می‌شود ما دست روی دست بگذاریم و منتظر بمانیم تا سفینه‌های آنان برسند. من معتقدم آن چه که «نوستر آداموس» در باره ۱۱ آگوست گفته که فرمانده‌ای می‌آید، مربوط به خورشید گرفتگی است.»
«و خدا می‌داند پایان روز چگونه می‌شود.»

«هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد. تاریخ این را نشان داده. بارها اتفاقات طبیعی رخ داده‌اند و جهان همچنان به راه خود ادامه داده است.»
«اریک فون دانیکن» متولد ۱۴ آوریل ۱۹۳۵ می‌باشد و قدش ۱۶۸ سانتی‌متر است و دارای چشمانی قهوه‌ای رنگ می‌باشد.
یکی از خصوصیات ممتاز او، عملی کردن آن چه در ذهنش می‌گذرد می‌باشد. وی فردی بسیار خوش‌قلب و مهربان است و هر از چندی گریه هم می‌کند.
می‌گوید می‌تواند در کوره ماه زندگی کند و مدت‌ها پیش خواب سفینه‌های فضایی دیده است.

درباره «اریک فون دانیکن»

«اریک فون دانیکن» تحصیل کرده نمی باشد. وی یک فرد خود آموخته است که طبق تعریف واژه نامه ها به شخصی گفته می شود که با مطالعه فراوان و تحقیقات بسیار دانش اندوزی کرده است. شاید موفقیت نخستین کتابش - «ارابه های خدایان؟» - در سراسر دنیا نیز به کمک همین عامل بوده است. او کاملاً خود را از تعصبات رها نموده تا به تنهایی ثابت کند فرضیاتش غیر قابل دستیابی نمی باشند و صدها هزار خوانندگان نیز می توانند به تنهایی راه پُرماجرایش را دنبال کنند. راهی که آنان را به سرزمین محصور با ممنوعیت ها می برد.

با این حال به نظر می رسد پرسش هایش درباره روند تکامل انسان در طول تاریخ خیلی دیر بیان شده است. «اریک فون دانیکن» نخستین فردی نبود که به کنکاش با پژوهشگران پرداخت اما پرسش هایش بسیار نوآورانه، بسیار صریح و بسیار گستاخانه می باشند. از این گذشته وی می تواند آن چه که فکر می کند را به راحتی بیان نماید؛ درست مخالف استادی که حس می کند اسیر عقاید همکارانش یا قوانین مشخص شده علمی می باشد. در کنار طرح این گونه پرسش ها وی پاسخ های تازه ای نیز بیان کرده است.

همیشه انسان هایی که پرسش های گستاخانه تردید آمیز درباره مسایل محترم و پذیرفته شده جامعه بیان می کنند، یک آفت محسوب می شوند و

مردم سعی می‌کنند هر طوری هست وی را ساکت نمایند. در گذشته کتاب‌ها و آثار این افراد به کتابخانه‌های مخفی فرستاده می‌شدند یا در فهرست سیاه قرار می‌گرفتند؛ اما امروزه مردم در تلاشند هر طوری که می‌توانند به آن‌ها حمله کنند و یا آثارشان را مورد تخریب قرار دهند. با این حال هیچ کدام این واکنش‌ها نتوانسته‌اند جلوی مطرح شدن پرسش‌های بنیادین دربارهٔ جهان هستی مان را بگیرند.

«اریک فون دانیکن» مدعی است محرکی درونی او را به پژوهش وامی‌دارد. وی در تابستان ۱۹۶۸ مقالاتی در نشریهٔ «روسی» «اسپوتنیک»^۱ به قلم «ویاچسلاو سایزف» با عنوان «سفینهٔ فضایی در هیمالیا» و «فرشتگانی در سفینه‌های فضایی» مطالعه نمود. «فون دانیکن» فوراً بلیتی برای پرواز به «مسکو» گرفت و به آن جا رفت. در «مسکو» پرفسور «شکلوسکی» مدیر گروه ستاره‌شناسی پرتوی پژوهشکدهٔ «استرنبرگ» و عضو فرهنگستان علوم «روسیه» پاسخگوی پرسش‌های وی بود.

نویسندهٔ «ارابه‌های خدایان؟» درست نوزده ساله بود که کنجکاوی، او را به «مصر» - جایی که فکر می‌کرد می‌تواند ردپایی راستین از مفهوم کتیبه‌های گلی به دست آورد - کشاند. تا نخستین سفر پژوهشی مهمش در ۱۹۵۴، وی با هواپیما سفرهای کوتاه بیاری به نقاط مختلف دنیا نمود تا شاید بتواند راه حل‌هایی برای معماهایش بیابد. او با اندیشیدن دربارهٔ مقیاس‌های فضایی، توانست درک کند که فاصله‌های فضایی سد راه پیشرفت نمی‌باشند و به این ترتیب یاد گرفت در طی مسافرت‌هایش، پاسخ‌هایی برای غیر ممکن‌ها بیابد.

ویلهلم راگرسدورف^۲

1. Sputnik

2. Wilhelm Roggersdorf

پیشگفتار نویسنده

بازگشت به ستارگان؟

بازگشت؟ آیا این بدین معناست که ما از ستارگان آمده‌ایم؟

آرزوی صلح،

در جستجوی جاودانگی،

هوس دستیابی به ستارگان.

این آرزوها آن چنان ژرف در اندیشهٔ انسان ریشه دوانده‌اند که او از گذشته‌های بسیار دور در جستجوی آن‌ها بوده و سعی می‌کرده آن‌ها را به واقعیت تبدیل نماید.

آیا این همه تلاشی که بشر برای رسیدن به این اهداف کرده، تنها برای رسیدن به آرزوهای دور و دراز یا از روی کنجکاوی بوده است؟ یا شاید هم این تلاش‌ها به علت حس بازگشت به ستارگان - بازگشت به وطن اصلی، آن جا که از آن آمده‌ایم - می‌باشد؟

من مطمئنم این اشتیاق برای سفر به ستارگان، یادگاری از سوی «خدایان آن سوی فضا» می‌باشد که در ذهن انسان‌ها قرار داده‌اند. این یادگارها را فضانوردانی که تمدن و فرهنگ نیاکان نخستین ما را به تکامل رساندند و از طرف آنان «خدایان» لقب گرفتند، در حافظهٔ انسان‌ها قرار



داده‌اند؛ و امروز ما وارثان این یادگارهای فزانوردان و خاطرات اجدادمان می‌باشیم.

انسان‌ها، هوش و استعدادشان را در طی تکاملی طولانی و خسته کننده کسب نکردند؛ بلکه آن‌ها ناگهان و خیلی سریع به موجوداتی هوشمند تبدیل گشتند. فکر می‌کنم این هوشمندی مستقیماً از طرف خدایان یا همان فزانوردان که از روش‌های بی‌ار سریع تکامل و رشد فکری استفاده می‌کرده‌اند به نیاکان نخستین ما اعطا شده است.

مشخص است با این روش‌های کهنه و سنتی باستان شناسان نمی‌توانم دلایل و مدارک لازم برای نظریاتم را پیدا کنم. اگر من هم چنین روش‌هایی را دنبال کنم، خیلی ساده و متعصبانه فقط به تعداد اجسام باستانی مجموعه‌های کشف شده، مقداری اشیاء باقیمانده از انسان‌ها و تصاویر موجودات عجیب، اضافه خواهم نمود. این اجسام در فهرست آثار باستانی ثبت خواهند شد و پس از دریافت شماره‌ای در پشت شیشه‌ای در موزه قرار خواهند گرفت و هر از چندی نیز توسط کارمندان موزه، گرد و غبارشان پاک خواهد شد. پس کاملاً روشن است که من نمی‌توانم با روش‌های سنتی موجود، بطن موضوع تحقیقاتم را ثابت گردانم. فکر می‌کنم برای این که معماهای مهم امروزمان حل گردند باید از خود بپرسیم نیاکان نخستین‌مان در چه دوره‌ای و چگونه ناگهان تبدیل به موجوداتی هوشمند گردیدند؟

در این کتاب سعی کرده‌ام با روش‌های نوین، فرضیاتم را مطرح و بررسی کنم. در واقع این کتاب تلاشی در جهت کشف دقیق دوران گذشته و تأثیرات آن در آینده انسان است. روشن است که سال‌های سال هیچ تلاش شجاعانه‌ای برای بررسی فرضیات علمی - تخیلی انجام نشده است و تنها چاره آن، در هم شکستن مرزهای تخیل و واقعیت و پیوند

دادن آنها به نسل‌های آینده است. تمام تلاش من اینست که با مطرح کردن پرسش‌های جسورانه، گام به گام در جهت از بین بردن این مشکلات حرکت کنم. شاید در این راه موفق‌گردم و حتی بتوانم به پرسش‌های «لویز پاولز»^۱ «ژاک برژی»^۲ و «رابرت شاروکس»^۳ که در این زمینه می‌باشند، در طول زندگی پاسخ دهم.

در این جا از همه خوانندگان اندیشمند کتاب قبلیم «ارابه‌های خدایان؟» که با ارسال نامه‌ها و پیشنهادهای‌شان، مشوق من در این راه بوده‌اند، تشکر می‌نمایم. امیدوارم این کتاب، پاسخی در خور همه محبت‌های‌شان باشد.

در ضمن از همه افرادی که مرا در نوشتن این کتاب در زمان بازداشت دوباره‌ام در زندان «گراوبوندن»^۴ در ایالت «کور»^۵ کمک نموده‌اند، سپاسگزارم.

اریک فون دانیکن

۱۹۷۰

1. Louis Pauwels

2. Jacques Bergier

3. Robert Charroux

4. Graubunden

5. Chur

فصل یکم

می‌توان به ستارگان پرواز کرد

وقتی در سال ۱۸۷۹ میلادی «توماس ادیسون»^۱ نخستین لامپ الکتریکی را اختراع نمود، هنوز چراغ‌های گازی شب‌ها را روشن می‌کردند. مجلس «انگلستان» گروهی را موظف به بررسی امکانات نوین این نوع روشنایی نمود. سِر «ویلیام پریس»^۲ مدیر کل اداره پست و رییس گروه بررسی پس از چند روز به مجلس گزارش داد:

«پس از انجام تحقیقات این گروه، مشخص گردیده لامپ‌های الکتریکی وسیله‌ای تجملی و غیر ضروری می‌باشند.»

اما امروزه تنها وسیله روشنایی در خانه‌های متمدن کنونی، همین لامپ‌های الکتریکی تجملی و غیر ضروری می‌باشند.

آن قدر آرزوی دیرین پرواز، اندیشه انسان را به خود مشغول داشته بود که «لئوناردو داوینچی»^۳ سال‌های سال از ترس دادگاه‌های تفتیش عقاید، به طور پنهانی بر روی طراحی سازه و سایل پروازی که اتفاقاً بسیار شبیه هلیکوپترهای امروزی است، کار می‌نمود. زمانی که این طرح‌ها در سال

1. Thomas Edison

2. William Preece

3. Leonardo da Vinci



۱- از زمان‌های بسیار دور، تصور معلق شدن در هوا برای همهٔ انسان‌ها جذاب بوده است. در این تصویر که بر روی دیوار غاری متعلق به دوران دیرینه سنگی در بیابان‌های «لیبی» کشف شده، این اندیشه را می‌بینید.

۱۷۹۷ منتشر شدند، پژوهشگران نظر دادند این وسایل پروازی سنگین هرگز نمی‌تواند از روی زمین بلند شوند. جالب است بدانید در ابتدای همین قرن بیستم، ستاره شناس مشهور «سیمون نیوکامب»^۱ معتقد بود

1. Simon Newcomb

می‌توان به ستارگان پرواز کرد ۵۱

انسان هرگز نمی‌تواند به نیروی لازم برای سفرهای طولانی با این وسایل پروازی دست یابد.

با این وجود، تنها چند دهه بعد بود که هواپیماها با بارهای بسیار سنگین بر فراز زمین و دریا پرواز می‌نمودند.

هنگامی که کتاب پرفسور «هرمان اوبرت»^۱ با عنوان «موشک‌ها به سوی فضای سیاره‌ای» در سال ۱۹۲۴ منتشر گردید، مجله معروف «طبیعت» در گزارشی اعلام نمود شاید طرح موشک‌های فضایی در مدتی کوتاه قبل از نابودی نسل انسان‌ها، به اجرا در آید. حتی زمانی که در سال ۱۹۴۰ نخستین موشک‌ها از زمین به سوی فضا پرتاب می‌شدند و صدها کیلومتر فاصله فضایی را می‌پیمودند، پزشکان همچنان مصرانه می‌گفتند انسان‌ها نمی‌توانند پرواز کنند؛ زیرا سوخت و ساز بدن به گونه‌ای است که شرایط بی‌وزنی را حتی برای چند روز پشت سر هم نیز نمی‌تواند تحمل کند.

اما امروزه می‌بینید که هنوز نسل انسان‌ها نابود نشده و موشک‌ها نیز خیلی راحت در فضا به پرواز در می‌آیند و برخلاف پیش‌بینی پزشکان سوخت و ساز بدن شرایط بی‌وزنی را به خوبی تحمل می‌کند.

منظورم از بیان کردن این مثال‌ها اینست که بگوییم گاهی اوقات به واقعیت رساندن یک اندیشه یا فرضیه جدید که هنوز تأثیرش بر زندگی انسان کشف نشده، اصلاً در فکر آدمی نمی‌گنجد؛ اما بسیاری افراد خیال‌پرداز و شجاع که متأسفانه مورد تمسخر مردمان هم‌عصرشان نیز قرار می‌گیرند، این فرضیه‌ها را به مرحله عمل می‌رسانند و بدین‌گونه آن‌ها را اثبات می‌کنند.

با این وصف من خودم اعتراف می‌کنم انسانی خیال‌پرداز می‌باشم اما

1. Hermann Oberth

خوشبختانه می‌دانم در این راه تنها نمی‌باشم. این فرضیه من که در گذشته‌ای بسیار دور موجوداتی هوشمند از سیاره‌ای ناشناخته به ملاقات نیاکان ما در زمین آمدند، از دیر باز مورد توجه جدی پژوهشگران و اندیشمندان شرقی و غربی بوده است.

به طور مثال در سفری که به کشور «آمریکا» داشتم، پرفسور «چارلز هاپگود»^۱ به من گفت که خود از «آلبرت اینشتین»^۲ شنیده، وی به موضوع ملاقات موجودات هوشمند فضایی با اجداد ما در گذشته‌های دور، بسیار علاقمند است.

همچنین پرفسور «جوزف ساموئیلوویچ شکلوسکی»^۳ که یکی از بزرگ‌ترین فیزیک دانان فضایی و متخصصان ستاره‌شناسی پرتویی است، در «مسکو» به من گفت که مطمئن است کره زمین حداقل یک بار مورد بازدید فضانوردانی ناشناخته قرار گرفته است.

زیست‌شناس فضایی دکتر «کارل ساگان»^۴ از «آمریکا» نیز می‌گوید احتمال این که زمین حداقل یک بار در کل طول عمرش مورد بازدید فرستادگانی از یک تمدن فضایی ناشناخته قرار گرفته باشد، وجود دارد. پرفسور «هرمان اوبرت» که به نام «پدر موشک» خوانده می‌شود، خود به من گفت:

«من مطمئنم به احتمال بی‌نهایت زیادی سیاره ما مورد بازدید موجوداتی فرازمینی قرار گرفته است.»

جای خوشوقتی است که به علت تعدد پروازهای موفقیت‌آمیز به فضا، دانش امروزی سعی در هماهنگ سازی خود با فرضیاتی نموده که تا همین چند دهه پیش جزو افکار ممنوعه محسوب می‌شده‌اند. من خود به

1. Charles Hapgood

2. Albert Einstein

3. Josef Samuilovich Shklovsky

4. Carl Sagan

می‌توان به ستارگان پرواز کرد ☉ ۵۳

این نتیجه رسیده‌ام که با پرتاب هر موشک به سوی این فضای بی‌انتها، مخالفت‌های متعصبانه با فرضیاتم دربارهٔ خدایان (فضانوردان) کمتر و کمتر می‌گردد.

تا همین ده سال قبل صحبت کردن دربارهٔ وجود زندگی هوشمندانه دیگری در فضا، کاری غیر عادی و بیهوده بود. اما امروزه همگان معتقدند موجوداتی فرازمینی در کائنات زندگی می‌کنند. زمانی که نشست یازده دانشمند مشهور در رصدخانه علمی ستاره‌شناسی پرتوی در «گرین بانک»^۱ «ویرجینیای» غربی در نوامبر ۱۹۶۱ به پایان رسید، آنان یک صدا می‌گفتند ۵۰ میلیون تمدن مختلف در کهکشان وجود دارند که سعی دارند با ما تماس بگیرند یا منتظر دریافت علامتی از سوی ما می‌باشند. جالبت بدانید «راجرا. مک گوان»^۲ که یکی از مسئولان رده بالای «ناسا»^۳ - سازمان ملی هوا فضا «آمریکا» - در «ردستون»^۴ در ایالت «آلاباما» می‌باشد، برطبق فرضیه‌ای که بر اساس جدیدترین دست‌آوردهای دانش ستاره‌شناسی ارائه داده، می‌گوید ممکن است در کائنات یکصد و سی میلیارد گونه زندگی هم اکنون وجود داشته باشند.

البته فکر می‌کنم این احتمال بسیار محتاطانه و بر اساس حداقل‌ها باشد؛ زیرا ثابت شده «کلید زندگی» یعنی چهار ترکیب اصلی برای پیدایش حیات - آدنین، سیتوزین، گوانین و تیمین - در سراسر کهکشان ما وجود دارد. اگر ثابت شود این مواد برای ایجاد همه نوع زندگی لازم می‌باشند فوراً مشخص می‌شود که تمام این فضا پر از زندگی است.

امروزه آنان که با اکراه پذیرفته‌اند در منظومه خورشیدی پروازهای فضایی انجام می‌گیرد، هنوز می‌گویند امکان مسافرت‌های فضایی به علت

1. Green Bank

2. Roger A. MacGowan

3. NASA

4. Redston



۲. واقعاً چه تعداد زندگی در این کهکشان بی انتها وجود دارند؟

بعد زیاد فواصل فضایی وجود ندارد. آنان مانند شعبده بازانی که در یک لحظه با تکان دادن کلاهشان چیز تازه‌ای در می‌آورند، می‌گویند چون سفرهای فضایی حتی در آینده نیز امکان‌پذیر نمی‌باشد، بنا بر این کره زمین نیز نمی‌تواند در گذشته‌های دور مورد بازدید فضانوردانی بیگانه قرار گرفته باشد؛ زیرا امکان سفرهای فضایی برای این فضانوردان نیز وجود نداشته و همین هست که هست.

اما چرا می‌گویند امکان سفر به ستارگان وجود ندارد؟ با توجه به

می‌توان به ستارگان پرواز کرد □ ۵۵

سرعت‌هایی که ما می‌توانیم به آن‌ها دست یابیم، تخمین زده شده که سفر به نزدیک‌ترین ستاره ثابت یعنی «آلفا سنتوری»^۱ - درخشان‌ترین ستاره گروه «سنتوروس» - که در فاصله ۴/۳ سال نوری از ما قرار گرفته، حدود هشتاد سال طول می‌کشد. بنابراین هیچ انسانی پس از پرواز به آن جا، نمی‌تواند زنده باز گردد. (یک سال نوری، مسافتی است که نور با سرعت ۳۶۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه در مدت یک سال طی می‌کند. بنابراین مسافت طی شده در یک سال نوری برابر با

$$۳۶۰۰۰۰ \times ۳۶۰۰ \times ۲۴ \times ۳۶۵ = ۱۱۳۵۲۹۶۰۰۰۰۰۰۰$$

کیلومتر است.)

آیا این نظریه درست می‌باشد؟ ما امروزه به خوبی می‌دانیم عمر متوسط یک فرد عادی حدود هفتاد سال است. با توجه به این که آموزش فضانوردان، فرآیندی پیچیده و سنگین می‌باشد، حتی باهوش‌ترین آن‌ها نیز قبل از بیست سالگی نمی‌تواند در آزمون فضانوردی موفق گردد. از طرفی به فضانوردان بالای شصت سال نیز به سختی مأموریت‌های فضایی می‌دهند. بنابراین یک فضانورد تنها چهل سال فرصت فعالیت‌های فضایی دارد و این مدت برای سفرهای بین ستارگان کافی نمی‌باشد.

من معتقدم این دلایل و فرضیات تماماً غلط می‌باشند. برای نشان دادن این که چرا این فرضیات اشتباه هستند و کجای آن‌ها غلط می‌باشند، مثالی می‌زنم. فرض کنیم دانشمندان پس از یک سری محاسبات دقیق و منطقی، اعلام می‌کنند یک باکتری آبزی نمی‌تواند در طول مدت زندگی از نقطه «آ» به نقطه «ب» برود؛ زیرا سرعت حرکت این باکتری مشخص است و سرعت حرکت آب، مقداری آن را می‌افزاید اما نه به اندازه‌ای که

1. Alpha Centauri

بتواند در طول مدت زندگی از نقطه «آ» به نقطه «ب» برسد. این دلایل ظاهراً درست می‌باشند اما اگر عمیقانه دربارهٔ آنها بیندیشیم به اشتباه آنها پی می‌بریم؛ زیرا خیلی ساده می‌توانیم بگوییم برای رسیدن باکتری آبی از نقطه «آ» به نقطه «ب»، روش‌های گوناگونی وجود دارد که یکی از آنها منجمد ساختن آب شامل باکتری در نقطه «آ» و حمل این باکتری توسط هواپیما به نقطه «ب» می‌باشد. در این فاصله نیز آب منجمد شده کم‌کم ذوب می‌گردد و باکتری آبی این‌گونه به مقصد می‌رسد.

بنابر این می‌بینید خیلی ساده می‌توان فضاوردی که به سوی ستارگان فرستاده‌ایم را با منجمد ساختن و متوقف کردن سوخت و ساز بدنش به زمین برگردانیم. فکر می‌کنم اگر امروز روش‌های پیشرفته و نوین را جایگزین روش‌های سنتی و متعصانهٔ قدیمی بنماییم، می‌توانیم فضاوردان را به راحتی مانند آن باکتری آبی به سفرهای طولانی فضایی بفرستیم.

با تمام انتقاداتی که از روش پیشنهادی من می‌کنند، هیچ بعید نیست در آینده‌ای نزدیک، فضاوردان را به صورت منجمد به سفرهای فضایی بفرستند تا پس از ذوب شدن یخ آنها و بازگشتن به وضعیت نخست، وظایف علمی خود را به انجام رسانند. پرفسور «آلن استرلینگ پارکز»^۱ محقق برجسته پژوهشکده ملی پزشکی در «لندن» می‌گوید دانش پزشکی در دههٔ ۱۹۷۰ به روشی دست خواهد یافت که بر اساس آن می‌تواند اعضاء بدن انسان را به صورت سالم در دماهای پایین نگهداری و در مواقع مورد نیاز با بازگرداندن حرارت طبیعی‌شان، آنها را به بدن انسان دیگری پیوند بزند.

با توجه به این که می‌توان اعضاء بدن را جداگانه در دماهای پایین

1. Alan Sterling Parkes

می‌توان به ستارگان پرواز کرد @ ۵۷

نگه داشت، پس کل بدن را نیز می‌توان منجمد ساخت و به این ترتیب، پیشنهاد من اثبات می‌گردد.

تنها مسئله‌ای که دانشمندان پس از انجام آزمایش‌هایی بر روی حیوانات با آن روبه‌رو بوده‌اند اینست که چگونه سلول‌های مغزی را زنده نگهدارند؛ چون اگر به این سلول‌ها اکسیژن کافی نرسد، آن‌ها به سرعت می‌میرند. این موضوع آن‌قدر اهمیت دارد که گروه‌های تحقیقاتی نیروی دریایی و نیروی هوایی «آمریکا» و همچنین پژوهشکده‌های خصوصی مانند «جنرال الکتریک»^۱ و «زند کورپوریشن»^۲ به صورت تمام وقت در حال کار بر روی آن می‌باشند. نخستین نتیجه موفقیت‌آمیز را پژوهشگران دانشکده پزشکی «کلیولند» در «اوهایو» به دست آوردند. آن‌ها توانستند مغز پنج میمون را که از بدن‌های‌شان جدا شده بود، به مدت هجده ساعت زنده نگه دارند به طوری که این مغزها حتی در مقابل صدا، واکنش نشان می‌دادند.

تمامی این آزمایش‌ها بر اساس نظریه «واپادانس» که در حیطه دانش واپادشناسی و دانش اندامگان بدن انسان مطرح شده، ساخته و پرداخته گردیده است. فیزیک‌دان و واپادشناس مشهور «آلمانی» «هربرت و فرانک»^۳ در یکی از سخنرانی‌هایش نظریه‌ای تکان‌دهنده مطرح ساخت که بر اساس آن تا ده سال آینده، سفینه‌های فضایی بدون فضاوردان به سوی سیارات هدایت می‌گردند و در این جهان بزرگ در جستجوی تمدن‌های فرازمینی خواهند بود.

سفینه‌های فضایی بدون فضاورد؟!!

«فرانک» پیش‌بینی می‌کند دستگاه‌های الکترونیکی فضاپیماها توسط

1. General Electric

2. Rand Corporation

3. Herbert W. Franke

مغزی که از بدن انسان جداگشته، هدایت خواهند شد. این مغز در ماده‌ای قرار خواهد گرفت که به طور مداوم به آن خون تازه می‌رساند. او معتقد است مغز جنینی که هنوز در رحم مادر قرار دارد، بهترین مغز برای این کار می‌باشد؛ زیرا در مغز این جنین، هیچ فکر و اندیشه و برنامه و اطلاعاتی از قبل وارد نشده، بنابراین دانشمندان می‌توانند برنامه‌های مورد نیاز برای هدایت فضاپیما و همچنین اطلاعات لازم را در طول پرواز به آن انتقال دهند.

درک این مغز برنامه‌ریزی شده کاملاً با مغزهای افراد عادی فرق دارد. زیرا به قول «فرانک»، این موجود زنده هیچ‌گونه احساسی که ما انسان‌ها در طول زندگی با آن‌ها سر و کار داریم را درک نمی‌کند و در واقع هیچ حسی ندارد. اما با این حال این مغز جدا شده از بدن آدمی، تنها نماینده ما در سیارات ناشناخته است.

«راجر ا. مک گوان» معتقد است این سازواره یا همان واپادانس نیمی زنده و نیمی کامپیوتر و وسیله خواهد بود که به کمک آن‌ها و تحت فرمان‌های مغز جدا شده از یک انسان، دستگاه‌های الکترونیکی سفینه فضایی را کنترل و آن را در فضای بین ستارگان هدایت خواهد کرد و نتایج به دست آمده را در اختیار انسان‌ها می‌گذارد.

مطمئناً روزی این فرضیه، تبدیل به موجودی زنده و متشکل از مغز و کامپیوتر می‌گردد و قادر است تمامی وظایفش را با توجه به دستوراتی که به او انتقال داده شده، به انجام رساند.

زیست شناس مشهور «فرانکفورتی» «جسوریت پل اورهیج»^۱ در مورد این فرضیه تخیلی می‌گوید:

1. Jesuit Paul Overhage

«مطمناً این مسئله روزی در آینده نزدیک به تحقق خواهد پیوست؛ زیرا پیشرفت سریع دانش زیست‌شناسی نشان داده این‌گونه فرضیات به راحتی به حقایق علمی تبدیل می‌گردند.»

در این دو دهه گذشته دانش‌های زیست‌شناسی مولکولی و زیست‌شیمی آن چنان رشد نموده‌اند که دانش و روش‌های پزشکی را کاملاً دگرگون ساخته‌اند. به طوری که امروزه در آزمایشگاه‌ها به راحتی کارهای حیاتی بدن را کُند یا متوقف می‌سازند. دیگر مدت‌هاست که آرزوی واپادانس از ورطه خیال بیرون آمده و وارد میدان عمل گشته است.

مشخص است طرح‌هایی مانند واپادانس، یک سری پیامدها و مشکلات اخلاقی و معنوی به دنبال دارند که شاید حل کردن آنها سخت‌تر و طولانی‌تر از خود طرح باشند. اما اگر ما دست آوردهای عظیم بسیاری که با پروازهای این سفینه‌های فضایی با سرعت‌های باورنکردنی ایجاد می‌شوند و فضانوردان را قادر می‌سازند در طول عمر کوتاه خود به مسافت‌های طولانی فضایی بروند را در نظر بگیریم، آنگاه همیشه این مشکلات در برابرمان، کوچک و ناچیز به نظر می‌رسند.

البته درک این فرضیه تنها با دانستن و فهمیدن نظریه نسبی بودن زمان، امکان دارد. لازم به ذکر است نسبی بودن زمان، حقیقت ثابت شده علمی می‌باشد. بر اساس این نظریه، زمان برای فضانوردان در سفینه فضایی‌ای که با سرعتی در حدود سرعت نور حرکت می‌کند، هیچ ارتباطی با زمان برای ما بر روی زمین ندارد؛ زیرا گذشت زمان برای آنان بسیار کندتر از گذشت زمان در زمین می‌باشد و این تفاوت را به راحتی با یک سری فرمول‌های ثابت شده علمی می‌توان محاسبه نمود.

شاید این موضوع کمی عجیب باشد اما واقعیتی علمی و ثابت شده

است و فکر نمی‌کنم کسی حوصله داشته باشد اثبات آن را در این جا مطالعه نماید.

ما باید خود را از بند زمان زمینی رها کنیم؛ زیرا می‌توانیم با دسترسی به سرعت‌های بسیار زیاد و ایجاد انرژی عظیم، از مرزهای زمان بگذریم. بنابر این شاید نوادگان فضانوردانمان این آرزو را تحقق بخشند. البته منتقدانی که دلایلی در رد امکان عملی سفرهای فضایی می‌آورند، مسایل مهمی را مطرح می‌کنند که ارزش بررسی و کنکاش را دارند. آن‌ها می‌گویند اگر روزی با ساخت دستگاه‌های انرژی‌زا و تولید کننده نیروی رانشی و نصب آن‌ها در جلوی موشک‌ها به سرعت ۱۵۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه یا بیشتر دست یابیم، باز هم نمی‌توانیم در فضای بین ستارگان سفر نماییم؛ زیرا با چنین سرعتی که سفینه دارد، اگر کوچک‌ترین جرم آسمانی‌ای با سطح بیرونی آن برخورد کند، به علت ضربه وارده که معادل نیروی مخرب یک بمب است، فوراً از بین می‌رود.

مشخص است که این انتقاد، مشکلی جدی است که باید دیر یا زود مرتفع گردد. هم اکنون دانشمندان «آمریکا» و «روسیه» در حال تکمیل طرحی هستند که بر اساس آن جداره محافظی بر روی سطح بیرونی سفینه فضایی نصب می‌گردد و با ایجاد میدان الکترومغناطیسی، اجرام آسمانی را از اطراف سفینه منحرف می‌نماید.

با این که طرح‌های آزمایشی این پژوهشگران با موفقیت روبه‌رو شده‌اند اما منتقدان هنوز می‌گویند رسیدن به سرعتی فرای ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه، رؤیایی دست نیافتنی است؛ زیرا «ایشترین» ثابت کرده سرعت نور، آخرین حد سرعتی است که می‌توان به آن رسید. این مشکل تنها زمانی مطرح است که ما بخواهیم موشک را با میلیون‌ها لیتر سوخت امروزی به سرعتی ورای سرعت نور برسانیم. در صورتی که امروزه فرستنده‌های

می‌توان به ستارگان پرواز کرد ■ ۶۱

فضایی، امواجی با سرعت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه در فضا ارسال می‌کنند. ممکن است برای خوانندگان این سؤال مطرح شود که چه ارتباطی بین امواج در حال حرکت در فضا با سفینه‌های فضاپیما وجود دارد؟

دو نویسنده «فرانسوی» به نام‌های «لوییز پاولز»^۱ و «ژاک برژی»^۲ در کتاب خود «سیاره ممکن‌های غیر ممکن» از طرح تخیلی دانشمند «روسی» «ک. پ. استانیوکویچ»^۳ که عضو کمیته بررسی ارتباطات فضایی در فرهنگستان علوم «روسیه» است، صحبت کرده‌اند. بر اساس این طرح، موشک فضایی نیروی مورد نیاز حرکت خود را توسط پادماده به دست می‌آورد؛ به این طریق که با برخورد اجرام آسمانی با آن و ترکیب آن‌ها با پادماده، انرژی مورد نیاز برای حرکت، تولید می‌گردد. پرفسور «استانیوکویچ» و همکارانش در «سکو» در حال ساخت وسیله‌ای به نام «نور پرتابی» می‌باشند که سوخت آن به جای گازهای داغ شعله‌ور، پرتوها و تشعشعات نورانی است. به کمک این وسیله می‌توان به سرعت‌های بسیار بالا دست یافت. «ژاک برژی» می‌گوید:

«مسافران این سفینه پروازی به هیچ وجه تحت هیچ شرایط غیر عادی و ناراحت‌کننده‌ای قرار نمی‌گیرند. نیروی جاذبه درون سفینه نیز دقیقاً برابر نیروی جاذبه زمین می‌باشد. آن‌ها فکر می‌کنند زمان همان‌گونه که بر روی زمین بوده، برای‌شان می‌گذرد در صورتی که چنین نیست و آنان در عرض چند سال به دورترین ستارگان می‌رسند. آن‌ها پس از ۲۱ سال که درون سفینه بوده‌اند، به اعماق کهکشان راه‌شیری که ۷۵۰۰۰ سال نوری با زمین فاصله دارد می‌رسند و پس از ۲۸ سال به کهکشان «آندرومدا»^۴ که

1. Louis Patwels

2. Jacques Bergier

3. K. P. Stanyukovich

4. Andromeda

در فاصله ۲۲۵۰۰۰۰ سال نوری از زمین قرار دارد و نزدیک‌ترین کهکشان به ما است، می‌رسند.»

پروفسور «برژیه» تأکید می‌کند این محاسبات سال‌های گذشته بر فضاوردان و بر ما در روی زمین به هیچ وجه تخیلی نیست؛ زیرا پرفسور «استانیوکویچ» در آزمایشگاهش، فرمولی را کشف کرده که هر شخصی که کمی با جدول لگاریتم آشنایی داشته باشد، به کمک آن می‌تواند به راحتی گذشت زمان برای فضاوردان را در مقابل گذشت سال‌های معینی بر ما بر روی زمین، محاسبه نماید. بر اساس همین فرمول وقتی برای سرنشینان سفینه «نور پرتابی» ۶۵ سال سپری گشته بر ما در روی زمین ۴۵۰۰۰۰۰ سال گذشته است!

مطمئنم حتی اگر تخیلات بسیار گستاخانه‌ای را مطرح سازم، باز هم نمی‌توانم پیشرفت‌های فضاوردی را که پشت لایه‌هایی از آینده مبهم قرار گرفته‌اند پیش‌بینی کنم.

در سال ۱۹۶۷ پرفسور «جرالد فینبرگ»^۱، استاد فیزیک نظری در دانشگاه «کلمبیا» در «نیویورک»، فرضیه معروف خودش را درباره «تکیان» در مجله علمی «نگرش نوین فیزیکی» مطرح ساخت. (لغت تکیان واژه‌ای «یونانی» و برگرفته از «تاخیس» به معنای سریع می‌باشد.) این مقاله پیش‌گویی تخیلی یا افکار بیهوده نبود، بلکه گزارشی دقیق درباره نتایج یک سری پژوهش‌های علمی بود. تعدادی سخنرانی نیز در همین رابطه در دانشکده فنی «زوریخ» انجام شد. من خلاصه‌ای از فرضیه «تکیان» را در این جا بیان می‌کنم.

بر اساس فرضیه نسبیت «اینشتین» ($E = mc^2$) با افزایش سرعت هر جسم، انرژی آن افزایش می‌یابد و اگر آن جرم به سرعت نور برسد،

1. Gerald Feinberg

انرژی آن بسیار بزرگ خواهد شد. نظریهٔ تکیان «فینبرگ» در واقع تکمیل کنندهٔ فرضیهٔ نسبیت «اینشتین» می‌باشد. او با یک سری محاسبات ثابت نمود در مقابل اجرام مورد اشارهٔ «اینشتین»، اجرامی به نام تکیان وجود دارند که سرعت‌شان بسیار فرای سرعت نور می‌باشد؛ به طوری که تقریباً سرعت آن‌ها ده‌ها بلیون برابر سرعت نور است. این اجرام اگر به هر علتی سرعت‌شان کاهش یابد، انرژی‌شان نیز کاهش می‌یابد و اگر کاهش سرعت‌شان تا آن حد باشد که به سرعت نور برسند، این اجرام به علتی از دست دادن انرژی، از بین می‌روند.

همان‌طور که فرضیهٔ نسبیت «اینشتین» که پایهٔ فیزیک و ریاضی نوین جهان می‌باشد، سال‌های سال فقط از راه محاسبات ریاضی و نه آزمایش‌های تجربی قابل اثبات بود، نظریهٔ تکیان «فینبرگ» نیز تاکنون از روش‌های تجربی به اثبات نرسیده و درستی آن، تنها از محاسبات ریاضی مشخص گردیده است. با این وصف، پرفسور «فینبرگ» در تلاش برای اثبات تجربی این نظریه می‌باشد.

با اعتماد به آینده - همان‌طور که من به آن اعتماد دارم - و با دانستن پژوهش‌هایی این چنینی، می‌توان مطمئن بود که روزی به سرعت‌های بسیار بالا دست خواهیم یافت. در همین یکصد سال گذشته، اختراعات و تولیدات صنعتی‌ای که تا دیروز غیر ممکن به نظر می‌رسیدند، به شدت رشد و گسترش یافته‌اند. بنابر این فکر می‌کنم اشکالی نداشته باشد دربارهٔ تولیداتی که هنوز در مراحل اولیه می‌باشند، اظهار نظر بنمایم.

در آینده چه حوادثی ممکن است رخ دهند؟

اگر روزی در آینده بتوانیم تکیان‌ها را به صورت طبیعی کشف یا به طور مصنوعی تولید نماییم، مطمئناً می‌توانیم از آن‌ها به عنوان سوخت واحدهای تولید کنندهٔ نیروی رانشی موشک‌های فضاییما استفاده نماییم.

در این صورت ما می‌توانیم توسط یک واحد فوتون، سفینه را به سوی فضا پرتاب و آن را به سرعت نور برسانیم؛ آنگاه به کمک یک کامپیوتر، تکیان‌ها را به صورت خودکار جایگزین سوخت فوتونی نماییم. فکر می‌کنید در این صورت سفینه فضایی به چه سرعتی خواهد رسید؟ یکصد برابر سرعت نور؟ یک هزار برابر سرعت نور؟ هیچ‌کس نمی‌تواند به این پرسش، پاسخی دهد. دانشمندان فقط می‌گویند اگر بتوانیم به سرعتی فرای سرعت نور دست یابیم، آنگاه مرزهای زمان «اینشتین» در هم شکسته می‌شود و سفینه فضایی می‌تواند تا فواصل نامحدودی که حتی در تصورمان نمی‌گنجد، پرواز نماید. بنابر این در این لحظه حساس در تاریخ مسافرت‌های فضایی، عامل زمان کاملاً بی‌معنی می‌گردد.

بسیاری پژوهشکده‌ها وجود دارند که کارشان تنها تحقیق بر روی سفرهای فضایی بین ستارگان است. من در تعدادی از آزمایشگاه‌های آنها با بسیاری از دانشمندان گفتگو کرده‌ام. هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند چه تعداد فیزیک‌دان، شیمی‌دان، زیست‌شناس، فیزیک‌دان اتمی، پیرا روان‌شناس، وراثت‌شناس و مهندس در تلاشند تا انسان بتواند به فضای ستارگان پرواز نماید. آنها همدلانه با همکاری بسیار، در کنار یکدیگر کار می‌کنند و طرح‌های شان را «طرح‌های آینده نگرانه» نامیده‌اند.

این‌طور به نظر می‌رسد که اگر مردم حتی در زیر فشار روز افزون پیشرفت فن‌آوری، به تحقیقات فضایی تن در دهند اما باز هم متعصبانه نمی‌پذیرند که در کهکشان‌ها موجودات هوشمندی وجود دارند که در هزاران سال قبل، به فن‌آوری پیشرفته فضاوردی بین ستارگان دست یافته بودند و در نتیجه روزی به دیدار نیاکان ما در زمین آمدند.

فکر می‌کنم علت این طرز فکر، آن بوده که سال‌های سال یاد گرفته‌ایم خود را سرور همه آفریدگان بدانیم و بنابر این سخت است بپذیریم در

می‌توان به ستارگان پرواز کرد @ ۶۵

هزاران سال قبل تمدن‌های بیگانه‌ای وجود داشتند که از ما هم برتر و پیشرفته‌تر بوده‌اند. شاید این اندیشه‌ها خانمان برانداز باشند، اما بهتر است به آن‌ها عادت کنیم.

فصل دوم

در مسیر زندگی

در کتاب قبلیم - «ارابه‌های خدایان؟» - این فرضیه اساسی را مطرح نمودم که خدایان (فضانوردان) انسان‌ها را بر اساس انگاره ذهنی‌شان هوشمند ساختند. پس از آن گفتم آنان با تکرار این کار، سرانجام به آن چه دلخواه‌شان بود، رسیدند. من با کمی تردید، نظر دادم «هموساپینس»‌ها یا جد انسان‌های امروزی با یک جهش مصنوعی، از نسل تکامل یافته و هوشمند میمون‌ها به وجود آمدند. البته به خاطر بیان این نظریه، انتقادات بسیاری از من شد.

با توجه به این که تحقیقات انسان‌شناسی و یافتن سرمنشاه حیات آدمی، تاکنون تنها در چارچوب کره زمین بوده، بنابراین فکر می‌کنم طرح این موضوع که فضانوردان بیگانه در به تکامل رساندن انسان‌های امروزی دست داشته‌اند، بسیار گستاخانه باشد؛ زیرا در صورت پذیرش این فرضیه، آن دیدگاهی که می‌گوید اجداد ما روزی میمون‌هایی بودند که با دست و پاهای‌شان از درخت‌ها بالا و پایین می‌رفتند و با جهش‌های طبیعی کم‌کم تکامل یافتند و به شکل انسان نمود یافتند، کاملاً فرو

می‌ریزد. در ضمن از زمانی که «چارلز داروین»^۱ (۱۸۸۲ - ۱۸۰۹) نظریه تکامل خود را بیان داشت، تمامی سنگواره‌ها و اسکلت‌هایی که از دوران میمون‌های نخستین تا «هموساپینس»^۲ها کشف می‌گردند، به عنوان دلیلی بر این نظریه معرفی می‌شوند.

پرفسور «یوهان کارل فولروت»^۲ (۱۸۸۷ - ۱۸۰۴) در سال ۱۸۵۶ میلادی در «نشاندرتال»^۳ - نزدیک «دوسلدورف» - تعدادی استخوان بسیار قدیمی کشف نمود که پس از بررسی و آزمایش بر روی آنها، نظریه انسان «نشاندرتال» یا انسان وحشی را ارائه داد و گفت در ابتدای دوران یخبندان بین ۱۲۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰۰ سال قبل از میلاد انسان‌های میمون نما زندگی می‌کردند. این نظریه سر و صدای زیادی در مجامع علمی آن زمان به پا کرد. دانشمندان در رد این نظریه می‌گفتند طول عمر پیدایش انسان‌ها آن قدر نیست که اسکلت‌های شان تبدیل به سنگواره شده باشند.

اما پس از آن نمونه‌های دیگری از انسان «نشاندرتال» در نقاط مختلف دنیا کشف گردید؛ به طور مثال در «الفایوم»^۴ نزدیک «قاهره»، سنگواره فک پایین جاننداری شبه انسان کشف گردید که در دوران «اولیگوسین»^۵ یعنی در حدود سی تا چهل میلیون سال قبل می‌زیسته است. اگر تاریخ به دست آمده درست باشد، مشخص می‌شود میمون‌های شبه انسان که سنگواره‌هایی از آنان در «انگلستان»، «آفریقا»، «استرالیا»، «بورنئو» و دیگر جاها کشف شده، بسیار قبل از انسان «نشاندرتال» زندگی می‌کرده‌اند.

این یافته‌ها چه چیزی را نشان می‌دهند؟

به نظر من این کشفیات به ما ثابت می‌کنند هیچ موضوعی را نمی‌توانیم

1. Charles Darwin

2. Johann Carl Fuhlrott

3. Neanderthal

4. ElFayum

5. Oligocene

با قطعیت بیان کنیم؛ چون مشخص شده با هر کشف جدید، نظریاتی که تا آن زمان مورد قبول همگان بوده و در کتاب‌های درسی تدریس می‌شده به زیر سؤال می‌رود

با این که یافته‌های بسیار زیادی در این زمینه‌ها کشف شده‌اند، اما هنوز آن قدر اطلاعات به دست نیامده که بتوانیم در مورد فاصله بین پیدایش نخستین انسان تا زمان پیشرفت‌ها و تمدن شدن آنان، اظهار نظری نماییم. البته تا حدودی میر پیشرفت شبه انسان‌ها تا انسان‌های امروزی که بالغ بر میلیون‌ها سال می‌باشد، روشن گشته است اما دقیقاً نمی‌توانیم بگوییم انسان‌ها از چه زمانی هوشمند و تمدن گردیدند. نشانه‌های بسیار کمی از گذشته‌های دور به دست آمده، اما با این مقدار اطلاعات نمی‌توان معمای پیدایش را حل نمود.

متأسفانه من تاکنون نظریه یا دیدگاه مجاب‌کننده‌ای در این رابطه نشیده‌ام. البته پژوهش‌های زیادی در این زمینه به عمل آمده و نظریات فراوانی نیز مطرح گشته است. به همین دلیل فکر می‌کنم اشکالی نداشته باشد من هم فرضیه‌ام را در این مورد مطرح نمایم.

با بررسی هزاران میلیون سال تاریخ تکامل بشریت به نظر می‌رسد انسان‌ها ناگهان روزی هوشمند گردیدند و به یک باره نیاکان ما صاحب فرهنگ و تمدن گشتند. چند میلیون سال پس از آن که میمون‌ها با یک جهش عجیب تبدیل به انسان می‌شوند، انسان‌های نخستین در ۴۰۰۰۰ سال قبل سریعاً به پیشرفت‌های بزرگی دست می‌یابند. گرز به عنوان اسلحه به کار می‌رود؛ تیر و کمان را برای شکار اختراع می‌کنند؛ آتش برای کمک کردن به کارهای روزمره‌شان کشف می‌شود؛ سنگ‌های لبه تیز برای کارهای مختلف استفاده می‌گردند. با این وصف بین پیدایش نخستین اقامتگاه‌های شبه انسان‌ها و اولین هنرهای دستی مانند

کوزه‌گری، ۵۰۰۰۰۰ سال فاصله است.

«لورن ایزلی»^۱ استاد انسان‌شناسی در دانشگاه «پنسیلوانیا» می‌گوید: «میلیون‌ها سال طول کشیده تا انسان کم‌کم از وضعیت میمون‌وار خود به حالت نوین انسانی برسد؛ اما در این مدت، اتفاق عجیبی به وقوع می‌پیوندد. انسان با جدا شدن کامل از اجدادش - میمون‌ها - ناگهان تبدیل به موجودی هوشمند و متمدن می‌شود.»

به راستی چه کسی به انسان یاد داد که بیندیشد؟

با این که من برای پژوهش‌های سخت و خسته‌کننده انسان‌شناسان احترام زیادی قائلم، اما باید اعتراف کنم برایم اهمیتی ندارد بدانم در چه زمانی میمون‌های شبه انسان دندان نیش در آوردند یا سنگواره‌های کشف شده متعلق به انسان‌های میمون نما می‌باشند یا خیر. حتی فکر نمی‌کنم زمان استفاده نخستین انسان‌های هوشمند از وسایل سنگی برای کارهای روزمره‌شان اهمیتی داشته باشد. آن چه برایم اهمیت دارد و به آن اطمینان کامل دارم، اینست که انسان‌های نخستین، افرادی بودند که قابلیت هوشمندی بسیاری داشتند. بنابراین خدایان (فضانوردان) تصمیم گرفتند با یک جهش، آنان را به تکامل برسانند. برایم خیلی مهم است بدانم از چه زمانی مفاهیم والایی مانند وفاداری، عشق و دوستی در جامعه‌های انسانی به وجود آمدند؟ نیاکان ما به علت چه عواملی و تحت تأثیر چه تجربه‌ای به این تغییرات اساسی دست یافتند؟ چه کسی احترام گذاشتن به یکدیگر را به آنان یاد داد؟ چه کسی احساس شرم در روابط جنسی را در آنان برانگیخت؟

آیا دلیل قابل قبولی برای لباس پوشیدن ناگهانی انسان‌های نخستین وجود دارد؟ البته دانشمندان می‌گویند به علت تغییرات آب و هوایی زیاد

آن دوران که اکنون به اثبات رسیده و همچنین علاقه زیاد انسان‌های نخستین به آرایش کردن، آن‌ها روی به لباس پوشیدن آوردند. اگر این‌طور است باید منتظر باشیم تا گوریل‌ها و اورانگوتان‌ها و شامپانزه‌ها که در جنگل زندگی می‌کنند نیز پس از مدتی شلوار بپوشند و خود را آرایش نمایند.

چرا انسان‌های نخستین در زمانی که تازه از زندگی حیوانی دست کشیده بودند به دفن مردگان خود پرداختند؟

چه کسی به انسان‌های اولیه یاد داد دانه‌های گیاهان وحشی را کنده و پس از کوبیدن به آن آب اضافه کنند و خمیر به دست آمده را بپزند؟

چرا میمون‌های شبه انسان، انسان‌های میمون نما و انسان‌های نخستین در عرض چند میلیون سال، چیزی نیاموختند اما ناگهان در دوره‌ای کوتاه بسیار متمدن شدند و زندگی‌شان دگرگون گشت؟ این پرسش است که منتقدان به خاطر مطرح کردن آن به من حمله می‌کنند. اما باید یادآوری کنم تا به امروز حتی کوچک‌ترین توجهی به این پرسش مهم و بنیادین نشده است.

متأسفانه دامنه پژوهش‌های انسان‌شناسی محدود به تاریخ پیدایش گونه‌های انسان‌های مختلف شده است؛ اما به نظر من چرایی و چگونگی و مبدأ پیدایش انسان‌ها نیز به اندازه تاریخ پیدایش آن‌ها اهمیت دارد.

«لورن ایزلی» می‌گوید:

«مثل این که باید بپذیریم مدت کوتاهی است که انسان‌ها پیدا شده‌اند؛ زیرا پیدایش آن‌ها بر روی زمین مانند یک انفجار، ناگهانی است. تمامی شواهد و مدارک ثابت می‌کنند اگر نخواهیم بپذیریم نیروهای ناشناخته‌ای در تکامل انسان‌ها نقش داشته‌اند، مسلماً جنگ‌ها و کشمکش‌های طولانی آنان نیز، دلیل رشد و پیشرفت دانش و زندگی‌شان تا حدی که

امروزه در بین مردمان نژادهای مختلف می بینیم، نبوده است. فکر می کنم در این میان، چیزی مانند یک عامل فرهنگی و تأثیرگذار از دید نظریه پردازان دور مانده است.»

این عامل گمشده دقیقاً همان چیزی است که من به دنبالش هستم. متأسفانه در هیچ نظریه‌ای به این عامل قطعی اشاره‌ای نشده است. من فکر می کنم این عامل گمشده در صورتی پیدا شود که در مورد امکان بازدید هوشمندان فرازمینی از سیاره ما تحقیقاتی انجام گردد. آن گاه باید بررسی کنیم که آیا این موجودات فضایی آن قدر پیشرفته بوده‌اند که با ایجاد تغییری مصنوعی بر روی عوامل وراثتی، انسان‌ها را با یک جهش ناگهانی، هوشمند سازند؟

با ارائه نظریات و مدارک دیگر، سعی می کنم فرضیه‌ام را در مورد این که انسان دست پرورده هوشمندان فرازمینی یا همان خدایان می باشد، محکم تر نمایم.

در سال ۱۸۴۷ «یوستوس فون لیبگ»^۱ در بیت و سومین یادداشت‌های شیمی‌اش نوشت:

«هرکس که با کربنات آمونیوم، فسفات آهک یا فسفات پتاس سروکار داشته باشد، به خوبی می داند یک ماده آلی که قادر به تکثیر و ازدیاد نیز می باشد، توسط حرارت دادن یا جریان الکتریکی و یا هر روش طبیعی دیگر ترکیب، نمی تواند به وجود بیاید.»

این شیمی دان سرشناس همچنین می گوید فقط یک آدم خیال پرداز می تواند تصور کند که حیات از ماده‌ای مرده و بی روح به وجود می آید؛ اما امروزه برای ما ثابت شده که این کار ممکن است.

طبق آخرین تحقیقات دانشمندان مشخص گردیده نخستین نشانه‌های

1. Justus Von Liebig

زندگی در زمین حدود یک و نیم میلیارد سال قبل پیدا شده‌اند. پرفسور «هانس فوگل»^۱ در این خصوص می‌گوید:

«در آن روزگاران، کره زمین که شامل خاک‌های بی‌حاصل و خشک و اقیانوسی پهناور بود، با جوّی که اکسیژن نداشت، احاطه شده بود. جوّ زمین آن زمان شامل متان، هیدروژن، آمونیاک، بخار و شاید استیلن و سیانید هیدروژن بوده و هیچ‌گونه حیاتی بر روی آن وجود نداشت. در چنین شرایط آب و هوایی ای بود که نخستین گونه‌های زندگی به وجود آمدند.»

دانشمندان در تلاش برای کشف معمای حیات، سعی کرده‌اند ماده‌ای آلی را در شرایط نخستین جوّ زمین از مواد غیر آلی به وجود آورند. پرفسور «هارولد کلایتون یوری»^۲ - برنده جایزه «نوبل» - معتقد است جوّ نخستین زمین به علت نفوذ فراوان اشعه فرابنفش، شرایط مستعدتری برای ایجاد حیات نسبت به جوّ کنونی زمین داشته است. به همین دلیل وی، همکارش دکتر «استانلی میلر»^۳ را تشویق نمود تا با انجام آزمایشی مشخص سازد آیا اسید آمینه‌ها که ماده لازم برای پیدایش و ادامه حیات همه موجودات زنده می‌باشند را می‌توان در شرایط جوّی شبیه شرایط جوّ نخستین زمین تولید کرد یا خیر؟

به این ترتیب دکتر «استانلی میلر» آزمایش‌هایش را در سال ۱۹۵۳ میلادی آغاز نمود. او ظرفی شیشه‌ای ساخت که محتوی جوّی مانند جوّ نخستین که از آمونیاک، هیدروژن، متان و بخار تشکیل شده است، بود. وی برای این که بتواند آزمایش را در شرایط سترون انجام دهد، دستگاهی ساخت که بعدها به نام خود او، «دستگاه میلر» خوانده شد.

1. Hans Vogel

2. Harold Clayton Urey

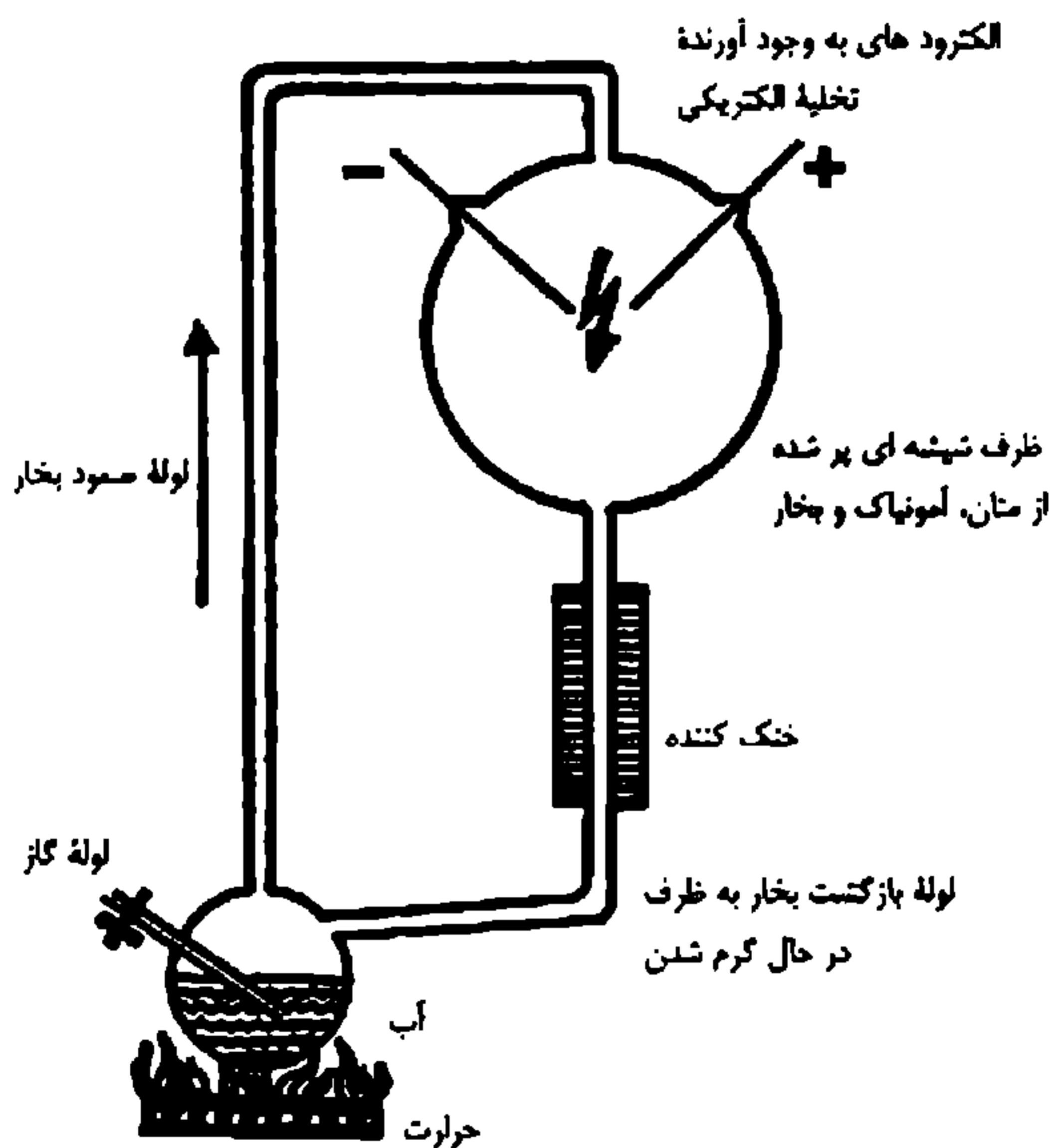
3. Stanley Miller

وی ظرف شیشه‌ای محتوی جو را به مدت ۱۸ ساعت تا ۱۸۰ درجه سانتی‌گراد گرم نمود. در این مدت دو الکترودی که در نیمه بالایی ظرف کار گذاشته شده بودند و به اختلاف پتانسیل ۶۰۰۰۰ ولت متصل بودند، مدام در حال تخلیه الکتریکی بودند و در نتیجه شرایطی مانند وضعیت جو نخستین زمین ایجاد می‌نمودند. در ظرف شیشه‌ای کوچک‌تری، مقداری آب سترون شده قرار داشت که تحت حرارت بود و بخار آن از طریق یک لوله به ظرف شیشه‌ای بزرگ‌تری که حاوی جو نخستین بود، هدایت می‌شد. بخار آب پس از عبور از این ظرف شیشه‌ای، توسط خنک‌کننده‌ای تبدیل به قطرات آب می‌شد و دوباره به ظرف کوچک باز می‌گشت. به این ترتیب دکتر «میلر» در آزمایشگاهش دستگاهی ساخت که دقیقاً دارای شرایطی مانند جو نخستین زمین بود. وی این آزمایش را یک هفته به طور بی‌وقفه ادامه داد.

فکر می‌کنید چه ماده‌ای پس از یک هفته در معرض بار الکتریکی و در شرایط جو نخستین قرار داشتن، به وجود آمد؟ مخلوط مایع دکتر «میلر» شامل اسپاراژین، آلانین و گلاسین بود که همگی گونه‌های مختلف اسید آمینه که ماده لازم برای پیدایش و ادامه حیات است، می‌باشند. در نتیجه دکتر «میلر» با انجام این آزمایش ثابت نمود که می‌توان مواد آلی را از مواد غیر آلی به وجود آورد.

در سال‌های بعد، این آزمایش آن‌قدر ادامه یافت تا دانشمندان توانستند دوازده گونه مختلف اسید آمینه را به همین روش تولید کنند. بدین ترتیب به همگان ثابت شد اسید آمینه‌ها که شرط لازم برای آغاز حیات می‌باشند، می‌توانند در شرایط جو نخستین زمین تولید شده باشند.

دانشمندان حتی در این آزمایش‌ها از نیتروژن به جای آمونیاک و



۳- با دستگاه دکتر «میلر» پس از یک هفته، سه گونه مختلف اسید آمینه که ماده لازم برای پیدایش و ادامه حیات است، به وجود آمد.

فرمالدئید و یا از دی اکسید کربن به جای متان استفاده نمودند و در بعضی از آزمایش‌ها به جای الکترودها و اختلاف پتانسیل دستگاه «میلر»، امواج فراصوتی یا امواج نور متمرکز شده در پرتوی واحد به کار بردند، اما نتیجه آزمایش هیچ تغییری نکرد.

در بعضی از این جوهای نخستین آزمایشی که اسید آمینه‌ها و اسید کربنیک‌های آلی که آزادکننده نیتروژن می‌باشند، تولید می‌شد، هیچ ماده آلی زنده‌ای وجود نداشت اما حتی در برخی از این آزمایش‌ها، مواد قندی تولید گردید.

این آزمایش‌ها چه چیزی را به ما می‌فهمانند؟

از زمانی که انسان قدرت فکر کردن یافته است، همیشه مسایل را در دو بعد و دو جهت بررسی کرده است: روشنایی و تاریکی، گرما و سرما، زندگی و مرگ. تقسیم‌بندی مواد زنده در شاخه مواد آلی و مواد مرده در راسته مواد غیر آلی نیز در ادامه همین طرز تفکر است. اما واقعیت اینست همان‌طور که در بسیاری از مسایل حالت میانه‌ای نیز وجود دارد، در برخی موارد نمی‌توان بین شیمی آلی و شیمی غیرآلی مرزی کشید.

زمانی که سیاره ما شروع به سرد شدن نمود، جو نخستین آن از ماده‌ای شامل گازهای سبک که مولکولهایشان به طور نامنظمی در حال چرخش بودند، تشکیل گردید. این ماده بسیار شبیه مخلوط مایعی که دکتر «میلر» پس از اتمام آزمایشش به دست آورد، می‌باشد. پس از گرم شدن زیاد زمین و به علت ضعیف بودن نیروی جاذبه‌اش، گازهای سبکی مانند هلیوم و هیدروژن در فضای بی‌اتهاگم شدند و گازهای سنگینی مانند نیتروژن، اکسیژن، دی اکسید کربن و همچنین گازهای سنگین‌تری در جو زمین باقی ماندند. به همین علت است که هیدروژن به صورت آزاد یافت نمی‌شود و فقط در ترکیبات شیمیایی تولید می‌گردد. به طور مثال دو

اتم هیدروژن با یک اتم اکسیژن، یک مولکول آب را به وجود می‌آورند.
(علامت شیمیایی آن H_2O می‌باشد.)

چرخه حیات آغاز گشت و آبی که این چنین تشکیل شده بود در اثر حرارت، تبخیر و به بالا صعود نمود و در ارتفاع‌های بسیار زیاد پس از سرد شدن به صورت باران بر روی زمین بازگشت. این باران‌های اولیه باعث شد بسیاری از مواد غیرآلی از روی سطح سنگ‌های مذاب شسته شده و به سوی اقیانوس‌ها جاری شوند. در کنار این موضوع، ترکیبات غیرآلی موجود در جو نخستین مانند آمونیاک و سیانید هیدروژن نیز در اقیانوس تجزیه شدند و در ترکیبات شیمیایی شرکت نمودند. به این ترتیب در طول میلیون‌ها سال به تدریج جو زمین مملو از اکسیژن گردید. دانشمندان امروزی می‌گویند تغییر جو نخستین به جو اکسیژن‌دار حدود ۱/۲ میلیارد سال طول کشیده است. در ابتدای به وجود آمدن جو اکسیژن‌دار، هزاران ماده تولید شده بود که باعث به وجود آمدن نخستین محیط‌های مساعد برای پیدایش حیات اولیه بود.

آن‌طور که می‌گویند همیشه برای به وجود آمدن حیات، نیاز به یک ماده آلی است که ساده‌ترین شکل آن، سلول می‌باشد. برای آن که مشخص شود اندامگان یک ماده آلی در حال زندگی است، به سوخت و ساز و تکثیر آن دقت می‌کنند. اگر این دو شرط وجود داشته باشند پس حیات آغاز گشته است.

آیا تمامی این نظریات که تا امروز مورد قبول همگان بوده است، واقعاً درست می‌باشند؟ اگر پاسخ مثبت است پس باید بپذیریم ویروس‌ها حیات ندارند؛ زیرا یک ویروس به تنهایی هیچ ماده و انرژی‌ای مصرف نمی‌کند و غذا نیز نمی‌خورد و چیزی نیز دفع نمی‌کند. ویروس تنها در درون سلول‌های دیگر می‌تواند تکثیر شود و زندگی کند. در واقع زندگی

ویروس یک زندگی انگلی است.

پس حیات واقعی چیست؟

آیا ما می‌توانیم تعریفی از آن ارائه کنیم؟

اگر بخواهیم به دنبال حیات اولیه در مسیر واقعی اش باشیم، باید در ابتدا پرسیم نخستین سلول زنده از کجا آمده است؟

«تئودور شوان»^۱ (۱۸۸۲ - ۱۸۱۰) و «ماتیاس اشلایدن»^۲ (۱۸۸۱ - ۱۸۰۴) تحقیقات بنیادینی در این رابطه انجام دادند. «شوان» ثابت نمود که تمامی حیوانات و گیاهان از سلول ساخته شده‌اند و «اشلایدن» نیز نقش مهم هسته در تشکیل سلول را اثبات نمود. پس از آن «گرگور بوهان میندل»^۳ (۱۸۸۴ - ۱۸۲۲) که استاد تاریخ طبیعی و همچنین فیزیک در دانشگاه «برون»^۴ بود، یک سری آزمایش‌های متوالی بر روی نخود و لوبیا انجام داد و توانست سه قانون انتقال عوامل وراثتی را کشف کند و بدین‌گونه دانش وراثت‌شناسی را بنیاد نهاد. امروزه قوانین او در ارتباط با انسان‌ها، حیوانات و گیاهان کاملاً مورد قبول دانشمندان می‌باشند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم ثابت شد سلول، تمامی وظایف حیاتی را در بر گرفته است. این اثبات، پایه‌ای برای دانش زیست‌شناسی نوین گردید که به اکتشافات بسیاری دست یافت. ما امروزه با روش‌های جدید فن‌آوری مانند پرتوشناسی (شناخت با اشعه ایکس و درمان توسط آن)، الکترون‌بری (حرکت مولکول‌ها یا ذرات کلوئیدی در مایع یا ژل که تحت تأثیر میدان الکتریکی قرار گرفته باشند)، فراریزنا، ریزنمای شفاف ساز (طیف نما) و ... بر روی سلول‌ها و هسته‌های شان آزمایش و تحقیق انجام می‌دهیم.

1. Theodor Schwann

2. Matthias Schleiden

3. Gregor Johann Mendel

4. Brun

دانشمندان فکر می‌کنند مرکز اطلاعاتی راجع به انتقال عوامل وراثتی در سلول و هسته‌اش وجود دارد.

تحقیقات در این زمینه که تقریباً هنوز تازه می‌باشند، نشان داده هر اندامگانی دارای تعدادی کروموزوم است که در برگیرنده عوامل وراثتی می‌باشند و شکل ویژه‌ای دارند. به طور مثال سلول‌های اندامگان انسان دارای ۲۳ جفت یعنی ۴۶ کروموزوم و سلول‌های اندامگان زنبور عسل دارای ۸ جفت یعنی ۱۶ کروموزوم و سلول‌های اندامگان گوسفند دارای ۲۷ جفت یعنی ۵۴ کروموزوم می‌باشند.

لازم به ذکر است مولکول‌های پروتئینی سلول‌ها نیز شامل زنجیره‌ای از اسید آمینه‌ها می‌باشند.

با درک این اطلاعات علمی پریش مهم و نوبنی مطرح می‌شود: چگونه از اسید آمینه‌ها، سلول‌های زنده به وجود می‌آیند؟

«راتر فورد پلات»^۱ در مورد نظریه دکتر «جورج والد»^۲ استاد دانشگاه «هاروارد» که قسمتی از این مسئله یعنی چگونگی وجود پروتئین‌ها قبل از به وجود آمدن سلول‌های زنده را حل کرده است، توضیحات جالبی ارائه می‌دهد. دکتر «والد» فکر می‌کند پاسخ این مسئله در خصوصیت طبیعی تغییرناپذیر اسید آمینه می‌باشد. دکتر «س. و. فوکس»^۳ که در پژوهشکده تکامل تدریجی مولکول در «میامی» کار می‌کند، با خشک کردن محلولی از اسید آمینه‌ها، این نظریه را آزمایش نمود. «فوکس» و همکارانش پس از آزمایش مشاهده نمودند اسید آمینه‌ها به صورت رشته‌های نخ مانند طولانی و بیارریزی وجود دارند که هر کدام از آنها، از صدها مولکول اسید آمینه تشکیل شده‌اند. دکتر «فوکس» آنها را «شبه پروتئین»‌ها نامید.

1. Rutherford Platt

2. George Wald

3. S. W. Fox

در ادامه این تحقیقات پرفسور «ج. اورو»^۱ و پرفسور «ا. پ. کیمبال»^۲ و همچنین در شیمی دان دکتر «ماتئوس»^۳ و دکتر «موزر»^۴ توانستند در سال ۱۹۷۱ با ترکیب اسید پروسیک سمی با آب، مواد پروتئینی به دست آورند. سه محقق پژوهشکده «سالک»^۵ «رابرت سانچز»^۶، «جیمز فریز»^۷ و «لزلی اورگل»^۸ نیز با روش‌های ترکیب شیمیایی، اسید نوکلئیک‌ها که پایه به وجود آمدن و تکثیر کربوهیدرات‌ها و اسید فسفریک‌ها در هسته می‌باشند را تولید نمودند.

با این توضیحات خلاصه درباره برخی مطالب شیمی و زیست‌شناسی، خواننده عزیز حتماً درک کرده است که تغییرات اندامگان زنده، واکنشی شیمیایی می‌باشد. به عبارت دیگر ما می‌توانیم حیات را در آزمایشگاه‌ها نیز به وجود آوریم. اما باید دید چه ارتباطی بین اسید نوکلئیک‌ها و حیات وجود دارد؟

اسید نوکلئیک‌ها وظیفه پیچیده انتقال عوامل وراثتی را بر عهده دارند. آن‌ها با تولید چهار ماده اصلی آدنین، گوانین، سیتوزین و تیمین، رمزهای وراثتی را در همه گونه‌های حیات به وجود می‌آورند. روزی که این موضوع کشف شد علم شیمی توانست بسیاری از اسرار حیات را درک نماید. دو گروه اسید نوکلئیک وجود دارند که نام‌شان برای خوانندگان روزنامه‌ها کاملاً آشناست: «دی. ان. ای.»^۹ و «ار. ان. ای.»^{۱۰}. هر دوی این‌گونه‌های اسید نوکلئیک برای تولید پروتئین در سلول‌ها ضروری می‌باشند.

1. J. Oro

2. A. P. Kimball

3. Matthews

4. Moser

5. Salk

6. Robert Sanchez

7. James Ferris

8. Leslie Orgel

9. DNA

10. RNA

امروزه ثابت شده است کلیه پروتئین‌های تمامی اندامگان آزمایش شده، از بیست گونه مختلف اسید آمینه‌ها تشکیل شده‌اند که تمامی آنها سازنده چهار ماده اصلی گفته شده یا همان رمزهای وراثتی می‌باشند. اما حتی اگر ما سازواره رمزهای وراثتی را به درستی درک کنیم، هنوز تا کشف اطلاعات ذخیره شده در کروموزوم‌ها راه زیادی در پیش داریم. با این وجود فکر این که تنها بیست اسید آمینه، تمامی رازهای حیات را در بر گرفته‌اند و ترتیب قرارگیری آنها در پروتئین‌ها، رمزهای وراثتی را ایجاد می‌کند، اندیشه‌ای تکان دهنده می‌باشد.

«جورج رتزی نیلور»^۱ در کتاب خود «بمب ساغتی زیست‌شناس» اندیشه‌های برنده جایزه «نوبل» دکتر «ماکس پروتز»^۲ و پرفسور «مارشال و. نیرنبرگ»^۳ در باره امکانات گسترده این موضوع در آینده را نقل کرده است.

دکتر «ماکس پروتز» می‌گوید:

«در حدود یکصد میلیون جفت نوکلئوتیدهای بنیادین در ۴۶ کروموزوم یک سلول انسان تقسیم شده‌اند. با این وصف ما چگونه می‌توانیم یک عامل وراثتی خاص را از روی یک کروموزوم پاک نماییم یا یکی به آن اضافه کنیم و یا اصلاً یک جفت نوکلئوتید را از نو بسازیم؟ فکر می‌کنم این کار به سختی قابل انجام باشد.»

پرفسور «مارشال و. نیرنبرگ» که نقش مهمی در کشف رمزهای وراثتی داشته است، نظری کاملاً مخالف دکتر «پروتز» دارد. وی می‌گوید:

«من مطمئن هستم روزی همه این مشکلات حل خواهد شد. اما موضوع اینست که چه زمانی این روز فرا می‌رسد؟ من فکر می‌کنم در

1. George Rattray Taylor

2. Man Perutz

3. Marshall W. Nierenberg

بیست و پنج سال آینده بتوانیم با ترکیب مصنوعی اطلاعات وراثتی، برای سلول‌ها برنامه‌ریزی کنیم.»

سرانجام باید بگوییم «یوشوا لدربرگ»^۱ استاد وراثت‌شناسی دانشگاه «استانفورد» در «کالیفرنیا» معتقد است ما در ده یا بیست سال آینده می‌توانیم عوامل وراثتی را به میل خودمان تغییر دهیم.

با این توضیحات حتماً مترجه شده‌اید که ما به زودی می‌توانیم اطلاعات عوامل موروثی را درک و آن‌ها را دستکاری کنیم. بنابراین اگر ما انسان‌ها امروزه این موضوع را کشف کرده‌ایم، دلیلی ندارد که موجودات هوشمند فرازمینی که سال‌ها پیش به سفرهای پژوهشی فضایی رفته‌اند و از نظر فن‌آوری و دانش بسیار جلوتر از ما بوده‌اند، از این کشفیات بی‌اطلاع باشند.

«هرمان کان»^۲ فیزیک‌دان و ریاضی‌دان و مدیر پژوهشکده «هودسون»^۳ در «نیویورک» و «آنتونی ج. وینر»^۴ مشاور دولت «آمریکا» و عضو پژوهشکده «هودسون» در کتاب مشترک‌شان با عنوان «بمانید تا ببینید»، مقاله‌ای که در تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۶۶ در روزنامه «پیک واشنگتن» منتشر شده است را نقل کرده‌اند که دربارهٔ نتایج تغییرات عوامل وراثتی می‌باشد:

«در ده یا پانزده سال آینده، یک خانم خانه‌دار می‌تواند با مراجعه به فروشگاه‌های خاصی از بین بسته‌هایی که شبیه بسته‌های بذرهای گیاهان است، فرزند دلخواه خود را برطبق مشخصاتی که بر روی بسته نوشته شده است، انتخاب کند. درون هر یک از این بسته‌ها جنین یک روزه یخزده‌ای وجود دارد که بر روی بسته‌اش مشخصاتی مانند رنگ مو، رنگ

1. Joshua Lederberg

2. Hermann Kahn

3. Hudson

4. Anthony J. Wiener

چشم، طول قد و میزان هوش نطفه، نوشته شده است. در ضمن بر روی بسته، تضمین شده که این نطفه هیچ نقص وراثتی ای ندارد. خانم خانه‌دار پس از انتخاب جنین مورد نظر خود به سراغ پزشکی خواهد رفت تا آن را درون رحمش قرار دهد. به این ترتیب جنین به مدت نه ماه درون بدن آن خانم دقیقاً مانند فرزند طبیعی‌اش رشد خواهد کرد.^۱

این پیش‌بینی‌ها روزی در آینده به واقعیت خواهند پیوست؛ زیرا دی. ان. ای. شامل تمام اطلاعات وراثتی سلول‌ها و دیگر عوامل حیاتی است. در واقع دی. ان. ای. کارت حافظه کاملی برای سازواره همه انواع حیات است؛ زیرا نه تنها حامل رمزهای بیست اسید آمینه می‌باشد، بلکه آغاز و پایان زنجیره پروتئین‌ها نیز به دست همین کارت حافظه که مانند کارت حافظه ماشین حساب‌های جدید، شروع و اتمام عملیات محاسباتی را کنترل می‌کنند، می‌باشد؛ و دقیقاً یک واحد کنترل کننده که مانند کنترل کننده ماشین حساب‌ها، درستی تمامی عملیات محاسباتی را کنترل می‌کند، زنجیره دی. ان. ای.ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

«جیمز د. واتسون»^۱ که تحقیقات وسیعی در سن بیست و چهار سالگی درباره ساختمان مولکول دی. ان. ای. انجام داده، گزارش کارهای خود را در کتابش «ماریچ جفت» توضیح داده است. وی و همکارانش در سال ۱۹۶۲ به خاطر نوشتن مقاله‌ای ۹۰۰ کلمه‌ای در مجله «طبیعت» درباره شکل ماریچی و ناشناخته مولکول دی. ان. ای. جایزه «نوبل» را دریافت داشتند. کتاب او هنوز در نوع خود منحصر به فرد می‌باشد. هیئت علمی دانشگاه «هاروارد» به علت صراحت بیش از حد وی در توضیح دادن نظریاتش، به شدت با وی مخالفت نمودند. آنان می‌ترسیدند

1. James D. Watson

«واتسون» اسرار نهفته تحقیقات علمی را خیلی رک در اختیار مردم بگذارد. زیرا او به صراحت اعلام کرده بود موفقیتش را مرهون اشتباهات و پژوهش‌های بسیار ابتدایی همکارانش بوده است.

در دسامبر ۱۹۶۷ اتفاق بسیار جالبی در «آمریکا» به وقوع پیوست. رئیس جمهور «لیندون ب. جانسون»^۱ در یک نشست خبری درباره این گزارش شگفت‌آور علمی گفت:

«این مقاله جالب‌ترین مطلبی است که تاکنون خوانده‌اید. یک کار پر عظمت و شگفت‌انگیز! این کار درهای زندگی‌تان را بر روی کشفیات جدید برای افشای رازهای واقعی می‌گشاید.»

چه اتفاقی باعث شده بود رئیس جمهور «ایالات متحده آمریکا» این قدر به این مقاله علاقمند شود که درباره آن در یک نشست خبری سخن گوید؟

دانشمندان دانشگاه «استانفورد» در «پالو آلتو»^۲ در ایالت «کالیفرنیا» موفق شدند هسته زیست‌شناسی زنده یک ویروس را به صورت مصنوعی بسازند. در ادامه این آزمایش، آن‌ها نمونه وراثتی ویروس ویژه‌ای به نام «فی ایکس ۱۷۴» را با نوکلئوتیدهای یک مولکول بزرگ، دی. ان. ای. که کارهای اساسی حیات را کنترل می‌کند، ترکیب نمودند. در واقع پژوهشگران دانشگاه «استانفورد» هسته این ویروس مصنوعی را در داخل یک سلول میزبان قرار دادند. این ویروس‌های مصنوعی زندگی انگلی خود را دقیقاً مانند نمونه‌های طبیعی‌شان آغاز نمودند و از سلول‌های میزبان برای تولید میلیون‌ها سلول جدید «فی ایکس ۱۷۴» استفاده نمودند. سلول‌های میزبان نیز درست واکنشی که در زمان حمله

1. Lyndon B. Johnson 2. Palo Alto

یک ویروس سرایت شده نشان می دهند را نشان دادند. یعنی ناگهان یک باره از همه نیروی خود استفاده نمودند و ویروس های مصنوعی را از بین بردند.

مولکول دی. ان. ای. دستوری مبنی بر تولید یک میلیون ترکیب پروتئین از اسید آمینه ها صادر کرده بود. تمامی این موارد دقیقاً مانند نمونه های از قبل برنامه ریزی شده بود. طبق محاسبات دانشمندان «کالیفرنیا» فقط یک اشتباه وراثی باعث تولید این یکصد میلیون سلول جدید شده بود.

پانزده سال پس از پژوهش های ارزنده «واتسون» و «فرانسیس ه. ک. کریک»^۱ و «موریس ه. ف. ویلکینز»^۲ درباره ساختمان دی. ان. ای. یک کشف بزرگ علمی دیگر روی داد. پرفور «کورنبرگ» برنده جایزه «نوبل» و دیگر همکارانش توانستند هزاران ترکیب مختلف را از رمزهای وراثی ویروس «فی ایکس ۱۷۴» به وجود آورند. در واقع آنها توانستند در آزمایشگاهی در «کالیفرنیا» حیات مصنوعی ایجاد کنند.

شاید این سؤال برای خوانندگان پیش بیاید که من با بیان این کشفیات زیست شیمی به دنبال چه چیزی هستم؟ از زمانی که نخستین گزارش ها درباره این پژوهش ها منتشر می شد، آنها را دنبال می نمودم. چرا؟ زیرا این تحقیقات باعث به وجود آمدن یک سری نتایج منطقی شده است. برنارد لاول^۳ مؤسس و مدیر رصدخانه «جادرل بانک»^۴ که دارای یک ستاره نمای پرتوی بزرگ است، این نتایج منطقی را چنین شرح می دهد:

«در دو سال گذشته، موضوع وجود زندگی در خارج از کره زمین به

1. Francis H. C. Crick 2. Maurice H. F. Wilkins
3. Bernard Lovell 4. Jodrell Bank

بحشی جدی و مهم تبدیل شده است. هلت اینست که بر اساس پژوهش‌های انجام شده، محافل علمی نتیجه گرفته‌اند حیات سلولی تنها منحصر به منظومه خورشیدی و کره زمین نمی‌باشد.

در تابستان ۱۹۶۹ نشریه «نگرش نوین فیزیکی» گزارش داد دانشمندان «آمریکایی» به کمک ستاره‌نمای پرتوی «گرین بانک» در «ورجینیای» غربی ثابت کرده‌اند فرمالدئید در گازها و غبارهای کهکشان وجود دارد.

فرمالدئید در شیمی به عنوان ضد عفونی کننده استفاده می‌شود و به صورت گازی بی‌رنگ با بویی تند می‌باشد. این ماده پیچیده‌ترین ترکیب شیمیایی است که تاکنون در فضا کشف شده است. دانشمندان می‌گویند از بیست و سه ستاره‌نمای پرتوی، پانزده عدد آنها، این گاز را در فضای کهکشان تشخیص داده‌اند. نام این گاز نیز در فهرست مواد اصلی‌ای که به عنوان «سنگ‌های حیات ساز» مشهورند و در واقع همان اسید آمینه‌ها می‌باشند، قرار گرفته است. این گزارش‌های علمی، دلایل جدیدی مبنی بر وجود زندگی در فضای کهکشان می‌باشند.

به نظر من در گذشته‌ای دور، فضانوردان بیگانه قسمتی‌هایی از دانش نوینی که ما اکنون در حال کشف آن هستیم را با خود به زمین آورده و با تغییر در رمزهای وراثتی، نیاکان ما را به موجوداتی هوشمند تبدیل نمودند. در کهن‌ترین توصیف آفرینش در عهد عتیق آمده است:

«این است شرح پیدایش «آدم» و نسل او. هنگامی که خدا خواست انسان را بیافریند، او را شبیه خود آفرید. او انسان را مرد و زن خلق فرموده، آنها را برکت داد و از همان آغاز خلقت، ایشان را «آدم» نامید.»
(«پیدایش»، فصل ۵، آیات ۱ و ۲)

فکر می‌کنم موجودات هوشمند بیگانه با تغییر رمزهای وراثتی



۴ - تقویم گرد «مایا»ها. آنان از کجا دانش ستاره‌شناسی و ریاضی را یاد گرفتند؟ آیا این شکل گرد ارتباطی با نوشته‌های درونش دارد؟

انسان‌های اولیه، آنان را به انسان‌هایی با استعداد، با شعور، با درک، هوشمند، قادر به انجام هنرهای دستی و کارهای صنعتی تبدیل نمودند. در داستان کهن دیگری دربارهٔ آفرینش در عهد عتیق در مورد چگونگی به وجود آمدن زن نوشته شده است:

«آن گاه خداوند «آدم» را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را با گوشت پُر کرد و از آن دنده، زنی سرشت و او را پیش «آدم» آورد.
«آدم» گفت:

این است استخوانی از استخوان‌هایم.

و گوشتی از گوشتم.

نام او «نسا» (زن) باشد،

چون از انسان گرفته شد.» («پیدایش»، فصل ۲، آیات ۲۱ تا ۲۳).

ممکن است زن از بدن مرد جدا شده باشد، اما آیا «حوا» زیبا با شعبده بازی از دنده باریک قفسه سینه مرد به وجود آمده است؟ شاید او به کمک سلول نطفه مردی به دنیا آمده باشد. اما بر طبق نوشته‌های «پیدایش» در عهد عتیق، هیچ زنی در بهشت وجود نداشته تا نطفه مرد در رحمش پرورش یابد. پس «حوا» بایستی در یک قرع (لوله آزمایش) به وجود آمده باشد. ما امروزه تصاویری از قرع بر دیواره غارها کشف کرده‌ایم که انسان‌های اولیه کشیده‌اند. آیا هوشمندان فرازمینی با دانش بسیار پیشرفته‌ای که در زمینه واکنش‌های زیست‌شناسی استخوان‌ها داشتند، با پرورش نطفه مرد در سلول مغز استخوان «آدم»، «حوا» را رشد دادند؟ استخوان دنده مرد، در دسترس‌ترین استخوان و مناسب‌ترین مکان برای به وجود آوردن این زندگی زیستی بوده است. البته این موضوع هنوز در حد یک پژوهش نظری است، اما بر اساس دانش نوین زیست‌شناسی امکان‌پذیر است. بر طبق نوشته‌های عهد عتیق، «حوا» از همان ابتدا به همسری «آدم» درآمد. به همین دلیل نیز تصاویر زن‌ها بر بسیاری از نقش‌های دیواره‌های غارها کشیده شده و استخوان‌های کشف شده متعلق به دوران دیرینه سنگی نیز تأیید کننده همین ماجرای آفرینش



۵ - «ونوس ویلندورف» عنوان تملق آمیزی است که باستان شناسان به این مجسمه سنگی با کله گره داده اند.

مصنوعی است که بیان کردم.

دلایل برای اثبات چنین فرضیه‌ای بسیار زیاد است. مثلاً تصاویر خدایان و مجسمه‌های مادر که متعلق به دوران دیرینه سنگی می‌باشند یا نقش‌ها و مجسمه‌های سنگی زنان در «لِگراوتِه»^۱ «فرانسه»، «کوکورکا»^۲ در جنوب «ترکیه»، «لوزل»^۳ «فرانسه»، «لسپوگن»^۴ «فرانسه»، «کستین کی»^۵ «اوکراین»، «ویلندورف»^۶ «استرالیا»، «پترزفلز»^۷ «آلمان» و ...

تمامی این تصاویر و مجسمه‌ها برای خود شیرینی باستان شناسان، «نوس» نامیده شده‌اند در همه این آثار، هنرمندان اولیه با مهارتی تمام اعضای تناسلی و وضعیت حاملگی را نشان داده‌اند. بر اساس لایه‌های زمین‌شناسی، این نقش‌ها و تندیس‌ها متعلق به دوران دیرینه سنگی می‌باشند. هنوز مشخص نشده انسان‌های اولیه این آثار را در ابتدای دوران دیرینه سنگی برای چه منظوری کشیده‌اند؟

دانشمندان معتقدند «هموساپینس»‌ها یا همان اجداد انسان امروزی از یکی از دو روش ممکن زیر به وجود آمده‌اند: یا به وسیله جهش اعمال شده بر روی رمزهای وراثتی انسان‌های میمون نما، یا با پرورش مصنوعی تخمک زن در قرع.

پس از آن، این انسان‌های جهش یافته دوباره رو به آمیزش با حیوانات آوردند. شاید هنوز خاطرات آمیزش با میمون‌ها در ذهن‌شان باقی مانده بود. اما آن‌ها پس از این جهش مصنوعی فقط می‌بایستی با یکدیگر آمیزش می‌کردند و هر گونه آمیزش با حیوانات یک کار غیر طبیعی و در واقع عقب‌گرد محسوب می‌شد. آیا همین عقب‌گرد موجب سقوط انسان

1. La Gavette

2. Cukurca

3. Laussel

4. Lespugne

5. Kostyenko

6. Willendorf

7. Petersfels



۶ - جذابیت این تندیس زن با چهار چهره و یک نماد منظومه‌ای که در اطراف دریاچه «ماراکایبوه» ونزوئلا کشف شده، مشخص نمی‌باشد.

نشده و باعث نگردیده تا سلول‌های جدید دیگر نتوانند تولید شوند؟ هزاران سال بعد خدایان (فضانوردان) دوباره این سقوط را برطرف نمودند. آنان نسل‌های دو گونه انسان - حیوان را از بین بردند و از میان انسان‌های باقی مانده، عده‌ای را انتخاب کرده و دومین جهش مصنوعی را با قراردادن عوامل وراثتی جدید در بدن آنها ایجاد نمودند.

باستان مردم شناسان هنوز از راز جدایی ناگهانی و سریع انسان‌های «تاندرتال» از «هموساپینس»ها که همان اجداد نخستین ما و از نژاد انسان‌های میمون نما که هنوز وجود دارند، می‌باشند، سر در نیاورده‌اند. آنها هنوز می‌گویند این اتفاق به وسیله یک جهش طبیعی رخ داده است. اگر ما تاریخ پیدایش گونه‌های مختلف انسان که توسط دانش انسان‌شناسی و بر اساس تغییرات بنیادین در نیاکان اولیه‌مان مشخص گردیده را بپذیریم، آن گاه تاریخ نخستین جهش مصنوعی که به وسیله تمدن‌های ناشناخته اعمال شده، حدود ۴۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال قبل از میلاد مشخص می‌گردد و دومین جهش مصنوعی نیز می‌بایستی بین ۷۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد اتفاق افتاده باشد.

اگر بپذیریم این تاریخ‌های معین شده درست می‌باشند، شاید نخستین بازدید خدایان (فضانوردان) در دوره‌ای که نخستین خط‌ها و نقش‌های زنان کشیده شده، انجام گرفته باشد.

دانشمندان انسان شناس جرأت ندارند تاریخ جهش‌های به وجود آمده در انسان‌ها را تا این زمان‌ها به عقب ببرند. باید بگویم قانون تغییر زمان در همه دوران، صحیح بوده و مربوط به دوره‌ای خاص نمی‌باشد. این قانون تغییر زمان که قابل برنامه‌ریزی می‌باشد، برای تمام سفرهای بین ستارگان چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده قابل استفاده بوده، هست و خواهد بود. خدایان (فضانوردان) از این قانون که برای نخستین

بار در تاریخ ما در عصر حاضر کشف گردید، در سفر خود به طرف زمین با سفینه‌های فضایی با سرعتی نزدیک به سرعت نور استفاده کرده‌اند. مطمئناً زمان آن رسیده است که انسان شناسان این قانون را در کشفیات و پژوهش‌های خود منظور دارند. اگر آنان چنین کاری انجام دهند، بسیاری معماها دربارهٔ این که نیاکان ما چگونه به وجود آمده و هوشمند گردیدند، فوراً حل می‌شود.

برای خدایان (فضانوردان) زمان چندانی از ملاقات با ما زمینی‌ها نگذشته است؛ زیرا اگر هزاران سال زمینی از ملاقات فضانوران گذشته باشد برای آنان که در سفینهٔ فضایی می‌باشند تنها چند دهه گذشته است. هرکس که فرضیهٔ تغییر بازهٔ زمانی را بفهمد، به راحتی می‌پذیرد همان هوشمندان فرازمینی که زن را از «هموساپینس»ها به وجود آوردند، می‌توانستند به [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] دستورات فنی لازم برای ساخت «صندوق عهد» را بدهند.

من قبول دارم که پذیرفتن این دیدگاه به عنوان حقیقت، قدری مشکل است اما اشکالی ندارد آن را جزو پژوهش‌های نظری بدانیم. ستاره شناسان سال‌ها وقت صرف نمودند تا این فرضیات را به دست آوردند، حال نوبت باستان شناسان و باستان مردم شناسان است که در این زمینه پژوهش نمایند.

فصل سوم

پرسش‌های یک باستان‌شناس در روز یکشنبه

روز تعطیل برای باستان‌شناس این مزیت را دارد که وی می‌تواند آزادانه هرگونه که می‌خواهد، بیندیشد و با مطرح کردن پرسش‌های تخیلی و غیرعادی، کارشناسان متخصص را نگران سازد. من هم می‌خواهم مانند همین باستان‌شناسان تازه‌کار، سؤالات غیرعادی و نامربوطی دربارهٔ اشیاء کشف شده متعلق به دوران باستان مطرح سازم. ویژگی اصلی این کاشفان غیرحرفه‌ای، فعال بودن است. در واقع آنان مجموعه داران و روزنامه‌خوانان و مسافران بسیار پرتحرکی می‌باشند که سعی می‌کنند هر طور که هست مدارک لازم برای اثبات فرضیات خود را به دست آورند.

در بهار سال ۱۹۶۴ پژوهشکده تحقیقاتی برق پژوهش‌شناسی در «مارسی» «فرانسه» به ساختمان جدید خود نقل مکان کرد. پس از چند روز تعدادی از همکاران پرفسور «ولادیمیر گاورویو»^۱ شکایت کردند که در

1. Vladimir Gavreau



۷- یک باستان شناس روز یکشنبه در سفری اکتشافی اطراف «مکزیک» در پاییز ۱۹۶۸.

ساختمان جدید مبتلا به سردرد، تهوع و خارش شده‌اند. حال آنان آن قدر بد بود که مثل شاخه‌های درختان می‌لرزیدند. مدیران پژوهشکده گمان کردند شاید در این ساختمان که بر روی مسایل امواج الکتریکی و صوتی بررسی می‌شود، ایرادی در یکی از دستگاه‌ها به وجود آمده و امواج ناشناخته صوتی‌ای که باعث به وجود آمدن این سردردها شده در فضا پخش گردیده‌اند. پژوهشگران با دستگاه‌های بسیار حساس فرکانس سنج، تمام ساختمان را جستجو کردند تا سرانجام مشخص شد این موضوع هیچ ربطی به پرتوهای ناشناخته امواج الکتریکی ندارد بلکه موجی صوتی با فرکانس پایینی است که توسط یک دستگاه تهریه در تمام ساختمان پخش می‌شود.

پس از این اتفاق غیر منتظره که ذهن پژوهشگران را برای مدتی به خود مشغول داشت، پرفسور «گاورینو» به مدت بیست سال به تحقیق دربارهٔ امواج صوتی پرداخت. او پس از این اتفاق پیش خود چنین استنباط کرد اگر دستگاه تهویه به صورت ناخودآگاه می‌تواند امواج صوتی تولید کند، پس امکان به وجود آوردن آن‌ها از راه‌های علمی و تحقیقاتی نیز وجود دارد. به این ترتیب بود که وی و همکارانش نخستین اسلحهٔ صوتی را در پژوهشکدهٔ برق پژوهش‌های فیزیکشناسی اختراع نمودند. این اسلحهٔ صوتی در واقع شصت و یک لوله بود که بر روی پنجرهٔ شبکه‌داری شبیه صفحهٔ شطرنج قرار گرفته بود و هر بار که هوا با فشار زیاد بر روی لوله‌ها می‌خورد، صوتی با فرکانس ۱۹۶ هرتز تولید می‌نمود. نتیجه وحشتناک بود. ترک‌هایی بر روی دیوارهای ساختمان نوساز ایجاد گردید و معده و شکم کارمندان آزمایشگاه نیز به شدت شروع به پیچ خوردن و درد گرفتن نمود. پرفسور «گاورینو» که علاقمند بود این تحقیقات را دنبال کند، می‌بایست نخست حمایت استفاده‌کنندگان از اسلحهٔ صوتی را به دست می‌آورد. بدین منظور شیپور مرگبار که قدرتش تا ۲۰۰۰ وات افزایش یافته بود و امواجی با فرکانس ۳۷ هرتز تولید می‌نمود را اختراع کرد. این دستگاه را نمی‌توانستند در بندر «مارسی» آزمایش کنند زیرا قدرت بسیار آن می‌توانست ساختمان‌هایی که در شعاع چند کیلومتری قرار داشتند را تخریب نماید. امروزه دانشمندان در حال ساخت شیپور مرگباری به طول ۲۳ متر می‌باشند که قادر خواهد بود امواج مرگباری با فرکانس ۳/۵ هرتز تولید نماید.

توهم وحشتناکی که ساخت این اسلحهٔ مرگبار در آینده ایجاد می‌کند، ما را به یاد جادوهای در گذشته‌های دور می‌اندازد.

پس از آن که قوم برگزیده (بنی «اسرائیل») بدون آن که پاهای‌شان حتی

کمی خیس شود، از دریا گذشتند و به شهر «اریحا»^۱ که دیوارهایی به ضخامت ۶/۴ متر داشت رسیدند، کاهنان دستور دادند در اطراف شهر شیپور بنوازند و به این ترتیب بنی «اسرائیل» خیلی راحت شهر را به تصرف خود در آوردند.

«یوشع» در این خصوص توضیح می‌دهد:

«پس قوم «اسرائیل» وقتی صدای بلند شیپور را شنیدند، با صدای هر چه بلندتر فریاد برآوردند. ناگهان حصار شهر «اریحا» در برابر «اسرائیلی»ها فرو ریخت. بنابر این قوم «اسرائیل» از هر سو به داخل شهر هجوم بردند و آن را تصرف کردند.» («یوشع»، فصل ۶، آیه ۲۰)

مطمئناً نه صدای بلند یک شیپور و نه صدای هزاران شیپور، نمی‌توانسته دیوارهایی به ضخامت ۶/۴ متر را خراب نماید. زیرا امروزه ثابت شده فقط صداهایی با فرکانس بسیار پایین می‌توانند دیوارهایی مانند دیوارهای شهر «اریحا» را تخریب نمایند.

زمانی که با خانم دکتر «موتیر»^۲ استاد باستان‌شناسی دانشگاه «برن» گفتگویی در رادیوی «سویس» داشتم، ایشان به من گفت انسان‌های غول پیکر هرگز وجود نداشته‌اند زیرا هیچ سنگواره‌ای پیدا نشده که بتوانیم آن را متعلق به انسان‌های غول پیکر بدانیم.

با این حال دکتر «لوئیس بورکالته»^۳ نماینده سابق کشور «فرانسه» در انجمن ما قبل تاریخ، نظری کاملاً مخالف دارد. وی در سال ۱۹۵۰ در نشریه «نگاهی به موزه بیروت» نوشت:

«من این‌جا به صراحت اعلام می‌کنم جامعه پژوهشی ما باید این موضوع که در دوران «اشولیان»^۴ (وابسته به تمدن دیرینه سنگی که

1. Jericho

2. Mottier

3. Louis Burkhalter

4. Acheulan

بقایای آن در «فرانسه» کشف گردید)، انسان‌های غول‌پیکری زندگی می‌کردند را به عنوان حقیقت ثابت شده علمی بپذیرند.»

فکر می‌کنید کدام یک درست می‌گویند؟ در بسیاری از نقاط جهان، ابزارهایی بزرگ کشف شده که نمی‌توانسته توسط انسان‌های عادی با قدهای متوسط مورد استفاده قرار گرفته باشد.

به طور مثال باستان‌شناسان در نزدیکی «سانیک»^۱ در ۶/۵ کیلومتری شهر «سوفیا» در «سوریه» ابزارهایی از سنگ چخماق کشف نموده‌اند که وزن آن‌ها، حدود ۴ کیلوگرم می‌باشد. در «عین فرتیسا»^۲ در شرق «مراکش» ابزارهای چخماقی دیگری کشف شده که هر کدامشان ۳۲ سانتی‌متر طول و ۲۲ سانتی‌متر عرض و حدود ۴ کیلوگرم وزن داشته‌اند. اگر ما با توجه به اندازه قد و هیکل انسان‌های عادی، محاسبه کنیم که هیکل انسان‌های استفاده‌کننده از این ابزارهای بزرگ چه اندازه بوده است، طول قد آن‌ها در حدود ۳/۷ متر به دست می‌آید.

به غیر از این ابزارهای سنگی یافت شده، حداقل سه کشف بزرگ دیگر در مورد غول‌ها در جهان انجام شده که مورد تأیید جامعه علمی نیز می‌باشد. این سه کشف عبارتند از:

- ۱- انسان‌های غول‌پیکر «جاوه».
- ۲- انسان‌های غول‌پیکر جنوب «چین».
- ۳- انسان‌های غول‌پیکر «آفریقای جنوبی» یا همان «ترانسوال»‌ها.

آنها از چه نژادی بودند؟

آیا آنها موجوداتی تنها بودند؟

آیا آنها در اثر اشتباهی در جهش، به وجود آمدند؟

آیا آن‌ها موجودات هوشمند و متمدنی بودند که با تغییری در رمزهای وراثتی به وجود آمده بودند؟

متأسفانه سنگواره‌های یافت شده، پاسخ‌هایی کافی به این پرسش‌ها نمی‌دهند و نمی‌توانند روند تغییرات نژادی انسان‌ها را روشن سازند. حتی مشخص نشده این سه گروه خانواده در چه منطقه‌ای زندگی می‌کرده‌اند؟

امروزه شاهد اکتشافاتی می‌باشیم که اخبارشان لحظه به لحظه از طریق رسانه‌های عمومی به دست‌مان می‌رسد. اما جالب است بدانید هر آن چه یافت می‌شود، کاملاً اتفاقی است. به همین دلیل بهتر است به سراغ منابع کهن برویم و کلمه به کلمه آن‌ها را بررسی کنیم. در این منابع، وجود انسان‌های غول پیکر تأیید شده است. [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] در کتاب «پیدایش» می‌گوید:

«پس از آن که پسران خدا و دختران انسان‌ها با هم وصلت نمودند، مردانی غول‌آسا از آنان به وجود آمدند. اینان دلاوران معروف دوران قدیم هستند.» (پیدایش، فصل ۶، آیه ۴)

در کتاب «اعداد» نیز آمده است:

«ما در آن جا «عناقی»ها را دیدیم که از نسل مردمان غول پیکر قدیم‌اند. چنان‌قد بلندی داشتند که ما در برابرشان همچون ملخ بودیم.» (اعداد، فصل ۱۳، آیه ۳۳)

در کتاب «تثیبه»، اندازه‌هایی بیان گردیده که ما به کمک آن‌ها می‌توانیم ابعاد تقریبی هیكل انسان‌های غول پیکر را به دست آوریم:

«ناگفته نماند که «عروج»، پادشاه «باشان» آخرین بازمانده «رفائی»های غول پیکر بود. تختخواب آهنی او که در شهر «رَبَّت»، یکی از شهرهای

«عمونی»ها نگهداری می‌شود حدود چهار متر طول و دو متر عرض دارد. («تثیه»، فصل ۳، آیه ۱۱)

لازم به ذکر است که تنها در پنج کتاب نخست عهد عتیق یعنی تورات [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] از انسان‌های غول پیکر صحبت نشده بلکه در کتاب‌های بعدی نیز گفتارهایی وجود دارد. نویسندگان این کتاب‌ها در مکان‌ها و دوران‌های مختلفی زندگی می‌کردند و امکان هیچ ارتباطی بین آن‌ها وجود نداشته است؛ با این حال انسان شناسان که وجود انسان‌های غول پیکر را تخیلی می‌دانند در مورد این نوشته‌های کهن می‌گویند این غول‌ها، نماد شیطان هستند که با عباراتی جدید وصف شده‌اند!

برای این که خطای انسان شناسان را به آنان بشناسانم، یادآوری می‌کنم اگر در نوشته‌های باستانی دقت نمایند، متوجه می‌شوند غول‌ها فقط زمانی مطرح می‌شوند که برای انجام کار فیزیکی خاصی به آن‌ها نیاز است، مانند جنگ‌های نفر به نفر یا گروهی؛ و هرگاه کارهای معنوی و نیایشی مطرح است، آن‌ها حضور ندارند. در ضمن تنها در عهد عتیق نیست که درباره غول‌ها صحبت شده است؛ در افسانه‌های «مایا»ها و «اینکا»ها گفته شده نخستین نژادی که توسط خدایان پس از توفان بزرگ به وجود آمد، غول‌ها بوده‌اند که دو غول بزرگ آن‌ها «آتلان»^۱ («اتلس»^۲) و «تثیتانی»^۳ («تایتان»^۴) می‌باشند.

غول‌ها نیز مانند خدایان پرنده، جایگاه ویژه‌ای در افسانه‌ها و داستان‌های خود داشتند؛ با این تفاوت که آنان نمی‌توانستند پرواز کنند و فقط هرگاه یک غول به عنوان فرزند یک خدا پذیرفته می‌شده، می‌توانسته به سفرهای آسمانی برود.

1. Allan

2. Atlas

3. Theitani

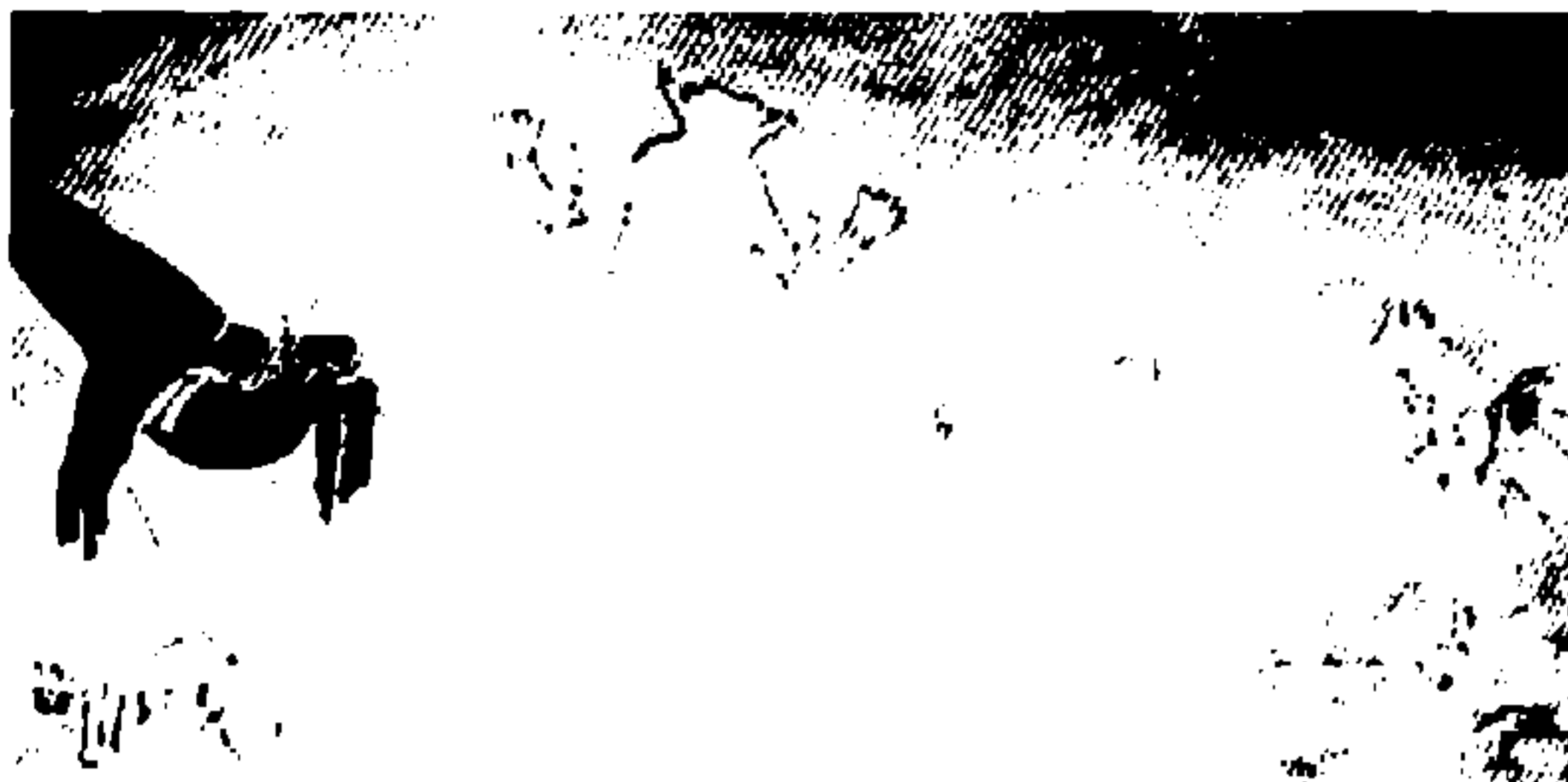
4. Titan



۸- به نظر می‌رسد این غول‌ها که بر روی نقشی در «یابارن» در «تاسیلی» کشف شده‌اند، لباس فضایی پوشیده‌اند. آن‌ها انسان‌هایی زمینی هستند یا فرازمینی‌هایی متعلق به دوران باستان؟

در افسانه‌های نخستین، غول‌ها به عنوان خدمتگزاران وفادار خدایان معرفی شده‌اند و به کارهای آنان رسیدگی می‌نمودند. در افسانه‌های جدیدتر، کم‌کم از آن‌ها به عنوان موجوداتی نادان نام برده می‌شود و سرانجام نیز آخرین نشانه‌های شان از افسانه‌ها پاک می‌گردد.

پرفسور «دنيس ساورات»^۱ مدیر مرکز تحقیقات بین‌المللی «فرانسه»



۹ - این نقاشی دیواری که بر روی کوه‌های صحرای «تامیلی» کشیده شده است، موجودی را با قد ۳/۲۵ متر نشان می‌دهد که توسط افرادی که انسان‌های مریخی نامیده می‌شوند، احاطه شده است.

در شهر «نیس»، پژوهش‌های ارزنده‌ای درباره‌ی غول‌ها نموده است. وی قاطعانه اعلام کرده است روزگاری انسان‌های غول پیکری زندگی می‌کردند و آن دسته از پژوهشگران که هنوز در درستی این مسئله شک دارند، دیر یا زود با بررسی گورهای غول‌ها، سنگ‌های بلندی که به صورت عمودی گذاشته شده، قطعه سنگ‌های بزرگی که برای نمای سازه‌ها به کار رفته و ارتفاع بعضی از آنها بیش از بیست متر می‌باشد، دلمان‌های بیار بزرگ که در واقع جامه‌های آستین‌دار بسیار گشادی بودند، اتاق‌های مخصوص مراسم خاکسپاری که از سنگ‌های عظیم ساخته شده‌اند و به ویژه بقایای آثار کلان‌سنگی و انسان‌های نخستین و با در نظر گرفتن این موضوع که حمل و نقل این سنگ‌های بزرگ فقط

۱۰۴ @ خدایان آن سوی فضا

می توانسته توسط غول‌ها انجام پذیرد، به وجود قطعی آنها اعتراف خواهند نمود.

آن قدر سازه‌های کلان سنگی بزرگ که بسیار هنرمندانه تراشیده



۱۰ - «اریک فون دانیکن» در مقابل معبد «کتیه‌ها» در «پالنکو» «مکزیک». در اعماق این معبد، بر روی سنگ گور «کوکول کان» خدا، فردی در حال هدایت موشکی کشیده شده است.



۱۱ - این تصویر، تقویم مشهور «ساک سی هیومن» را نشان می‌دهد. آیا این سازه سنگی عظیم، ارتباطی با خرابه‌هایی که در بلندی‌های اطراف آن قرار گرفته‌اند دارد؟

شده‌اند، وجود دارند که فقط می‌توانیم با شگفتی تمام اعتراف کنیم سازندگان اولیه این آثار یا انسان‌های غول پیکر بودند و یا موجوداتی که دارای فن‌آوری ناشناخته‌ای بودند.

زمانی که در مقابل یکی از این سازه‌های عظیم ایستاده بودم، از خودم



۱۲- این سازه سنگی یک تکه، حدره یک ساختمان چهار طبقه ارتفاع دارد و دارای پلکانی است که با دقت بسیار ساخته شده است. تا به حال هیچ توضیح قابل قبولی در رابطه با آن بیان نشده است.

سؤال می‌کردم آیا باید به این توضیحاتی که در مورد سازندگان و هدف آنها از ساخت چنین سازه‌هایی تاکنون بیان گردیده، قانع باشیم؟

در طی آخرین سفرم در سال ۱۹۶۸ به «پرو»، همراه دوستم «هانس نیونر»^۱ بازدید دوباره‌ای از سازه‌های کلان سنگی «ساک سی هیومن»^۲ (صخره قوش) که در ارتفاع بین ۱۰۵۲ متر تا ۱۱۵۲ متر در نزدیکی قلعه سابق «اینکا»ها در «کوزکو»^۳ قرار گرفته‌اند، داشتیم. ما با وسایل اندازه‌گیری و دوربین عکاسی به سراغ این خرابه‌ها که البته نمی‌توان آنها را واقعاً خرابه نامید، رفتیم. این توده‌های سنگی عظیم، باقی مانده سازه‌هایی کهن هستند که دیگر نمی‌توان بنای کامل آنها را مجسم نمود. دژی که بر فراز «ساک سی هیومن» از سنگ‌های سنگین و بسیار بزرگ ساخته شده، این فکر را در ذهن ایجاد می‌کند که آن با فن‌آوری بسیار پیشرفته و ظریفی ساخته شده است.

هرکس مدت کوتاهی در برابر نسیم ملایم و هوای رقیق این جلگه بلند که در لابه‌لای سنگ‌های بزرگ، خارها و صخره‌های عظیم می‌پیچد، توقف نماید، فوراً قبول می‌کند که انسان‌های اولیه نمی‌توانستند با ابزارهای بسیار ابتدایی شان این مکان‌ها را در آن دوران بسازند.

یکی از قطعه سنگ‌هایی که از صخره سنگی گرانیته به ارتفاع ۱۱ متر و به طول ۱۸ متر از کنار پرتگاهی با ظرافت تمام بریده شده بود را اندازه گرفتم، ابعاد آن $۰/۳۶ \times ۰/۸۱ \times ۲/۲$ متر بود. این قطعه سنگ با مهارتی تمام برش خورده و به هیچ وجه کاری ابتدایی و ناهنرمندانه نمی‌باشد.

حتی اگر بپذیریم که امکان داشته تعداد زیادی هنرمند سنگتراش ماهر پس از سال‌ها کار، بتوانند قسمت‌های رویی قطعه سنگ‌های عظیم

1. Hans Neuner

2. Sacsayhuaman

3. Cuzco



۱۳- این قطعه سنگ یک پارچه و سنگین دارای گوشه‌های تیز و سطحی صیقلی و صاف می‌باشد که نمی‌توانسته با تیرهای سنگی یا گوه‌های چوبی ساخته شده باشد.



۱۴ - این قطعه سنگ این چنین ماهرانه برش خورده، به ابعاد $۰/۳۶ \times ۸۱ \times ۲/۲$ متر می‌باشد.



۱۵ - به نظر می‌رسد این قطعه سنگ‌ها را به راحتی بریدن یک قالب کره برش داده‌اند. چه کسی این کار را کرده است؟ در چه زمانی؟ چگونه؟

را برش‌های کاملاً مسطحی بدهند، اما این معما که آنها چگونه توانسته‌اند قسمت زیرین این قطعه سنگ‌ها را از صخره‌سنگ‌های اصلی جدا کنند، حل نمی‌شود. مسلماً آنان به دانش پیشرفته شیمی دسترسی نداشتند تا به کمک اسیدهای شیمیایی بتوانند قسمت زیرین قطعه سنگ‌ها را نیز برش بدهند. شاید هم به این دانش رسیده بودند!

ما به داخل تعدادی از غارهایی که در آن جا با عمقی بین ۵۵ تا ۷۳ متر وجود داشتند و درون صخره‌های عظیم کنده شده بودند، رفتیم. به نظر می‌رسید نیروی در طول عمر این غارها، آنها را به لرزه در آورده؛ زیرا برخی از ورودی‌های غارها بسته شده و دیواره‌ی بعضی نیز خراب یا کوتاه و بلند شده بودند؛ اما قسمت‌هایی از دیوارها و سقف‌ها نیز سالم مانده بودند. این بخش‌های سالم مانده آن قدر تمیز و صاف و مسطح بودند که از قطعات بتنی امروزه نیز ظریف‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌رسیدند. هیچ کدام از تخته سنگ‌ها به یکدیگر متصل نبودند و از هیچ ماده‌ی چسبنده‌ای نیز استفاده نشده است. ظرافت قرارگیری آنها بر روی یکدیگر به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد همه آنها یک تکه و یک پارچه می‌باشند. گوشه‌های سنگ‌ها کاملاً قائمه و به تیزی چاقوهای امروزی است. تخته سنگ‌های گرانیتی کوچک که ۲۰ سانتی متر عرض دارند آن قدر با ظرافت و دقت روی یکدیگر قرار گرفته‌اند که انگار همین دیروز آنها را به این جا آورده‌اند.

ما در غارها شروع به قدم زدن نمودیم و با هر پیچی که آنها می‌خوردند، انتظار مواجه شدن با چیز غیر منتظره‌ای داشتیم. اما چه چیزی، غیر منتظره و باور نکردنی‌تر از توجیحات باستان‌شناسان امروزی است که درباره‌ی این شاهکارهای فن‌آوری پیشرفته بیان می‌کنند و اصلاً قانع کننده نیز نمی‌باشند؟



۱۶ - «اریک لون دانیکن» در حال اندازه‌گیری یکی از تخته‌سنگ‌های عظیم «ساک سی هیومن» در «پرو».



۱۷- این قطعه سنگ‌های عظیم آن قدر با دقت و ظرافت برش خورده‌اند که در ابتدا به نظر می‌رسد مانند قطعات بتنی امروزی قالب‌گیری شده‌اند.



۱۸ - آیا این قطعه سنگ‌ها، روزگاری تخت‌های انسان‌های غول پیکر بوده است؟ آیا خدایان (فضانوردان) پس از اتمام مأموریت‌شان در زمین، پایگاه‌های خود را در «ساک سی هیومن» از بین بردند؟



۱۹- چه نوع بست‌هایی در دوران بسیار دور این قطعه سنگ‌های بزرگ را به یکدیگر متصل کرده است؟

به نظر من موجودات بی‌ار هوشمندی که در «ساک سی هیومن» زندگی می‌کرده‌اند، این دژهای مستحکم را ساخته‌اند. شاید این قطعه سنگ‌های عظیم، سازه‌ای بزرگ و از نوع کلان‌سنگی بوده است. حتی ممکن است با انجام پژوهش‌های اساسی بر روی غارها، روشن شود که این راهروهای زیرزمینی توسط ماشین‌آلات حفاری پیشرفته‌ای مانند آن چه امروز در اختیار داریم ساخته یا دوباره سازی شده‌اند. طبیعی است این پرسش برایم مطرح شود که آیا توجیحات به ظاهر

قانع کننده‌ای نیز در رابطه با خرابه‌های «ساک سی هیومن» وجود دارد؟ آیا این ویرانه‌ها در اثر فعالیت یک آتشفشان ایجاد شده‌اند؟ اما تا کیلومترها دورتر هیچ آتشفشانی وجود ندارد.

آیا آن‌ها در اثر لرزه‌های پوسته زمین به وجود آمده‌اند؟ اما آخرین لرزه‌های پوسته زمین در دوست هزار سال قبل اتفاق افتاده‌اند.

شاید هم این خرابه‌ها در اثر زلزله به وجود آمده‌اند. اما فکر نمی‌کنم زلزله نیز بتواند این خرابه‌ها را چنین منظم و مرتب به وجود آورد. باید دو پرسش دیگر نیز به سؤالات بالا اضافه کنم: این قطعه سنگ‌های گرانیتی، نشانه‌هایی از بلوری شدن در طول عمر خود دارند که برای این کار نیاز است حرارت بسیار بالایی به آن‌ها داده شود.

آیا این هم کار طبیعت بوده است؟ این تکه سنگ‌های گرانیتی دارای کام و زبانه‌های بسیار ظریفی هستند که بسیار به دقت بریده شده به طوری که به نظر می‌رسد این شیارها با برش از سنگ‌های کناری ایجاد گشته‌اند. متأسفانه نه باستان شناسان شهرنشین «کوزکو» و نه همکاران‌شان در موزه «لیما» هیچ توضیح قانع کننده‌ای برای این سازه‌های اشاره شده، ندارند.

آن‌ها معتقدند «اینکا»های نخستین، تمدن «تیاهوآناکو» را به وجود آورده‌اند. واقعاً هیچ چیز خجالت‌آورتر از این نیست که شخص، نادانی خود را نپذیرد. آن چه در «ساک سی هیومن» وجود دارد، به راحتی به ما ثابت می‌کند هیچ کس، هیچ مطلب دقیقی در مورد این قطعه سنگ‌های عظیم نمی‌داند. فقط یک موضوع کاملاً روشن است و آن، این که «ساک سی هیومن» بزرگ توسط موجوداتی ناشناخته با فن‌آوری‌ای ناشناخته و در زمانی ناشناخته ساخته شده است. در ضمن مشخص است که این



۲۰ - «اریک فون دانیکن» با یک سرخپوست، بر روی سکوی «تیاهوآناکو».

سازه‌ها قبل از تخریب معبد مشهور «اینکاها» - «معبد خورشید» - ساخته شده‌اند.

دقیقاً همین پاسخ‌ها را می‌توان برای «تیاهوآناکو» که بر فراز فلات «بولیوی» قرار گرفته، تکرار نمود.

من کتاب‌های بسیاری دربارهٔ عجایب «تیاهوآناکو» مطالعه نموده و خیلی مطالب آموخته بودم اما همهٔ آن‌ها در برابر آن چه خودم در «تیاهوآناکو» دیدم، هیچ بود. مطالب زیادی نیز دربارهٔ لوله‌های مشهور آب که در آن جا کشف شده، خوانده بودم. متأسفانه در مسافرت نختم به فلات «بولیوی»، دربارهٔ این لوله‌ها کنجکاوی خاصی نشان ندادم



۲۱ - لوله‌های معروف آب در «تیا هو آنا کو».

و هیچ بررسی عمیقی درباره‌شان نکردم. این بار در «تیا هو آنا کو» و در ارتفاع ۴۵۰۰ متری از سطح دریا ایستاده‌ام و می‌خواهم کمبود بررسی‌هایم در سفر قبلی را جبران نمایم. نخستین لوله‌ها را درون دیوار معبد بازسازی شده آن جا پیدا نمودم.



۲۲ - این لوله در دیوار معبد «قدیمی» در «تیا هو آنا کو» کار گذاشته شده است.

یک جای بی‌ربط! انگار آن‌ها را برای جلب توجه گردشگران کار گذاشته بودند.

پس از آن که لوله‌های دیگری که در نقاط مختلف آن جا پخش بودند را از نزدیک مورد بررسی قرار دادم، متوجه شدم هر آن چه درباره آن‌ها مطالعه کرده بودم، درست بوده است. این لوله‌های بسیار امروزی را با دقت و ظرافت تمام ساخته بودند؛ به طوری که سطح داخلی و خارجی



۲۳ - لوله‌های آب «تیا هو آنا کو» با دقتی بسیار و سطحی کاملاً صاف و صیقلی ساخته شده‌اند.

آن‌ها کاملاً صاف و صیقلی است و زائوبی‌های آن‌ها نیز بسیار دقیق برش خورده‌اند.

تمامی قطعات لوله‌ها دارای کام و زبانه‌هایی هستند که کار اتصال‌شان

پرش‌های یک باستان‌شناس در... □ ۱۲۱

به یکدیگر را مانند بازی‌های بچه‌ها، بسیار آسان می‌کنند. من از این همه پیشرفت فن‌آوری و صنعتی که باستان‌شناسان آن را متعلق به «اینکاه‌ها» می‌دانند، بسیار شگفت زده شدم.

از همه عجیب‌تر، لوله‌های دوقلویی بود که به طور موازی در کنار هم قرار گرفته‌اند و این بار واقعاً گیج شدم. هر قطعه از این لوله‌ها خود به



۲۴ - چرا این لوله‌های آب به صورت جفت در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند؟



۲۵ - این لوله‌ها در تمامی «تیا هو آنا کو» پخش شده‌اند.

تنهایی، اثری شگفت‌آور است اما وقتی آن‌ها به صورت جفت داخل سنگ‌ها کار گذاشته شده‌اند، چه می‌توان گفت؟ از همه جذاب‌تر زائری‌های قائمه این لوله‌های جفت است که بدون کوچک‌ترین خطایی، به آن‌ها متصل شده‌اند.

چه کسی می‌تواند بگوید چرا فقط نیمه‌های روی لوله‌های آب به دست آمده‌اند؟ زیرا اگر نیمه‌های روی نباشند و فقط نیمه‌های زیرین وجود داشته باشند، می‌توان آن‌ها را کانال آب دانست اما وقتی نیمه‌های زیرین وجود ندارند، چه توضیحی می‌توان ارائه داد؟ آیا اصلاً این لوله‌ها به عنوان لوله‌های آب مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند؟

شاید دلیل کاملاً متفاوتی وجود دارد که کمی هم تخیلی می‌نماید. بر طبق افسانه‌ها و کتیبه‌ها، خدایان قبل از آن که انسان را به وجود بیاورند، در «تیا هو آناکو» اقامت گزیدند. اگر این موضوع را از دید عصر فضانوردی امروز بنگریم، بدین معناست که نخستین پایگاه خدایان (فضانوردان) برفراز فلات «بولیوی» بوده است.

آنان در زمان خودشان درست مانند ما که از اشعه لیزر و دیگر اختراعات نوین و دستگاه‌های برقی استفاده می‌کنیم، به فن‌آوری پیشرفته‌ای دسترسی داشتند. اگر با همین دید به موضوع لوله‌های آب «تیا هو آناکو» نگاه کنیم، به نظر می‌رسد این لوله‌ها در واقع شیبه محافظ کابل‌های انتقال انرژی در سازه‌های امروزی هستند. مطمئناً آن موجوداتی که توانسته‌اند چنین لوله‌هایی را با این ظرافت در «تیا هو آناکو» بسازند، دارای مهارت‌های تخصصی و اجرایی بالایی بوده‌اند. بنابر این فکر نمی‌کنم آنان آن قدر نادان بودند که برای انتقال آب از لوله‌های جفت استفاده کنند؛ زیرا اگر واقعاً هدفشان از ساخت این لوله‌ها انتقال آب

۱۲۴ @ خدایان آن سوی فضا

بوده، به راحتی می‌توانستند شیارهای همان لوله‌ها را کمی بزرگ‌تر کنند و بدین ترتیب حجم عبوری آب را دو برابر نمایند. در ضمن عاقلانه نمی‌باشد که چنین موجودات هوشمندی از زانوئی‌های ایستاده استفاده کنند؛ زیرا جریان شدید آب در محل زانو باعث به وجود آمدن سایش شدید و جمع شدن رسوبات می‌شود. مضافاً این که اگر هدف این



۲۶ - قسمتی از لوله‌های «تیا هو آناکو» که به صورت ایستاده قرار گرفته‌اند. آیا این لوله‌ها برای محافظت از کابل‌های انتقال انرژی استفاده می‌شدند؟

متخصصان، انتقال آب بوده پس می‌بایست نیمهٔ زیرین لوله‌ها را نیز می‌ساختند.

در سال ۱۵۳۰ که فاتحان «اسپانیایی» از بومیان «تیاهوآناکو» دربارهٔ سازندگان این مکان اسرارآمیز سؤال کردند، پاسخی جز افسانه‌هایی که می‌گفتند آن جا زمانی اقامتگاه خدایان بوده است، نشیدند.

احتمالاً همان خدایان (فضانوردان) که در «تیاهوآناکو» اقامت کرده‌اند، این لوله‌ها را ساخته‌اند اما از آن‌ها برای انتقال آب استفاده نمی‌کردند.

باستان‌شناسان و انسان‌شناسان تمام تلاش خود را می‌کنند تا بتوانند تاریخی را به این کشفیات نسبت دهند. وقتی تاریخی برای آن‌ها پیدا شد، اسم و نوع و تاریخ آن را در فهرست اکتشافات ثبت می‌کنند و البته شماره‌ای نیز به آن اختصاص می‌دهند.

تاکنون برترین روش برای تخمین قدمت اشیاء کشف شده، روش رادیو اکتیو ایزوتوپ کربن ۱۴ بوده است. دانشمندان می‌گویند در جو زمین به مقدار ثابتی ایزوتوپ کربن ۱۴ وجود دارد که به این دلیل توسط همهٔ گیاهان، درختان، ریشه‌ها، برگ‌ها و علف‌ها جذب شده و به مقدار ثابت در آن‌ها باقی می‌ماند. تمامی اندامگان زنده از مواد گیاهی، تغذیه می‌کنند و به این ترتیب همان مقدار ایزوتوپ کربن ۱۴ وارد بدن انسان‌ها و حیوانات می‌گردد. اما رادیو اکتیو این ایزوتوپ به مقدار معینی در طول زمان تجزیه می‌گردد و در ضمن هیچ مادهٔ رادیو اکتیو دیگری نیز در بدن آن‌ها وجود ندارد. این تجزیه با مرگ انسان‌ها و حیوانات یا درو کردن گیاهان و قطع کردن درختان آغاز می‌شود و $\frac{1}{4}$ آن در طول ۵۶۰۰ سال و $\frac{1}{8}$ آن پس از ۱۱۲۰۰ سال و $\frac{1}{16}$ آن در مدت ۲۲۴۰۰ سال و... تجزیه می‌گردد. چون مقدار ایزوتوپ کربن ۱۴ در جو مقدار ثابت و مشخصی است، بنابر

این با اندازه‌گیری مقدار تجزیه شده رادیواکتیو آن در هر اندامگان سنگواره‌ای یا یک قطعه استخوان یا یک چوب سوخته، به راحتی می‌توان عمر آن را تخمین زد.

اما این روش مشکلاتی دارد. به طور مثال اگر خاکسترهای علف‌ها و بوته‌هایی که در کنار بزرگراهی افتاده‌اند، مورد آزمایش کربن ۱۴ قرار گیرند، عمر آن‌ها به اشتباه هزاران سال تعیین می‌شود. چرا این چنین است؟ زیرا خاکسترهای این گیاهان روز به روز مقدار زیادی کربن حاصل از سوختن فرآورده‌های نفتی را جذب می‌کنند که آن دارای خصوصیتی است که پس از چندی جذب کربن ۱۴ از جو چندین میلیون ساله زمین را متوقف می‌سازد. بنابراین اگر خاکستر درختی که در منطقه‌ای صنعتی رشد یافته و با برش مقطع و شمردن حلقه‌های آن، عمرش پنجاه سال معین شود را مورد آزمایش رادیواکتیو ایزوتوپ کربن ۱۴ قرار دهیم، قدمتش به اشتباه چندین هزار سال برآورد می‌گردد. دقیقاً به همین دلیل است که من نسبت به نتایج و دقت این روش، شک دارم.

تخمین عمرهای اشیاء کشف شده، همه بر این اساس بوده که مقدار ایزوتوپ کربن ۱۴ در فضا ثابت بوده و هست اما چه کسی می‌داند که حقیقت چیست؛ شاید این نظریه به طور کامل اشتباه باشد.

در کتاب قبلیم «ارابه‌های خدایان؟» به متن‌های باستانی‌ای اشاره کردم که نشان می‌دادند خدایان (فضانوردان) می‌توانستند حرارت‌های بسیار بالایی که فقط در انفجارهای هسته‌ای به وجود می‌آید، ایجاد کنند و بنابر این به اسلحه‌هایی پرتوی دسترسی داشته‌اند.

در کتیبه هشتم حماسه «گیل گمش»^۱ گفته شده که «انکیدو»^۲ از نفس

مسموم کننده یک حیوان آسمانی مرده است. در «مهابهاراتا»^۱ آمده که چگونه جنگجویان به همراه زره‌ها و اسلحه‌های‌شان به درون آب رفتند تا خود را از نفس مرگبار خدایان که به آنان رسیده بود، نجات دهند.

به نظر من علت این دو حادثه و همچنین انفجار ناشناخته‌ای که در سیام ژوئن ۱۹۰۸ در منطقه «تایگا»^۲ «سیری» رخ داد، همگی انفجار اتمی می‌باشند. در این اتفاقات اتمی - خواه به علت انفجار در «هیروشیما» یا موارد آزمایشی در مجموعه جزایر «بیکینی»^۳ در اتحاد جماهیر «شوروی» باشند یا به علت مواد رادیواکتیو در صحرائی «تاسیلی» و یا «چین» - مقدار رادیواکتیو ایزوتوپ کربن ۱۴ تغییر می‌کند و به این ترتیب مقدار کربن ۱۴ موجود در اندامگان گیاهان، حیوانات و انسان‌ها نیز تغییر می‌کند و دیگر آن مقدار ثابت موجود در جز زمین نمی‌باشد. این موضوع فرضیه‌ای ثابت شده و کاملاً مورد قبول همه محافل علمی است. به این دلیل ما باید در مورد تاریخ‌های اعلام شده برای آثار باستانی، تردید نماییم.

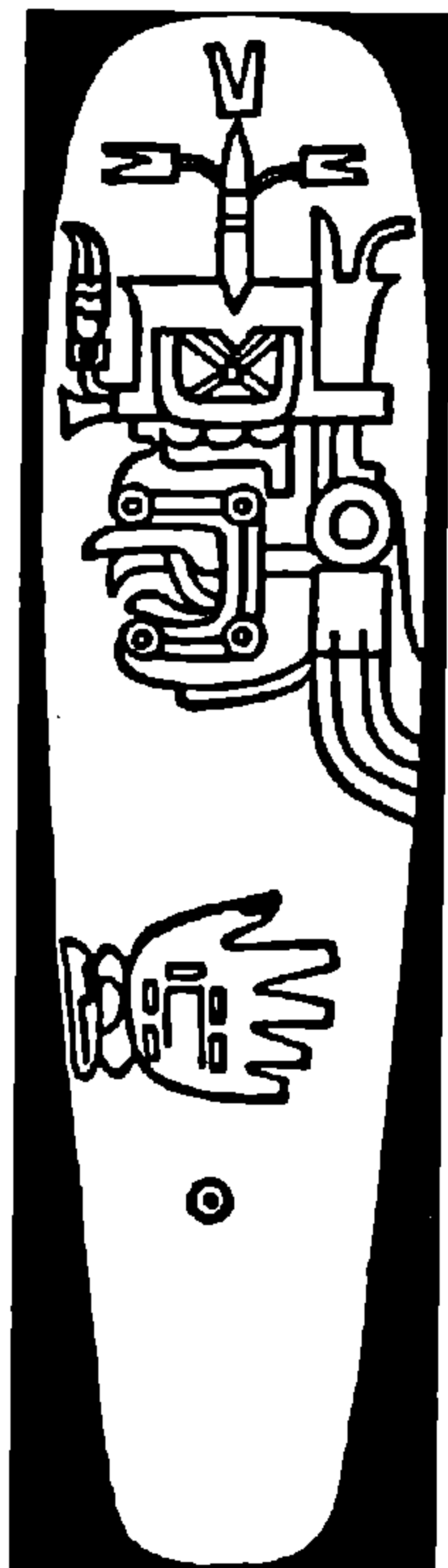
البته بازه‌های زمانی‌ای که در فرضیه‌مان یعنی ملاقات فضاوردان بیگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم، آن قدر بزرگ هستند که یک خطای کوچک می‌تواند تاریخ جسم را در حد ۲۰۰۰۰ سال یا بیشتر جابه‌جا کند. درست به همین دلیل است که وقتی از تاریخ‌های بسیار کهن صحبت می‌شود، من نسبت به درستی آن‌ها شک می‌کنم.

برگردیم به مسئله «تیا هو آناکو». اگر همه فضاوردان بیگانه پس از اتمام مأموریت‌شان سیاره ما را ترک کرده‌اند، بنابر این هیچ‌گونه سنگواره‌ای برای باستان‌شناسان و انسان‌شناسان نیز به جای نگذاشته‌اند. فن‌آوری

1. Mahabharata

2. Taiga

3. Bikini



۲۷- آیا تصاویر روی این قطعه سنگ که در «مکزیک» کشف شده فقط برای زیبایی کشیده شده‌اند یا آن‌ها نشانه‌هایی از یک دوره پیشرفته فن‌آوری می‌باشند؟

آن‌ها آن قدر پیشرفته بوده که برای گرم کردن خود از سوزاندن چوب استفاده نمی‌کرده‌اند و در ضمن اگر استخوانی نیز در زمین بوده، با خود برده‌اند. به عبارت دیگر آن‌ها هیچ جای پایی بر روی سیاره ما باقی نگذاشته‌اند. و بدین ترتیب استخوان‌ها و چوب‌های سوخته‌ای که در این خرابه‌ها کشف می‌شوند و مورد بررسی و آزمایش قرار می‌گیرند، مطمئناً متعلق به مردمانی است که هزاران سال بعد از خروج خدایان (فضانوردان) در دژهای آنان اقامت گزیده‌اند. بنابر این مشخص می‌شود این فرضیه که استخوان‌های پیدا شده در «تیا هو آناکو» متعلق به سازندگان آن است، چه قدر اشتباه می‌باشد.

بہتر است فرضیات جدیدی مطرح کنم زیرا نظریات کهن و سنتی، مرا راضی نمی‌کنند. باستان‌شناسی به عنوان شاخه‌ای از دانش امروزی، تنها ۲۰۰ سال است که به وجود آمده است. پژوهشگران این دانش با دقت و تلاش فراوان، هر آن چه سکه، کتیبه‌های گلی، تکه‌های ظروف شکسته، قطعه‌های خرد شده گلدان، اشیاء، نوشته‌ها، استخوان‌ها و خلاصه هر چه در جام بیل حفاری پیدا می‌شود را جمع می‌کنند. اما قدمت مجموع این کشفیات بیش از ۳۵۰۰ سال نمی‌باشد. بنابر این تاریخ قبل از این دوران در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. هیچ کس نمی‌داند چگونه نیاکان ما ناگهان دارای هوش و استعداد شدند و چگونه به فن‌آوری بسیار پیشرفته‌ای دست یافتند و آثاری چنین عظیم و شگفت‌انگیز را به وجود آوردند. برخی پژوهشگران می‌گویند اشتیاق به خدایان باعث می‌شد تا اجداد ما برای جلب توجه آنان، هر کاری که از طرف خدایان به آن‌ها تحمیل می‌گشت را با جان و دل پذیرا گردند و همین اشتیاق به خدایان باعث شده تا آنان چنین سازه‌های شگفت‌انگیزی را بسازند!

اشتیاق به خدایان؟

کدام خدایان؟

انجام کارهای تحمیلی خدایان؟ کدام خدایان این کارها را به آنها تحمیل می‌کردند؟

خدایان می‌بایست دست به کارهای شگفت‌انگیزی فرای توانایی‌های اشخاص بزنند. این خدایان زاییده خیالات و رؤیاپردازی‌ها نیستند زیرا اگر چنین بود، فوراً از خاطر نسل‌های بعد پاک می‌گشتند و خیلی زود به فراموشی سپرده می‌شدند. درست به همین دلیل و همچنین به خاطر این که آنها تا امروز در افسانه‌ها و خاطره‌ها زنده مانده‌اند، می‌گویم خدایان موجوداتی واقعی و آنقدر هوشمند و قدرتمند بودند که بر روی نیاکان ما تأثیر بسیار عمیقی گذاشتند و توانستند در طول قرن‌ها در مذاهب خرافی و فرقه‌های نسل‌های بعد نفوذ نمایند.

بنابر این آنان که خود را به انسان‌های اولیه نشان دادند چه کسانی بودند؟ فکر نمی‌کنم اشکالی داشته باشد که در این زمینه، فرضیات تحلیلی ارائه دهیم.



۲۸ - این تصویر که بر روی گلدانی گلی در «پرو» کشف شده و هم‌اکنون در موزه «لیندن» - در «اشتوتگارت» نگهداری می‌شود، ماری آسمانی را نشان می‌دهد که کاهنان در کنار آن در حال قربانی کردن می‌باشند و اجسام پرنده عجیبی نیز دیده می‌شوند.

پرسش‌های یک باستان‌شناس در... ۱۳۱

متأسفانه آن چه که «هراکلیت»^۱، فیلسوف «یونانی» در ۵۰۰ سال قبل از میلاد گفته، هنوز درست می‌باشد:

«گاهی اوقات حقیقت برای شناخته شدن به طور باور نکردنی ای گم می‌شود.»

در اطراف کوه‌های «کاجامارکوئیللا»^۲ در شرق شهر «لیما» - پایتخت «پرو» - خرابه‌هایی وجود دارند که به خاطر عدم توجه پژوهشگران به نشانه‌ها و آثار باقی مانده از انسان‌ها در آن جا، هر روز به وسیله



۲۹ - بر روی خط مستیمی در اطراف کوه‌های «کاجامارکوئیللا» در شرق «لیما»، ۲۰۹ حفره سنگر مانند درون زمین حفر شده‌اند. آیا ساکنان آن جا از این حفره‌های بزرگ که امکان افتادن افراد در آن زیاد می‌باشد، به عنوان انبارهای هلات استفاده می‌کردند؟

1. Heraclitus

2. Cajamarquilla

۱۳۲ ◉ خدایان آن سوی فضا

بولدوزرهایی که مشغول راه‌سازی می‌باشند، از بین می‌روند؛ اما ما با پژوهش‌های مان در این منطقه به این وحشی‌گری، اعتراض می‌کنیم. ما بدون آن‌که کنجکاوی کسی را جلب کنیم به آن جا رفتیم و خود را در میان دنیایی از شگفتی‌ها دیدیم. در راه مقابل مان، صدها حفره سنگر مانند وجود داشت که کاملاً شبیه سنگرهای تک تفره «ویت کنگ»^۱



۳۰ - تصویر یک حفره از نزدیک به قطر ۶۰ سانتی‌متر و به عمق ۱/۷ متر.

- جنگجویان کمونیست «ویتنامی» - بود که بارها عکس و فیلم‌شان را در روزنامه‌ها و تلویزیون دیده بودیم. البته نمی‌خواهم بگویم این سنگرها برای پناه افراد در مقابل حملات هوایی حفر شده‌اند؛ زیرا واقعیت اینست تا قبل از قرن بیستم، امکان هیچ‌گونه حمله هوایی وجود نداشته است.

در قسمتی از «کاجامارکوئیل» تعداد ۲۰۹ حفره سنگر مانند به قطر ۶۰ سانتی‌متر و عمق ۱/۷ متر در خطی مستقیم کنده شده‌اند. مطمئناً این حفره‌ها برای منظور مهم و خاصی ساخته شده‌اند و گرنه چه دلیلی داشته تا کلی نیرو و انرژی صرف چنین کاری شود؟

حال بینیم بومیان این منطقه درباره علت وجود این صدها حفره چه می‌گویند؟ آن‌ها می‌گویند این حفره‌ها، انبارهای غلات بوده‌اند.

وقتی این حفره‌ها را به دقت بررسی می‌کنیم، به خوبی معلوم می‌شود این توضیح بومیان تا چه اندازه اشتباه می‌باشد. این حفره‌ها به اندازه قد یک انسان نشسته حفر شده‌اند. اگر قرار بوده به عنوان انبار غلات استفاده گردند، تمامی غلات در آن‌ها جوانه می‌زدند یا به علت مرطوب بودن خاک فوراً خراب می‌شدند. در ضمن زمانی که به این غلات نیاز داشته‌اند، چگونه آن‌ها را از چنین حفره تنگی خارج می‌کردند؟

چون در آن جا به غلات دسترسی نداشتیم، بنابر این یکی از حفره‌ها را با شن پر نمودیم. سپس سعی کردیم آن‌ها را با دست و بیلچه خارج کنیم. بیرون آوردن یک سوم روی زیاد سخت نبود اما یک سوم میانی خسته کننده و یک سوم زیرین واقعاً غیر ممکن و شکنجه آور بود. یک نفر سر خود را کاملاً درون سوراخ فرو می‌برد و دست‌هایش را پر از شن می‌نمود و آنگاه بالا می‌آمد و آن‌ها را در نزدیکی سوراخ می‌ریخت. این اول کار بود و گرنه ما به عمیقی رسیدیم که دیگر نمی‌توانستیم بدن‌مان را بدون ریختن شن از دست‌های مان بیرون آوریم. خیلی زود مجبور شدیم

بیلچه‌ها را نیز کنار بگذاریم چون قطر کم حفره‌ها اجازه نمی‌داد تا بتوانیم آن‌ها را پس از فرو بردن در شن به صوت نیمه افقی خارج سازیم. یک بار هم سعی کردیم با فرستادن سطلی که به طنابی بسته شده به درون حفره و پر کردن آن با بیلچه، شن‌ها را خارج کنیم؛ اما باز هم نشد زیرا حفره آن قدر تنگ بود که نمی‌شد سطل را با بیلچه پر نمود.

خلاصه هر روشی که به نظرمان می‌رسید به کار بستیم اما در نهایت پس از یک روز کار نتوانستیم بیش از ۱۵ تا ۲۰ سانتی‌متر از عمق آن را خالی کنیم و بقیه‌اش را همان طور به حال خود گذاشتیم. شاید هنوز بقیه شن‌ها درون حفره باشد.

اگر واقعاً این حفره‌ها به عنوان انبارهای غلات استفاده می‌شده، پس چرا بومیان «کاجامارکوئیل» این سوراخ‌ها را این قدر تنگ و کوچک ساخته‌اند و خود را به درد سر انداخته‌اند؟ چرا یک انبار بزرگ نساخته‌اند تا همگان از آن استفاده کنند؟ با توجه به این که «کاجامارکوئیل» یک جامعه منظم شهری بوده، بنابر این طرح ساختن یک انبار بزرگ به خوبی نیاز ذخیره‌سازی بومیان آن جا را رفع می‌کرده است.

من پس از بررسی‌هایی که در این منطقه نمودم، به هیچ وجه توضیحات موجود و مورد قبول پژوهشگران را نپذیرفتم اما متأسفانه بومیان همچنان می‌گویند این حفره‌ها برای انبار غلات ساخته شده‌اند.

فصل چهارم

گنجینه حافظه انسان

چرا ما گاهی اوقات با این که بسیار تلاش می‌کنیم اما نمی‌توانیم برخی نام‌ها، آدرس‌ها، شماره تلفن‌ها و یا جملات خاصی را به یاد بیاوریم؟ ما احساس می‌کنیم آن چه که به دنبالش هستیم، در سلول‌های خاکستری مغزمان پنهان گشته و فقط باید تلاش کنیم تا آن را دوباره به خاطر بیاوریم. آن مطالبی که به خوبی فرا گرفته‌ایم را در کجا به حافظه‌مان سپرده‌ایم؟ چرا ما نمی‌توانیم هر زمان و هر جور که نیازمان است از گنجینه یاد گرفته‌هایمان استفاده نماییم؟

«رابرت تامپسون»^۱ و «جیمز مک کونل»^۲ در «تگزاس» پانزده سال از عمر خود را صرف پژوهش و بررسی درباره‌ی راز حافظه و محل به خاطر سپردن آموخته‌ها و خاطرات نمودند. آن‌ها آزمایش‌های بسیاری انجام دادند تا سرانجام تصمیم گرفتند بر روی کرم‌هایی از خانواده‌ی صداساز «دوگیزیا دوروتوئیفالا»^۳ که بعدها ستاره‌ی موجودات آزمایشگاهی شدند، پژوهش نمایند و البته به نتیجه‌ای شگفت‌انگیز دست یافتند.

1. Robert Thompson

2. James Mc Connell

3. Dugesia Dorutocephala

این جانور جزو ابتدایی‌ترین جانداران دارای اندامگان است که دارای سلول‌های مغزی می‌باشند. البته در عین حالی که دارای ساختمانی پیچیده می‌باشد اما قادر است فوراً با تقسیم سلولی، خود را بازسازی نماید؛ به طوری که اگر یک کرم کوچک را قطعه قطعه کنیم، هر کدام از این قطعات جدا شده می‌تواند سلول‌های خود را بازسازی نموده و تبدیل به یک کرم کامل و زنده گردند.

«تامپسون» و «مک کونل» تعدادی کرم را درون ظرف پلاستیکی‌ای گذاشتند که جریانی ضعیف از برق به آن متصل بود و بالای آن یک چراغ مطالعه با لامپی شصت وات قرار دادند. این کرم‌ها چون همیشه در زیر خاک زندگی می‌کنند، بنابراین به تاریکی عادت دارند و هر زمان که لامپ روشن می‌گشت، آن‌ها خود را جمع می‌کردند؛ اما پس از چند ساعت که این دو دانشمند مدام لامپ را روشن و خاموش نمودند، آن‌ها دیگر واکنشی نشان ندادند زیرا دریافته بودند پس از هر تاریکی، روشنایی وجود دارد و آن هیچ خطری برای‌شان ندارد. در این زمان «تامپسون» و «مک کونل» روشن کردن چراغ را با یک شوک ضعیف برقی همراه نمودند که یک ثانیه پس از روشن شدن لامپ، بر روی کرم‌ها اثر می‌کرد. پس از آن کرم‌هایی که تا قبل از وارد شدن این شوک برقی در مقابل روشن شدن چراغ واکنشی نشان نمی‌دادند، هرگاه که لامپ روشن می‌شد، فوراً خود را جمع می‌کردند. این دو دانشمند به کرم‌ها دو ساعت استراحت دادند و پس از آن دوباره آزمایش را تکرار کردند. آن‌ها در کمال ناباوری دریافتند که کرم‌ها هنوز فراموش نکرده‌اند در مقابل روشن شدن چراغ واکنش نشان دهند. در واقع حتی اگر شوک برقی هم به آنان وارد نمی‌شد، آن‌ها خود را جمع می‌کردند.

آن‌گاه این دو پژوهشگر صبور کرم‌ها را به قطعات مجزایی تقسیم

نمودند و یک ماه منتظر ماندند تا هر کدام این قطعه‌ها خود را بازسازی نمایند و تبدیل به یک کرم کامل شوند. سپس این کرم‌های تازه را دوباره در ظرف آزمایش خود و در زیر نور چراغ قرار دادند. «تامپسون» و «مک کونل» در کمال تعجب دریافتند تمامی تکه سرهایی که با بازسازی صاحب دم شده‌اند و همه دم‌هایی که با دوباره‌سازی، سر پیدا کرده‌اند پس از روشن شدن چراغ از ترس شوک برقی واکنش نشان می‌دهند و خود را جمع می‌کنند.

آیا یک سری واکنش‌های شیمیایی در سلول‌های مغز باعث شده بود تا تجربیات و یادگیری‌های قدیمی در نقطه‌ای حفظ گردد و بعداً به سلول‌های جدید منتقل شوند؟

پاسخ مثبت است؛ زیرا مشخص شده هرگاه یک کرم معمولی، کرم دیگری را بخورد، تمامی حافظه آن کرم خورده شده به کرم جدید منتقل می‌شود و در نقطه‌ای ذخیره می‌گردد.

آزمایش‌های دیگری نیز که در آزمایشگاه‌های مختلف انجام گرفته، نشان داده اگر سلول‌های حیوانی که موضوع به خصوص را یاد گرفته به حیوان دیگری تزریق نمایم، حیوان جدید نیز صاحب آن مهارت‌ها می‌گردد. به طور مثال دانشمندان به تعدادی موش یاد داده بودند که برای به دست آوردن غذا، کلید خاصی را فشار دهند. این دانشمندان پس از آن که موش‌ها درس خود را به خوبی فرا گرفتند، آن‌ها را کشتند و از سلول‌های مغزشان عصاره‌ای تهیه و به شکم موش‌های جدیدی تزریق نمودند. این موش‌ها هم پس از چند ساعت از تزریق برای به دست آوردن غذا همان کلیدها را فشار می‌دادند. آزمایش‌های دیگری نیز که بر روی ماهی‌های قرمز و خرگوش‌ها انجام گرفتند، ثابت نمودند می‌توان

آموخته‌ها را از طریق تزریق سلول‌هایی خاص، از بدن یک جاندار به بدن جاندار دیگر انتقال داد.

امروزه این فرضیه که می‌توان آموخته‌ها و تجربیات را به وسیله مولکول‌های ار. ان. ای. و دی. ان. ای. که وظیفه ذخیره کردن و انتقال دادن حافظه را دارند، به موجود دیگر انتقال داد، به یک حقیقت مسلم علمی تبدیل گشته است. اگر این پژوهش‌ها بیشتر پیشرفت نمایند، آن‌گاه انسان در آینده‌ای نزدیک قادر خواهد بود تجربیات و یادگرفته‌های ذهن انسانی که می‌میرد را حفظ و به انسان دیگری منتقل نماید.

آیا ما آن قدر زنده می‌مانیم که بینیم دلفین‌های هوشمندی که مغزشان برنامه‌ریزی شده‌اند برای پژوهش‌های زیر آب به ایستگاه‌های مخصوص خود می‌روند؟ آیا ما می‌توانیم میمون‌هایی که مغزشان برای هدایت ماشین‌آلات راهسازی برنامه‌ریزی شده است را در حال کار در کارگاه‌های راهسازی بینیم؟

شاید این اندیشه‌ها امروزه کمی مسخره به نظر برسند اما فکر می‌کنم کسی که این فرضیات را امکاناتی جدی در آینده تلقی می‌کند، بهتر از کسی است که در این مسایل شک دارد و با بی‌خیالی از کنار آن‌ها می‌گذرد.

تاکنون هیچ نظریه‌ای علمی درباره‌ی این که موجودات هوشمند یگانه چگونه در گذشته‌های دور، حافظه و آموخته‌های‌شان را انتقال می‌دادند، به دست نیامده است. دانشمندان سرشناسی مانند «شکلوسکی»، «ساگان» و دیگران امکان وجود موجودات یگانه در سیارات دیگر که دارای فن‌آوری و دانشی فرای ما باشند را رد نمی‌کنند.

باری دیگر به سراغ عهد عتیق می‌رویم و در آن می‌خوانیم انسان‌هایی

در گذشته وجود داشته‌اند که خدایان (فضانوردان) به آنان طومار می‌خوراندند.

«او همچنین فرمود: ای انسان خاکی، آن چه را که به تو می‌دهم، بخور. این طومار را بخور! بعد برو پیغام آن را به قوم «اسرائیل» برسان. پس دهانم را باز کردم و او طومار را در دهانم گذاشت تا بخورم. سپس گفت: همه را بخور و شکمت را از آن پر کن! من نیز آن را خوردم؛ طعمش مثل عسل شیرین بود.» (حزقیال، فصل ۳، آیات ۱ و ۲)

بنابر این شگفت‌انگیز نیست انسان‌هایی که بدین ترتیب از نظر دانش تغذیه شده‌اند، نسبت به مردمان هم دوره‌شان، آنقدر با هوش باشند.

از زمانی که دی. ان. ای و ار. ان. ای. به عنوان ماریج‌های جفت کشف گردیدند، همه متوجه شدیم هسته‌های سلول‌ها که شامل عامل‌های وراثتی می‌باشند، تمامی اطلاعات لازم برای ساخت یک اندامگان را در برگرفته‌اند. امروزه آنقدر کاربرد کارت‌های حافظه زیاد شده است و کارها را راحت نموده‌اند که من می‌خواهم سازواره هسته سلول را به کمک آن‌ها توضیح دهم.

این کارت‌های حافظه زندگی یا همان هسته‌های سلول‌ها، حیات را بر اساس برنامه زمان‌بندی شده دقیقی آغاز می‌کنند. اجازه دهید دربارهٔ انسانی مثال بزنم. یک پسر ده ساله یا یک دختر هشت ساله، هنوز بسیار کوچکنند اما آن‌ها باید روزی به مرد و زنی کامل و بزرگ تبدیل گردند. سلول‌های بدن‌شان قبل از آن که به سن رشد برسند، یک تریلیون بار به سلول‌های جدید تقسیم شده‌اند و به این ترتیب همه سلول‌های جدید، دارای کارت حافظه زندگی خواهند بود. در نتیجه بدن پسر بعد از رشد، مو در می‌آورد و سینه‌های دختر نیز پس از بلوغ، رشد می‌کند و می‌بینیم

که این کارت‌های حافظه هرگز اشتباه نمی‌کنند زیرا در آن‌ها نوع و زمان دقیق هر رشدی کاملاً مشخص شده است.

لازم است یادآوری نمایم تمام این مطالب برای همه اندامگان صدق می‌کند و به همین دلیل می‌خواهم موضوعی که خودم به آن اعتقاد دارم را بر اساس این حقایق ثابت شده علمی مطرح سازم: چرا نباید بپذیریم در زمان‌های بسیار دور، سازواره‌ای برای همه افراد بشر به وجود آمده که برای هر شخصی، برنامه‌ریزی دقیق شده است؟

حقایق کشف شده توسط انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و قوم‌شناسی، این جسارت را به من می‌دهند که فرضیات دیگری دربارهٔ پیدایش انسان مطرح کنم. به نظر من تمامی برنامه‌هایی که در کارت‌های حافظهٔ انسان‌ها قرار گرفته‌اند، توسط یک جهش مصنوعی طراحی گشته‌اند. بنابراین اگر فرضیهٔ مرا تا دوران تاریک ما قبل تاریخ دنبال کنیم، آشکار می‌شود که انسان، هم پر زمین و هم دست پروردهٔ خدایان (فضانوردان) است. با پذیرش این فرضیه، نتایج بسیار شگفت‌انگیز و بزرگی به دست می‌آید.

نیاکان ما که زندگی خود را به صورت کاملاً ابتدایی می‌گذراندند، هر اتفاق و حادثه‌ای که رخ می‌داد را در خاطرات خود حفظ می‌نمودند و آن را به نسل‌های بعدی منتقل می‌نمودند. در واقع با به وجود آمدن هر نسل، یک سری اطلاعات جدید به کارت‌های حافظه اضافه می‌شدند و این کارت‌ها حامل تجربیات و آموخته‌های بیشتری نسبت به نسل‌های قبلی بودند. با این که مقداری از این اطلاعات با گذشت زمان، فراموش شده یا از بین رفته‌اند اما در کل به حجم اطلاعات کارت‌های حافظه افزوده شده است. در نتیجه آن چه نسل‌های امروز می‌دانند مجموعه‌ای از تجربیات خودشان و یادگرفته‌های نیاکان‌شان و همچنین اطلاعاتی که خدایان

(فضانوردان) در دوران «آدم» به زمین آوردند و به انسان‌ها آموختند، می‌باشد.

همیشه میان دانش امروزی ما و خاطرات مبهم گذشته مانعی قرار داشته که فقط انسان‌های کمی توانسته‌اند این مانع را در هم شکنند. انسان‌های با احساسی مانند شاعران، نقاشان، موسیقی دانان و دانشمندان که در اعماق وجود خود، خاطراتی از دوران ما قبل تاریخ را حس می‌نمودند؛ اما بیشتر آن‌ها با ناامیدی تمام سعی کرده‌اند این خاطرات گرانبها را تحت تسلط خود درآورده و به فراموشی سپارند. معتادان نیز با مصرف داروهای مخدر و نشه شدن فکر می‌کنند می‌توانند این مانع دسترسی به خاطرات گذشتگان را در هم بشکنند.

من نیز قبول دارم که حتی در پس رفتار نابهنجار بیماران روانی، غریزه خاص اولیه‌ای وجود دارد که آنان را وادار به جستجوی اعماق وجودشان به کمک داروها یا موسیقی‌های تند می‌کند. اما متأسفانه حتی اگر در مواردی در دنیای مدفون گذشتگان نیز باز گردد، بیشتر مردمان نمی‌توانند با آن انسان‌های به کمال رسیده و جهش یافته، ارتباط برقرار نمایند و اصلاً این موضوعات را درک کنند. نمونه این مورد نیز چراغ جادو است که مردم هرگاه آرزویی تخیلی یا نیازی فرازمینی داشته باشند، به سراغ آن می‌روند. می‌دانید که من عادت دارم در ورای داستان‌های عجیب و خاطرات ابتدایی مردمان دوران‌های بسیار دور، به دنبال حقایقی بگردم که منتظر کشف شدن می‌باشند. در مورد چراغ جادو نیز همین طور است. فکر می‌کنید در پس ظاهر شدن موجودی فرازمینی با یک دست کشیدن صاحب آن به چراغ جادو، چه چیزی پنهان شده است؟ آیا امکان دارد دستگاه پیشرفته‌ای با دست کشیدن یک نفر بر آن به کار می‌افتاده؟

ما به راحتی می‌توانیم چراغ جادو را با دانش امروزی بررسی و راز آن را آشکار سازیم.

امروزه همگان می‌دانند با فن‌آوری اتمی می‌توان ماده را به انرژی و انرژی را به ماده تبدیل نمود. دقیقاً مانند یک تلویزیون که می‌تواند امواج فرستاده شده از ایستگاه‌های باز پخش کننده را که در واقع وظیفه تبدیل انرژی به امواج را دارند، دریافت و آن‌ها را به هزاران خط و در نهایت به تصویر تبدیل کند.

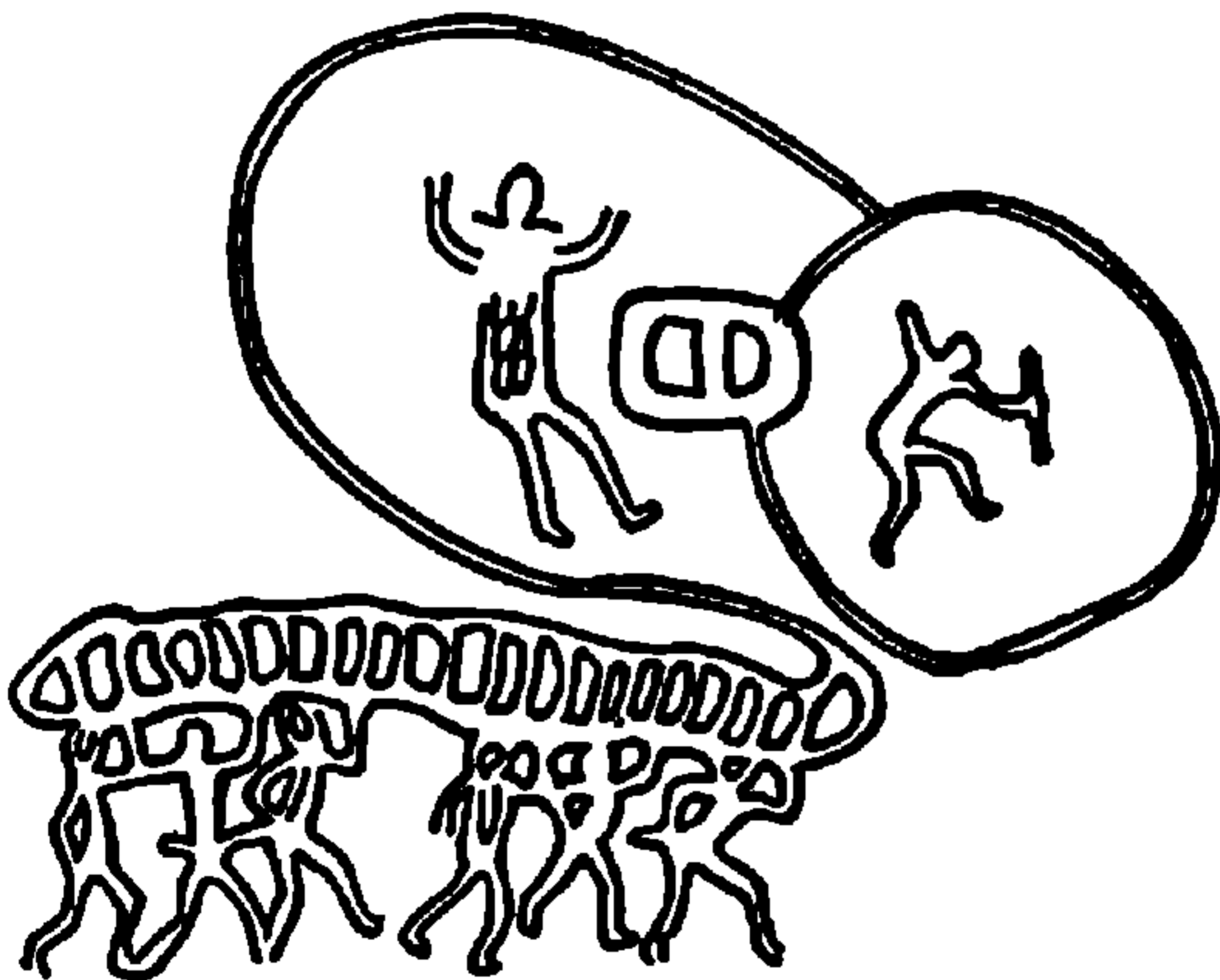
بیاید به دنیای خیالی سفر کنیم. یک میز درست شبیه همین که الآن پشت آن نشسته‌ام، دارای تعداد بی‌شماری اتم می‌باشد که به‌طور مرتب و منظم در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. اگر ما می‌توانستیم آن را به ذرات ریز اتمی تبدیل نماییم و به وسیله امواج انرژی، آن‌ها را به مکان دیگری بفرستیم و در آن جا دوباره آن‌ها را به شکل مادی اصلی‌اش تبدیل کنیم، آن‌گاه قادر بودیم هر نوع ماده‌ای که می‌خواهیم را به هر کجا انتقال دهیم. آیا به نظر شما این فکر، خیلی تخیلی و رؤیایی است؟ شاید امروز چنین باشد اما فردا چه طور؟

ممکن است هنوز حافظه انسان‌های دوران باستان در حافظه موادی که وجود دارند و زنده هستند، باقی مانده باشد. به‌طور مثال امروزه برای تعیین سختی فولاد، میزان نیتروژن موجود در آن را اندازه می‌گیرند. حال اگر به یک کتیبه کهن رجوع کنیم، مترجم می‌شویم روش سخت کردن فولاد با همین نیتروژن مایع بوده است. البته مردمان آن زمان روش‌های وحشتناکی را به‌کار می‌بستند. در واقع مردمان با تجربه‌ای از آن‌ها، شمشیر گداخته را در بدن امیران و زندانیان زنده فرو می‌کردند! آنان از کجا می‌دانستند بدن انسان مملو از نیتروژن آلی است؟ آن‌ها از کجا اثر شیمیایی این عمل را می‌دانستند؟ آیا آن را از راه تجربه یافته بودند؟

گنجینه حافظه انسان @ ۱۴۳

من جسورانه می‌پرسم اگر آنان دانش پزشکی و فن‌آوری خود را از موجودات هوشمند بیگانه یاد نگرفتند پس چگونه به چنین پیشرفت‌هایی دست یافتند؟

چگونه مردان و زنان هوشمند دریافتند که می‌توانند، آرام آرام با کمک تجربه، طرح‌های گستاخانه خود را به واقعیت مبدل سازند و از کجا فهمیدند هر آن چه تخیلی و رؤیایی است، روزی به واقعیت می‌پیوندد؟



۳۱ - این تصویر اسرارآمیز از «تل ایساگن» دوم در صحرای «تاسیلی» کشف شده است. همگان معتقدند این عده در حال حمل یک مومیایی می‌باشند. در نفر نیز که بر لراز آنها می‌باشند، انگار در فضا معلق می‌باشند.

من معتقدم عامل بسیار محرکی در دانشمندان وجود دارد که آن‌ها را به سوی درک مسایل سوق می‌دهد و در واقع این محرک، خاطرات گذشته‌های دوری است که در حافظهٔ انسان‌ها، حفظ شده و امروز آنان را وادار می‌سازد تا به آن حقایق دست یابند. به طور مثال باید مشخص شود چرا همیشه در طول تاریخ، انسان‌ها در جستجوی کشف فضا و کهکشان‌ها بوده‌اند.

مشخصاً تمامی پیشرفت‌های فن‌آوری و حتی پیشرفت‌های کوچک و همهٔ طرح‌های رؤیایی امروزی، برای حرکت به سوی ماجرای بزرگ یعنی کشف فضا بوده‌اند.

شاید اندیشه‌هایی که امروزه گیج‌کننده و ترس‌آور می‌نمایند، در گذشته‌های دور به عنوان واقعیت‌هایی پذیرفته شده بر روی سیاره‌مان وجود داشته‌اند.

من نخستین بار در طول مطالعهٔ کتابی از «تیلهارد دو شاردن»^۱ (۱۸۸۱ - ۱۹۵۵) که آثارش تأثیر به‌سزایی بر مردم گذاشته‌اند، با مفهوم پایه‌های بنیادین اجزای کائنات آشنا گشتم. طرح قطعی این اندیشمند از جهان قرن بیستم که توسط پژوهش‌های دیرین‌شناسی و باستان‌شناسی خود ارائه کرده در دوران‌های بعد درک خواهد شد. او تلاش فراوانی نموده تا بین آموزدهای کاتولیک دربارهٔ پیدایش با آن چه علم امروزی کشف نموده، پیوندی ایجاد نماید. اما متأسفانه در سال ۱۹۶۲ یعنی تنها هفت سال پس از مرگ او، بعد از بحث‌های زیادی دربارهٔ نظریاتش، اعلام شد که فرضیات وی به آموزه‌های کاتولیکی خدشه وارد کرده است.

من تا به حال در بین فرضیاتی که دربارهٔ بنیاد کائنات مطالعه کرده‌ام،

1. Teilhard de Chardin

هیچ کدام را به اندازه نظریات وی، روشنگر و کامل نیافته‌ام. وی می‌گوید: «رکن اصلی ماده، اتم است و کهکشان‌ها نیز از ماده ساخته شده‌اند. اما پایه‌های بنیادین دیگری از جمله زمان، آگاهی و حافظه نیز وجود دارند که به کمک عامل ناشناخته‌ای با یکدیگر در ارتباط و پیوستگی می‌باشند. شاید روزی این عامل که شبیه نیرو می‌باشد اما در میدان دانش‌های فیزیک و شیمی و دیگر علوم قرار نمی‌گیرد، کشف گردد. این عامل نه قابل تعریف است و نه شکل مادی آن قابل تصور است اما می‌تواند از نظر مادی تأثیر فراوانی بر کائنات داشته باشد. آرزوی من این است که مرزهای دانش در انتها به کهکشان برسند. صادقانه امیدوارم نظریاتم، راهی نوین به سوی حقایق راستین بگشایند.»

«پاولز» و «برزیه» در کتاب‌شان «نفوذ به هزاره سوم» به دو مورد از اتفاقاتی که تأیید کننده فرضیه من درباره کشف کردنِ خاطرات ذخیره شده در حافظه انسان می‌باشند، اشاره کرده‌اند. این موارد آن قدر آشکارند که نیاز به هیچ توضیحی ندارند.

مورد نخست مربوط به «نیلز بور»^۱ (۱۸۸۵-۱۹۶۲) برنده «دانمارکی» جایزه «نوبل» و بنیانگذار نظریه اتمی نوین می‌باشد. این فیزیک‌دان مشهور جهانی توضیح می‌دهد که سال‌ها در فکر سازواره اتم بوده است تا این که یک شب خواب می‌بیند بر روی خورشیدی از گاز مشتعل نشسته است و سیارات با سرعتی بسیار و زوزه‌کشان در اطراف آن می‌چرخند. ناگهان گاز منجمد می‌شود و خورشید و سیارات گرداگرد آن، همه می‌ایستند. «نیلز بور» در این لحظه از خواب می‌پرد و متوجه می‌شود آن چه در رؤیا دیده، همان سازواره اتمی است. وی در سال ۱۹۲۲ به خاطر

1. Niels Bohr

جدی گرفتن همین رؤیا، جایزه «نوبل» را دریافت نمود.

دومین موردی که «پاولز» و «بزژی» در کتابشان به آن اشاره کرده‌اند نیز مربوط به دانشمندی است که به رؤیایش عمل می‌کند. در سال ۱۹۴۰ مهندسی در شرکت تلفن «بل» در «آمریکا» گزارشی دربارهٔ بمباران هوایی «لندن» خواند و به شدت تحت تأثیر این حادثه وحشتناک قرار گرفت. پس از آن در یک شب پاییزی خواب دید در حال ساخت دستگاهی است که می‌تواند اسلحه‌های ضد هوایی را بر مسیر حرکت هواپیما تنظیم کند و در نقطه‌ای مشخص که تحت تأثیر عامل سرعت گلوله نمی‌باشد، به هواپیما شلیک کند. فردای آن شب مهندس شرکت «بل» طرح ساده‌ای از آن چه در خواب دیده بود را کشید و با کار بر روی آن توانست نخستین دستگاه ضد هوایی‌ای را بسازد که دارای رادار (پرتوهای شناسایی میدان هدف) می‌باشد. ریاضی‌دان «آمریکایی» «نوبرت وینر»^۱ (۱۸۹۴ - ۱۹۶۴) مسئول سرمایه‌گذاری برای پروژه ساخت این دستگاه به صورت تجارتنی گردید.

به نظر من آن چه این دو دانشمند در رؤیای خود دیده بودند، در خاطرات حافظه‌شان پنهان گشته بود. همیشه در ابتدا یک اندیشه یا رؤیا وجود دارد که بعداً در عمل به اثبات می‌رسد. در واقع این موضوع از دید من به این گونه است که مولکول‌های عوامل وراثتی که از قبل چگونگی وظایف رمزهای وراثتی را می‌دانند در روزی خاص مشخص می‌کنند کدام قسمت از اطلاعات قرار گرفته توسط هوشمندان بیگانه بر روی کارت‌های حافظه زندگی باید توسط ما دریافت گردد. شاید کمی تخیلی بنماید اما به نظر من روزی می‌رسد که ما می‌توانیم با به کار بردن واژه رمز

1. Nibert Wiener

خاصی آن قسمت از اطلاعات را که برای هدف معینی نیاز داریم از روی خاطرات گذشته‌های دور به دست آوریم.

به نظر من خاطراتی که از فضایی‌ها در حافظه‌مان باقی مانده‌اند، هر روز با تکامل تدریجی دانش‌ها بیشتر و بیشتر در ما نفوذ می‌کنند. آن‌ها ما را تشویق می‌کنند تا به سوی طرح‌های نوینی که در دوران بازدید خدایان (فضانوردان) وجود داشته، گام برداریم. به این ترتیب در آینده‌ای نزدیک مانعی که ما را از خاطرات گذشتگان جدا می‌سازد، در هم خواهد شکست و آن‌گاه دانش‌های حفظ شده در حافظه‌مان که همیشه به صورت نیروهایی محرک برای کشف علوم بوده‌اند، برای‌مان آشکار و روشن می‌گردند.

آیا این اتفاقی است که اختراع صنعت‌های چاپ، ساعت سازی، خودروسازی، هواپیماسازی، کشف قوانین جاذبه و کشف رمزهای وراثتی همه در یک دوره زمانی در نقاط مختلف دنیا انجام گرفته‌اند؟ آیا این تصادفی است که فرضیه بازدید سیاره ما توسط تمدن‌های بیگانه، همه در یک بازه زمانی و در بسیاری از کتاب‌ها با دیدگاه‌های مختلفی بررسی گردیده‌اند؟

البته خیلی ساده و راحت می‌توان این موارد گفته شده و همچنین موضوعات مشابه دیگری که پاسخ‌های صریحی به آن‌ها داده نشده را تصادفی دانست. اما پاسخ دیگری نیز وجود دارد.

دانشمندان همیشه تلاش می‌کنند در پس همه اتفاقات، قوانینی را کشف کنند. بنابر این آنان باید آخرین افرادی باشند که این فرضیات جدید را - هر چند در آغاز برای پژوهش‌های علمی، تخیلی می‌دانند و جدی نمی‌گیرند - رد نمایند.

امروزه همگان می‌دانند برنامه رشد و مرگ هر اندامگان، به صورت رمزهای وراثتی درون هسته سلول‌هایش قرار گرفته است. بنابر این چرا

نباید بپذیریم در انسان‌ها، کارت‌های حافظه‌ای قرار داده شده که در گذشته‌های بسیار دور، برنامه‌ریزی شده‌اند؟

فکر می‌کنم باید بک بار برای همیشه به این موضوع که چرا دیدگاه‌ها، اکتشافات و اختراعات همگی ناگهان در یک دوره خاص بروز کرده‌اند، پاسخ دهم. علت آن است که این زمان خاص در کارت‌های حافظه با برنامه‌ریزی دقیقی مشخص شده است و در آن زمان اطلاعات ذخیره شده بر روی کارت حافظه از بطن خاطرات فراموش شده و مبهم گذشته بیرون آورده می‌شود.

گذران سریع هر روزه زندگی و فشار نظریات جدید و پیش برنده، نمی‌گذارد تا ما به سراغ اطلاعات ذخیره شده در حافظه‌مان و خاطرات گذشته‌های دورمان برویم. بنابراین طبیعی است که رؤیاهای آینده‌عارفان در خلوت‌شان، دانشمندان در آزمایشگاه‌های‌شان، فیلسوفان در سکوت طبیعت‌شان و دیگر مردم در تنهایی‌شان آشکار می‌گردد.

ما در گذشته‌های دور در یک جفت ماریچج تکاملی زندگی می‌کردیم که بدون هیچ مقاومتی، ما را به سوی آینده‌ای که به نظر من چون از قبل تعیین شده، پس گذشته می‌باشد، برده است. این گذشته را خدایان (فضانوردان) برای ما ترسیم کرده‌اند و هم اکنون در وجود ما فعال است و روزی، امروز می‌گردد.

ما هنوز در انتظار اثبات علمی این فرضیات هستیم اما من مطمئن روزی در آینده، با قدرتی که به انسان‌های مشخصی داده شده است، خاطرات گذشته‌های دور ما از اعماق اطلاعات حفظ شده در حافظه‌مان بیرون کشیده خواهد شد و آن گاه همه حقایق برای‌مان آشکار می‌گردد. اما باید تا آن روز به گفته «تیلهارد دو شاردن» بیندیشیم:

«من به دانش ایمان دارم اما آیل همین دانش یک بار به خود زحمت داده است تا جهان را فرای اجسام و مواد بیند؟»

فصل پنجم

کره،

شکل آرمانی فضاپیماها

تمامی موشک‌هایی که امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرند، مدادی شکل می‌باشند. اما آیا حتماً باید این‌گونه باشند؟ دلایلی وجود دارند که نشان می‌دهند فضاپیماها برای پرواز در فضای بدون هوا لازم نیست مدادی شکل باشند. زمانی که یک سفینه فضایی مخروطی شکل شامل موشک‌های چند مرحله‌ای به سوی ماه پرواز می‌کند، در مسیر حرکت خود مدام جابه‌جا می‌گردد که البته بسیار خطرناک است. ما در گزارش‌های پروازهای فضایی خوانده‌ایم که هر تغییر جهتی از قبل به طور بسیار دقیق محاسبه می‌گردد. در واقع کامپیوتر سفینه فضایی، انحراف جهت آن را در یک هزارم ثانیه محاسبه کرده و مسیر را توسط جت‌های ریز هدایت‌کننده تصحیح می‌کند. تنها یک اشتباه یک دقیقه‌ای در هدایت سفینه فضایی، نتایج ویرانگری را به بار خواهد آورد؛ زیرا باید سوخت محدود موجود برای نیروی رانش موشک، صرف اصلاح مسیر گردد و در نتیجه خیلی زود به اتمام می‌رسد و آن‌گاه موتورهای رانشی از کار

می‌افتند و سفینه فضایی دیگر نمی‌تواند به زمین بازگردد و در فضایی خارج از دسترس، نابود می‌گردد.

موشک‌های جدید مسلماً آزمایش‌های تخصصی را با موفقیت گذرانده‌اند که امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرند. با توجه به این که موتور موشک‌های نوین هنوز بسیار ضعیف می‌باشند، بنابراین این شکلی را برای آن‌ها طراحی می‌نمایند که کمترین اصطکاک با جو زمین را ایجاد کند و بتواند از آن با کمترین مصرف سوخت خارج شود؛ اما از طرفی دیگر طرح‌هایی مانند سوزن نیز برای سفرهای فضایی مناسب نمی‌باشند. بنابراین این تنها چاره اینست که انرژی بیشتری تولید شود تا نیروی رانش کافی به دست آید. این موضوع، هدف ساخت سفینه‌های فضایی جدید می‌باشد. به زودی فن‌آوری، منابع انرژی جدیدی را برای مصرف در اختیارمان قرار می‌دهد و در آن زمان ما می‌توانیم به کمک سوخت‌های فوتونی به سرعت‌هایی نزدیک سرعت نور دست یابیم و نیروی رانش لازم برای موشک را تا مدت زمان نامحدودی ایجاد نماییم. در آن زمان دیگر لازم نیست مانند امروز برای کاهش مصرف سوخت، یک کیلوگرم یک کیلوگرم از وزن موشک‌ها بکاهیم. لازم به ذکر است هر کیلوگرم وزن اضافی فضاپیماهایی که به سوی ماه می‌روند، ۲۵۹۰ کیلوگرم سوخت لازم دارند. بنابراین این می‌بیند که شکل سازه‌ای سفینه‌های فضایی باید به زودی تغییر بنیادین کند.

نوشته‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی به من نشان داده‌اند نخستین فضاپیمایی که در هزاران سال قبل به زمین آمد، کروی شکل بوده و مطمئناً سفینه‌های فضایی آینده نیز کروی شکل خواهند بود.

البته من طراح موشک نمی‌باشم اما کلی دلیل دارم که نشان می‌دهد چنین طرحی، عاقلانه و علمی می‌باشد. یک کره دیگر جلو و عقب، بالا و



۳۲- بر روی این مهر استوانه‌ای «آشوری» خورشید، ماه و رسایل پرنده‌کروی شکلی که در بالای تصویر کشیده شده‌اند، دیده می‌شوند. نقشی که در قسمت چپ بالا قرار دارد، ما را به یاد رسایل پروازی امروزی می‌اندازد.

پایین و یا راست و چپ ندارد. در هر حالتی که قرار بگیرد، مقطعش یکسان می‌باشد. به این دلیل می‌گویم کره شکل آرمانی فضاپیماها برای سفر به کائنات می‌باشد و دیگر نه بالا و پایین دارد و نه جلو و عقب.

حال بیاید یک سفینه فضایی کروی شکلی که هنوز تخیلی به نظر می‌رسد را در نظر بگیریم. اجازه دهید محدودیتی نیز برای ابعاد آن در نظر بگیریم و قطرش را ۵۰۰۰ متر تصور کنید. این هیولای عظیم بر روی پاهای عنکبوتی خود قرار می‌گیرد و داخل آن مانند اقیانوس پیماها به قسمت‌های مجزایی تقسیم شده است. به دور خط مرکزی محیط این

گلوله عظیم، حلقه سنگینی که بیست یا بیشتر واحد تولید نیروی رانشی موتور را در خود جای داده است، قرار گرفته است و می‌تواند تا ۱۸۰ درجه بچرخد. یک شاهکار صرفاً مهندسی! وقتی شمارش معکوس به صفر رسید، این واحدهای تولید کننده نیروی رانشی، تمرکز پرتوهای نور را یک میلیون برابر می‌کنند و آن گاه که این سفینه فضایی می‌خواهد از سطح یک سیاره یا یک ایستگاه فضایی موجود در مدار زمین بلند شود، واحدهای نیروی رانشی، پرتوهای نور را دقیقاً به صورت عمودی بر سطح زیرین سفینه وارد می‌کنند و به آن شتاب اولیه بسیار زیادی می‌دهند. اگر هم این سفینه کروی شکل در فضای بدون جاذبه‌ای که شامل سطح یک سیاره ثابت نیز می‌شود، قرار داشته باشد، فقط کافیست این واحدهای نیروی رانشی که در خط مرکزی محیط سفینه قرار گرفته‌اند، روشن گردند و سفینه را در مسیر مورد نظر قرار دهند. به این ترتیب دیگر هیچ خطری برای فضانوردان درون سفینه وجود ندارد؛ زیرا این سفینه می‌تواند خود را با هر شرایطی تطبیق دهد. در ضمن نکته جالب توجه دیگر این سفینه کروی شکل اینست که چون آن مانند یک کره به دور محور اصلی خود گردش می‌کند، بنابراین جاذبه‌ای مصنوعی شبیه جاذبه زمین برای فضانوردان ایجاد می‌نماید و به این ترتیب شرایط بی‌وزنی درون سفینه به حداقل می‌رسد. می‌بینید حتی امروزه نیز اگر کسی به سوی ستارگان پرواز کند، تحت تسلط قانون قدیمی زمین - جاذبه - قرار می‌گیرد.

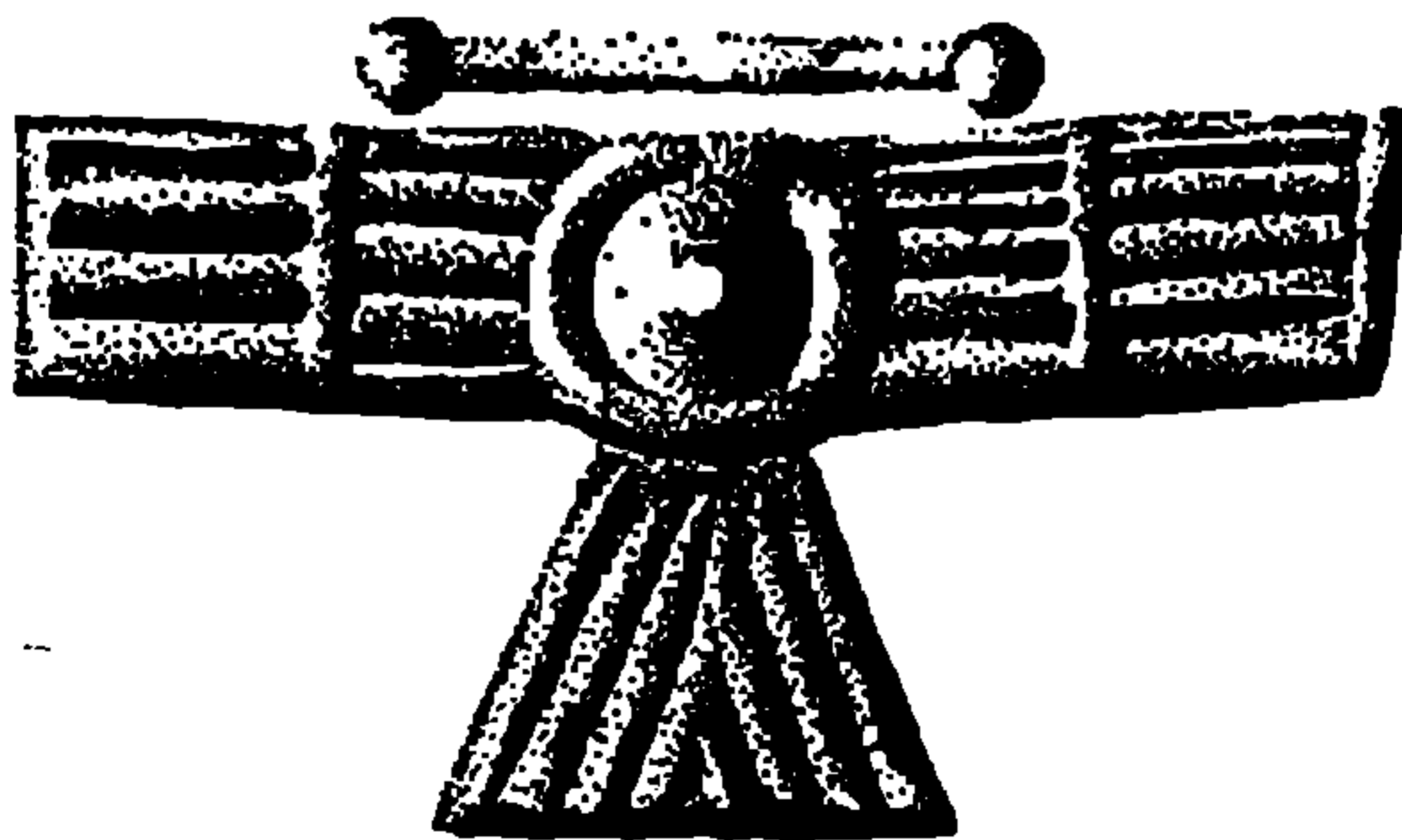
توجه به این نکته مهم است که همیشه تصحیح مسیر در این نوع سفینه فضایی، در هر وضع و حالتی بدون هیچ گونه خطری امکان‌پذیر می‌باشد. در واقع واحدهای تولید کننده نیروی رانشی که بر حلقه دور تا دور سفینه قرار گرفته‌اند، فوراً در مقابل پیام تصحیح مسیر واکنش نشان داده و آن را

کره، شکل آرمانی فضاپیماها @ ۱۵۳

در مسیر درست قرار می دهند. بیلارد بازها به خوبی این موضوع را درک می کنند. به طور مثال اگر لازم باشد سفینه به سمت راست بچرخد، فقط کافیت دستگاه هدایت کننده تماس کوتاهی با واحد نیروی رانشی ای که در سمت چپ قرار گرفته، برقرار کند و برعکس.

این نوع سفینه فضایی به شکل کره، دقیقاً همان نوع سفینه ای است که هزاران سال قبل فقط در عرض چند دقیقه، جهان را پیخوده است. با این که سفینه فضایی با سرعتی نزدیک به سرعت نور حرکت می کند اما فضانوردان احساس می کنند به آرامی و در شرایطی عادی در حال پروازند و انگار قانون زمان همچون گذشته بر آنها حاکم است.

اما اگر واقعاً چنین سفینه فضایی ای که گذشت زمان بر آن با گذشت زمان بر ما در روی زمین فرق دارد، روزی به پرواز درآید، چه اتفاقی



۳۳ - جزئیات وسیله ای پروازی که بر روی یک مهر استوانه ای «لشوری» نقش گشته است.

می‌افتد؟ اگر چنین سفینه‌ای در فضا پرواز کند، روزهایش مانند روزهای ما بسیار عادی می‌گذرد و رویت‌ها یا واپادانس‌ها کار دستگاه‌ها و موتورها را کنترل می‌کنند و کامپیوترها نیز وظیفه هدایت سفینه در مسیر اصلی را برعهده دارند و فضانوردان می‌توانند با خیال راحت به پژوهش‌های علمی خود در آزمایشگاه‌ها و رصد ستارگان پردازند و به طرح‌های پیشرفته‌تر و بزرگ‌تر و کشف سیارات ناشناخته بیندیشند. بنابر این در حالی که سفینه فضایی میلیون‌ها کیلومتر را در یک دقیقه طی می‌کند و روزها به هفته‌ها و هفته‌ها به ماه‌ها و ماه‌ها به سال‌ها تبدیل می‌شوند، فضانوردانی که منجمد شده‌اند، منتظرند تا با نزدیک شدن به مقصد فضایی، به کمک روش‌های زیست‌شناسی به زندگی عادی خود بازگردند.

اما در همین طول زمانی که بر فضانوردان گذشته است، بسیاری از تمدن‌ها در سیاره زمین از بین رفته‌اند و نسل‌های آن دوران مرده‌اند و انسان‌های جدیدی متولد شده‌اند؛ زیرا بر طبق قوانین حاکم بر سیاره ما و دیگر ستارگان، زمان با سرعت زیادی در حال گذر می‌باشد.

من نمی‌خواهم داستان تخیلی بنویسم چون این کار، هنر نویسندگان این گونه رمان‌ها است که سفینه‌های فضایی تخیلی می‌آفرینند. هدف من آنست که ذهن خوانندگان را برای آینده‌ای مشخص و جدی آماده سازم. اجازه دهید نخستین داستان پیدایش انسان را به کمک همین سفینه فضایی کروی شکل بررسی کنیم.

در مدرسه به ما یاد داده‌اند در آغاز جهان فقط آسمان و زمین که خشک و بی‌حاصل بوده، وجود داشته‌اند؛ اما در ورای تاریکی‌ها، نور مطلق وجود داشت که به صورت کلمه درآمد و دستور آفرینش همه زندگان را می‌دهد.

تا این جا همه توضیحات، منطقی و عاقلانه است؛ زیرا فضای جهان همیشه در تاریکی بوده و هیچ نوری در آن نبوده است. تنها زمانی که فضاپیما بر روی سیاره فرود آمد، موجودات بیگانه نور را شناختند و تفاوت شب و روز را درک کردند. زندگی آغاز شد و آنان طبق دستور، هوش را که علت سفر آنان به سیاره و همچنین نیاز زندگی به آن بود، به وجود آوردند.

تقریباً در همه افسانه‌های معروف آفرینش، این حقیقت کهن که کلمه از نور به وجود آمد، تکرار شده است. قبل از آن که نخستین سفید پوست به جزایر «پولینزیای» قدم بگذارد، تعدادی کشیش انتخاب شده در آن جا حضور داشتند که به دقت افسانه‌ها را بررسی می‌کردند تا بفهمند موضوعاتی فلسفی یا ستاره‌شناسی در آنها وجود دارد یا خیر. سرانجام با آمدن مبلغان متمدن مسیحی به آن جا، جلوی نفوذ بیشتر این افسانه‌ها در میان بومیان گرفته شد.

در سال ۱۹۳۰ موزه «بیشاپ»^۱ در «هونولولو» که بزرگ‌ترین مجموعه اشیاء باستانی «پولینزیای» در آن جا قرار دارد، گروه پژوهشگری را به این جزایر فرستاد تا به جمع‌آوری و نگهداری آوازه‌ها و آثاری که از دستبرد چپاولگران غربی محفوظ مانده بود، اقدام نمایند. سال‌ها بعد دانشمند «سوئدی» «بنگت دانیلسون»^۲ که اقیانوس آرام را به همراه «تور هیردال»^۳ با بلم «کن تیکی»^۴ طی کرده بود، به اتفاق همسرش از جزایر دریای جنوب دیدن کرد و به جمع‌آوری آداب و رسومی که هنوز در بین بومیان جزایر زنده بود، پرداخت.

1. Bishop

2. Bengt Danielsson

3. Thor Heyerdahl

4. Kon Tiki

وی در جزیره کوچک «راروئیا»^۱ که متعلق به مجموعه جزایر «تواموتو»^۲ در اقیانوس آرام می‌باشد و در فاصله ۸۳۰ کیلومتری جنوب شرقی «تاهیتی» قرار گرفته است، با پیر فرزانه‌ای به نام «تِ یهو آتِ پانگ»^۳ ملاقات کرد. «دانیلسون» می‌گوید این پیرمرد، تاریخ جهان را مانند یک نوار کاست روایت می‌کند. وی گفته است:

«در آغاز فقط فضای تهی بود؛ نه نور و نه تاریکی، نه خشکی و نه دریا، نه خورشید و نه آسمان. همه جهان مانند سکوتی عمیق، تهی بود. سال‌های بسیاری گذشتند...»

آیا می‌توان مطلبی جالب‌تر از این گفته‌ها که از زبان پیرمردی ژنده پوش که غذایش ماهی و نارگیل است و هیچ آگاهی تخصصی و فنی‌ای ندارد، با این حال درباره فضا صحبت می‌کند، در جایی پیدا نمود؟ اجازه دهید ادامه گفته‌های «تِ یهو آتِ پانگ» را بخوانیم:

«آن‌گاه تهی حرکت نمود و «پو» پیدا شد. اما هنوز همه جا تاریک بود و بسیار تاریک تا این‌که «پو» تغییر را آغاز نمود...»

آیا مفهوم دیگری از جمله «آن‌گاه تهی حرکت نمود» به غیر از منظومه خورشیدی درک می‌شود؟ با پیدا شدن سفینه فضایی «پو» تغییرات آغاز گشت.

«نیروهای قدرتمند عجیبی آغاز به کار نمودند. شب دگرگون شد...» یک توصیف جذاب! نیروی جاذبه سیاره یا همان نیروهای قدرتمند عجیب به کار افتادند. ما در حال شناور شدن در جو هستیم. این موضوع مثل روز، روشن است.

«ماده جدید به سان ماسه سختی بود که کم کم بالا آمد و خشکی را

1. Raroia

2. Tuamotu

3. Te Yho a te Pange

کره، شکل آرمانی فضاپیماها ■ ۱۵۷

ایجاد کرد. سرانجام مادر زمین - «پاپا»^۱ - خود را نمایان ساخت و بیرون ریخت و کشوری بزرگ گردید...»

بعد از آن مردم بر روی خشکی قرار گرفتند که بسیار بزرگ و گسترده بود. اما قبل از آن، بر روی سطحی بودند که «کم کم بالا آمد» (مخصوصاً این توضیحات را کسی که از بالا نظاره گر تغییرات زمین بوده، داده است). ماده‌ای که مانند ماسه بوده، شروع به سخت شدن می‌نماید. آیا غیر از اینست که دیدن و درک این تغییرات عظیم، از درون یک سفینه فضایی بوده است؟

«تِ یهو آتِ پانگ» ادامه می‌دهد:

«گیاهان، حیوانات و ماهی‌ها در آب بودند و فراوان گشتند. تنها انسان وجود نداشت. آن‌گاه «تانگالوا»^۲، جد بزرگ ما - «تیکي»^۳ - را آفرید...»
ما هرگز نباید این داستان آفرینش را فراموش کنیم؛ حتی لازمست آن را در مدارس مان نیز تدریس کنیم.

کتاب «پوپول وِه»^۴ دارای یک سری مایل شکفت‌انگیز دیگر است. این کتاب که بزرگ‌ترین نوشتارهای باقی مانده از انسان‌های نخستین است و در نتیجه بسیاری از قسمت‌های آن رازگونه می‌نماید، تنها کتاب مقدس سرخپوستان «کویچه»^۵ که یکی از بزرگ‌ترین قبیله‌های «مایا» در اطراف دریاچه «آیتلان»^۶ در «گوآتمالا» آمریکای جنوبی می‌باشد، است. در افسانه آفرینش این کتاب گفته شده فقط قسمتی از وجود انسان، ریشه در زمین دارد. همچنین بیان شده خدایان، موجودات اولیه‌ای که قدرت درک و فهم داشتند را آفریده اما آنان نمونه‌های ناموفق و شکست خورده را از بین بردند و پس از اتمام مأموریت‌شان در زمین، به «قلب

1. Papa

2. Tangalua

3. Tiki

4. Popol Vuh

5. Quiche

6. Atitlan



۳۴ - یادگاری از خدایان فضا نورد؟ جالب ترین نقش بر روی این تصویر سنگی که در «سانتالوسیا» «کوتزوما لهوآپا» در «گوآتمالا» کشف شده، در سمت راست پایین آن کشیده شده است. از همانند یک فضا نورد امروزی لباس فضایی پوشیده است.

آسمان» - «داباویل» - که در تاریکی می بیند، بازگشتند.

آیا به همین دلیل است که سرخپوستان «کویچه» می گویند خدایان (فضانوردان) در کره های سنگی زندگی می کردند و می توانستند از آن ها بیرون بیایند؟

آیا مراسم گوی بازی این قبیله که «پوپول وُه» نیز از آن سخن می گوید، ریشه در افسانه آفرینش دارد؟

آیا گوی بازی آنان که به صورت آینه فرا طبیعی و جادوگری درآمده است، در اصل نمادی از پرواز به ستارگان است؟

در میان افسانه های آفرینشی که پایه های فرضیات مرا مستحکم تر می نمایند، افسانه «چیچا»^۱ یا در واقع همان افسانه مردم «چیچا»، یک نمونه شگفت انگیز است. سرزمین تاریخی آن ها که در سال ۱۵۳۸ توسط «اسپانیایی» ها کشف گردید، در شرق فلات «کلمبیا» می باشد.

تاریخ نگار «اسپانیایی»، «پدرو سیمون»^۲ در کتاب خود «گزارش های تاریخی تسخیر سرزمین ها در افسانه های سرخپوستان غرب»، این افسانه را چنین روایت می کند:

«شب بود؛ اما هنوز قسمت هایی از جهان وجود داشتند. نور در «چیزی شبیه خانه» که بسیار بزرگ می نمود، جمع شده و از آن بیرون می آمد. این «چیزی شبیه خانه»، همان «چیمینی گاگوآ»^۳ بود که نور را درون خود پنهان داشت و بدین سبب نور به بیرون تراوش می نمود. در روشنایی نور، اشیاء کم کم پا به عرصه وجود نهادند...»

من می دانم چه قدر برای مترجمان و مفسران پیدا کردن معادل واضحی برای عبارت «چیزی شبیه خانه» سخت و دشوار است. اما چه

1. Chibcha

2. Pedro Simon

3. Chiminigagua

قدر جای خوشوقتی است که این عبارت نامفهوم و مبهم را به همین صورت، دست نخورده باقی گذاشته‌اند و جایگزین بی‌اساسی را برای آن انتخاب نکرده‌اند.

با این که ممکن است نتوانیم ترجمه روشنی از این افسانه مهم ارائه دهیم اما شاید بتوانیم عبارت «چیزی شبیه خانه» را با دانش امروزی، معنا کنیم. اگر «چیچا»ها تا آن زمان هیچ سفینه فضایی‌ای را ندیده بودند، بنابر این اسمی برای آن نداشته و سعی می‌کردند آن را با واژه‌هایی که می‌دانستند، توصیف کنند. بدین ترتیب سفینه‌ای که فرود آمده و خدایان



کره. شکل آرمانی فضاپیماها @ ۱۶۱

(فضانوردان) از آن بیرون آمده‌اند را «چیزی شبیه خانه» دیده‌اند. در افسانه‌های «اینکا»های «پرویی» آمده است قبل از آفرینش جهان مردی به نام «اویراکوچا»^۱ یا همان «ویراکوچا»^۲ که بعدها «کوآتزل کوآتل»^۳ خدا نامیده شد، وجود داشته که نام کاملش «اویراکوچا تاچایاچاچیک»^۴ به معنای «آفریدگار چیزهای جهان» بوده است. این خدا که هم مرد و هم زن بوده، در «تیاهوآناکو» زندگی می‌کرده و نسلی از غول‌ها را به وجود آورده است.

آیا ممکن است رابطه‌ای فرازمینی بین قطعه سنگ یک پارچه «دروازه آفتاب» در «تیاهوآناکو» با داستان آفرینش وجود داشته باشد؟ آیا می‌توانیم حماسه تخم طلایی را که از کهکشان آمد و مسافرانش انسان را به وجود آوردند، بدین صورت تعبیر کنیم که آن، سفینه‌ای فضایی بوده که از ستارگان ناشناخته‌ای آمده است؟ این تخم طلایی یا درخشان که از آسمان به زمین آمد، اهمیت فراوانی در افسانه‌های آفرینش دارد.



۳۶ - تصویر یک سفینه فضایی کرووی شکل که بر روی ظرفی مختص مراسم آیینی کشیده شده و در موزه ملی مردم‌شناسی در «مکزیک» نگهداری می‌شود.

1. Uiracocha

2. Viracocha

3. Quetzalcoatl

4. Uiracocha Tachayachachic

در جزیره «ایستر»، خدایانی به نام «صاحبان فضا» پرستش می‌شدند که در میان آنها «ماکه ماکه»^۱، خدای «ساکنان هوا» بوده و نماد آن یک تخم مرغ بوده است.

دو کتاب عجیب به نام‌های «تان‌تیوآ»^۲ و «کان‌تیوآ»^۳ در «تبت» وجود دارند که نمی‌توان آنها را واقعاً کتاب دانست. مثلاً «کان‌تیوآ» به تنهایی از ۱۰۹ طومار پوستی که ۱۰۸۳ جلد کتاب در نه بخش بزرگ می‌شود، تشکیل شده است. نام «کان‌تیوآ» به معنای «واژه ترجمه شده بودا» می‌باشد و در اصل، متون مقدس «لامایی»^۴ آن را تشکیل می‌دهند. اهمیت «کان‌تیوآ» برای «تبتی»ها به همان اهمیت قرآن برای مسلمانان می‌باشد. «تان‌تیوآ» به معنای «آموزه تفسیر شده» می‌باشد و در واقع شامل ۲۲۵ بخش تفسیری «کان‌تیوآ» است. چاپ «چینی» این کتاب‌ها آن قدر حجیم است که آنها را در دخمه‌های چند دهکده کوهستانی در «تبت» نگهداری می‌کنند. قسمت‌های جداگانه‌ای از این کتاب‌ها بر روی چوب‌هایی به طول ۹۱ سانتی‌متر و عرض ۱۵ سانتی‌متر و ضخامت ۱۰ تا ۲۰ سانتی‌متر حکاکی شده‌اند. با توجه به این که نمی‌توان بیش از هشت قطعه از نوشته‌های کنده‌کاری شده را بر روی یک طومار پوستی نوشت، پس قابل درک است که چرا آنها را در دخمه‌های چند دهکده قرار داده‌اند. متأسفانه فقط یک درصد این طومارهای پوستی که تاریخ نوشتن‌شان نیز مشخص نیست، ترجمه شده‌اند. در هر دو این کتاب‌ها به «مرواریدهایی در آسمان» و «گوی‌های درخشانی» اشاره شده که خدایان در آنها زندگی می‌کردند و خود را از مسافت‌های دوری نشان می‌دادند. اگر تحقیقات صیقی بر روی «تان‌تیوآ» و «کان‌تیوآ» انجام گیرد، احتمالاً

1. Make make

2. Tantyua

3. Kantyua

4. Lama

示月遊千里
東風至
以舟乘車
遊於
其風
遊於
知音
如人心
車乘西
風



۳۷ - ارابه خدایان در «چین» باستان؟

مطالب زیادی درباره خدایان (فضانوردان) و کارهای آنان بر روی زمین،
که ف خواهد شد.

در کتاب مقدس «هندیان» به نام «ریگ ودا»^۱ که از کهن‌ترین کتاب‌های باقی‌مانده می‌باشد، سرودهایی دربارهٔ آفرینش وجود دارد که بار دیگر ما را به دنیای بی‌وزنی و سکوت که محل اقامت اربابان راستین کهکشان بوده است، می‌برد. من قسمتی از این سرود را از کتاب «پل فریشاور»^۲ نقل می‌کنم:

«آن هنگام نه نیستی بود و نه هستی. نه هوایی بود و نه آسمانی که از آن برتر است. چه پنهان بود؟ در کجا؟ در کف حمایت چه کسی؟ آیا آب ژرف بی‌پایانی وجود داشت؟ آن هنگام نه مرگ بود و نه زندگی جاویدی و نه نشانه‌ای از شب و روز. به نیروی ذات خود، فرد یگانه‌ای بی‌هوا تنفس می‌کرد؛ جز او هیچ چیز وجود نداشت. در آغاز، تاریکی در تاریکی نهفته بود. نیروی زندگی در تهی پنهان شده بود...»

... آن فرد به نیروی حرارت به وجود آمد.^۱

... ولی آیا فرد یگانه بر فراز آن بود یا در فرود آن؟

... کیست که به یقین بداند و کیست که آن را در این جا بیان کند؟»

(سرود «آفرینش»، آیات ۱ تا ۶)

باید به عبارت «نیروی زندگی در تهی پنهان شده بود» بیشتر دقت کرد. ما انسان‌های قرن بیستم که در عصر فضا زندگی می‌کنیم، به خوبی درک می‌کنیم سرود «آفرینش» دربارهٔ سفری فضایی است.

چه کسی می‌تواند شجاعانه بگوید چرا داستان‌های آفرینش مردمان ما قبل تاریخ که به دور از یکدیگر زندگی می‌کردند و هیچ ارتباطی با هم نداشتند، این قدر شبیه هم می‌باشد؟

در کتاب باستانی «چین» به نام «تاو تِ کینگ»^۳ تعاریف زیبایی در مورد پیدایش جهان، زندگی و زمین وجود دارد:

1. Rigveda

2. Paul Frischauer

3. Tao te king

کره، شکل آرمانی فضاپیماها @ ۱۶۵

«معنایی که فردی می‌سازد، معنایی جاودان نیست. نامی که فردی می‌تواند بگذارد، نامی جاودان نیست. در ورای آن چه که می‌توانند بنامند، پیدایش جهان قرار دارد. در این سوی آن چه که می‌توانند بنامند، پیدایش آفریدگان قرار دارد.»

بر اساس این تعریف‌ها پیدایش جهان در ورای سیاره ما انجام گرفته و «در این سوی آن چه که می‌توانند بنامند»، آفریدگان به وجود آمده‌اند. کاهنان «مصر» باستان در آرامگاه‌های مردگان مومیایی شده، طومارهایی را قرار داده‌اند که شامل دستورات و تذکراتی برای رفتار آنان در آن سوی زندگی بوده است. این کتاب‌های «مردگان» بسیار جامع و کامل بوده و در آن‌ها هر نوع اندرزی را که فکر کنید، می‌توانید پیدا نمایید. در واقع این دستورات، جامعه مردگان را به سوی راه خدا هدایت می‌کرده است. یکی از کهن‌ترین نیایش‌ها در کتاب «مردگان» «مصری» چنین می‌باشد:

«آه، ای تخم جهان! بشنو مرا!
من «حرویس»^۱ میلیون‌ها سال هستم.
من صاحب و رکن سریر سلطنت هستم.
ورای بدی‌ها، من مسافر روزگارانم
و فضای بی‌پایان.»

من وقتی می‌توانم برای اثبات فرضیات فضایی‌ام از متن‌ها و طومارهای کهن استفاده کنم و یا تصاویری از سنگ کشیده‌های باستانی ارائه کنم، بسیار خوشحال می‌شوم؛ زیرا معمولاً در این نقش‌ها، دایره‌ها، گوی‌ها و کره‌های فراوانی وجود دارند که فرضیات مرا محکم‌تر می‌نمایند.

در کوه‌های «تاسیلی» در صحرای «الجزایر»، نقش‌های جالبی با

1. Horus



۳۸- به نظر می‌رسد این نقش که بر روی سنگ‌های «تین تازاریفت» در کوه‌های «تاسیلی» کشف شده است، یک لباس تنگ فضانوردی پوشیده و وسایل هدایت کننده نیز به شانه‌هایش متصل است. آتن‌هایی نیز بر روی کلاه ایمنی‌اش دیده می‌شود.

لباس‌هایی عجیب بر روی صدها قطعه سنگ یافت شده است که دارای کلاه‌خودهای آتن‌دار بر سر می‌باشند و به نظر می‌رسد در فضا معلق هستند.

باید اشاره خاصی به کره «تاسیلی» که آن را «هنری لوته»^۱ «فرانسوی» در سطح زیرین یک تخته سنگ نیم‌دایره‌ای پیدا نمود، بنمایم. بر روی این کره، گروهی مرد و زن نقش شده‌اند که در بین آن‌ها، زنی یک مرد را به

1. Henri Lhote

کره، شکل آرمانی فضاپیماها @ ۱۶۷

دنبال خود می‌کشد. همچنین در میان آنها نقش کره‌ای با چهار دایره هم مرکز به وضوح قابل تشخیص می‌باشد. در بالای این کره، یک دریچه باز کشیده شده که چیزی شبیه آنتن یک تلویزیون امروزی از آن بیرون زده است. در نیمه راست کره، دو دست با انگشتان باز، کشیده شده است. موجوداتی که در کنار کره معلق می‌باشند، دارای کلاه‌خودهایی می‌باشند که درست بر روی سرشان قرار گرفته است و برخی از آنها سفید با نقاط



۳۹- این تصویر که توسط «هنری لوت» بر روی صخره‌های «آیانهرت» در «تاسیلی» کشف شده است، متعلق به ۸۰۰۰ سال قبل می‌باشد. در این نقش، موجودات عجیبی با کلاه‌خود، همچنین دریچه‌ای باز در بالای کره و دو دست با انگشتانی باز در سمت راست آن کشیده شده‌اند که معمای عجیبی را به وجود آورده است.



۴۰ - این تصویر که در «آیانهرت» در «تاسیلی» کشف شده است، مردی را با شاخک‌هایی شبیه آنتن بر روی بازوها و ران‌هایش نشان می‌دهد. همچنین کلاه خودی بر سر دارد که دارای سوراخ‌هایی برای چشم‌ها، بینی و دهانش می‌باشد. در سمت راست او نیز تصویر یک زن دیده می‌شود.

کره، شکل آرمانی فضاپیماها ■ ۱۶۹

قرمز و بعضی نیز برعکس، دارای زمینه قرمز با نقاط سفید هستند. آیا آنها واقعاً کلاه خورده‌های فضانوردان می‌باشند؟

اگر ما امروزه جعبه‌ای مداد شمعی به بچه‌های مان بدهیم و از آنها بخواهیم یک نقاشی در مورد سفر به ماه با کمک نیروی تخیل‌شان بکشند، نتیجه کاملاً شبیه نقاشی‌های «تاسیلی» خواهد بود. بنابر این شاید ذهن انسان‌های به دور از تمدنی که این تصاویر را از برداشت‌های ملاقات با خدایان (فضانوردان) بر روی سنگ‌ها کشیده‌اند، شبیه ذهن کودکان بوده است.

کره «تاسیلی» تنها مدارک موجود نمی‌باشد بلکه هر کسی که با دوربین عکاسی‌اش به بیابان‌های اطراف «تاسیلی» برود، می‌تواند تصاویر بسیار زیادی از مدارک موجود دیگر تهیه نماید و آن وقت می‌تواند سر فرصت در مورد آنها بررسی و اندیشه کند. البته این فقط قسمتی از حقیقت موجود است.

در «کیویک»^۱ «سوئد» در هشتاد کیلومتری «سیمریشام»^۲ بر روی یک گور سنگی که دارای ستاره‌ای معروف است و تصویرش در هر راهنمای گردشگری‌ای پیدا می‌شود، یک سری دایره‌های بزرگ کشیده شده‌اند که توسط خط‌های قائمی تقسیم گردیده‌اند و به نام نماد خدایان شناخته می‌شوند.

در «تانوم»^۳ «سوئد» در شمال «گوتنبرگ»^۴ چندین تصویر کشف شده که دارای کره‌ها و دایره‌هایی هستند که پرتوهایی در اطراف‌شان کشیده شده‌اند.

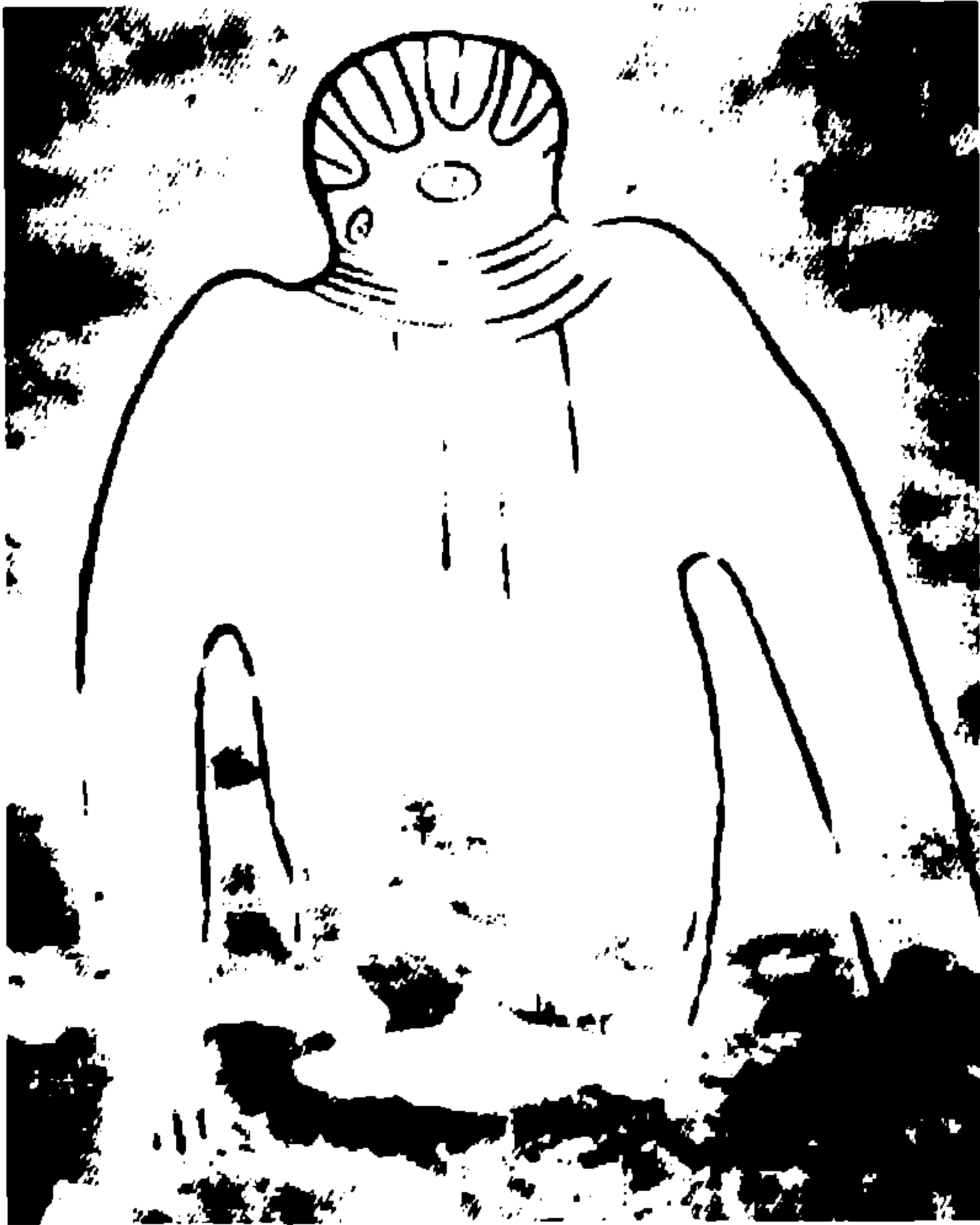
در «وال کامونیکا» «ایتالیا» در نزدیکی «برسیا» در حدود ۲۰۰۰۰ نقش

1. Kivik

2. Simrishamn

3. Tanum

4. Gothenburg



۴۱ - «هنری لوت» این نقش حدوداً ۵/۸ متری را که در «یابارن» «تاسیلی» پیدا نموده، «خدای بزرگ مریخ» نامیده است. او بسیار شبیه فضانوردان و حتی فضانوردان خودمان که به ماه رفته‌اند، می‌باشد.

کره، شکل آرمانی فضاپیماها @ ۱۷۱

متعلق به دوران ما قبل تاریخ کشف شده که دارای تصاویری از خدایان با کلاه خود و همچنین یک سری دایره‌های بزرگ در هم کشیده شده می‌باشد.

در «فوانکالینت»^۱ «اسپانیا»، حدود ۶۵ کیلومتری جنوب شرقی «کوردوبا»^۲ نقش‌هایی از دایره و کره با پرتو و بدون پرتو کشف شده‌اند.



۴۲ - تصویر فضاوردان که بر روی سنگ‌هایی در «وال کامونیکا» «ایتالیا» کشیده شده است.

1. Fuencaliente

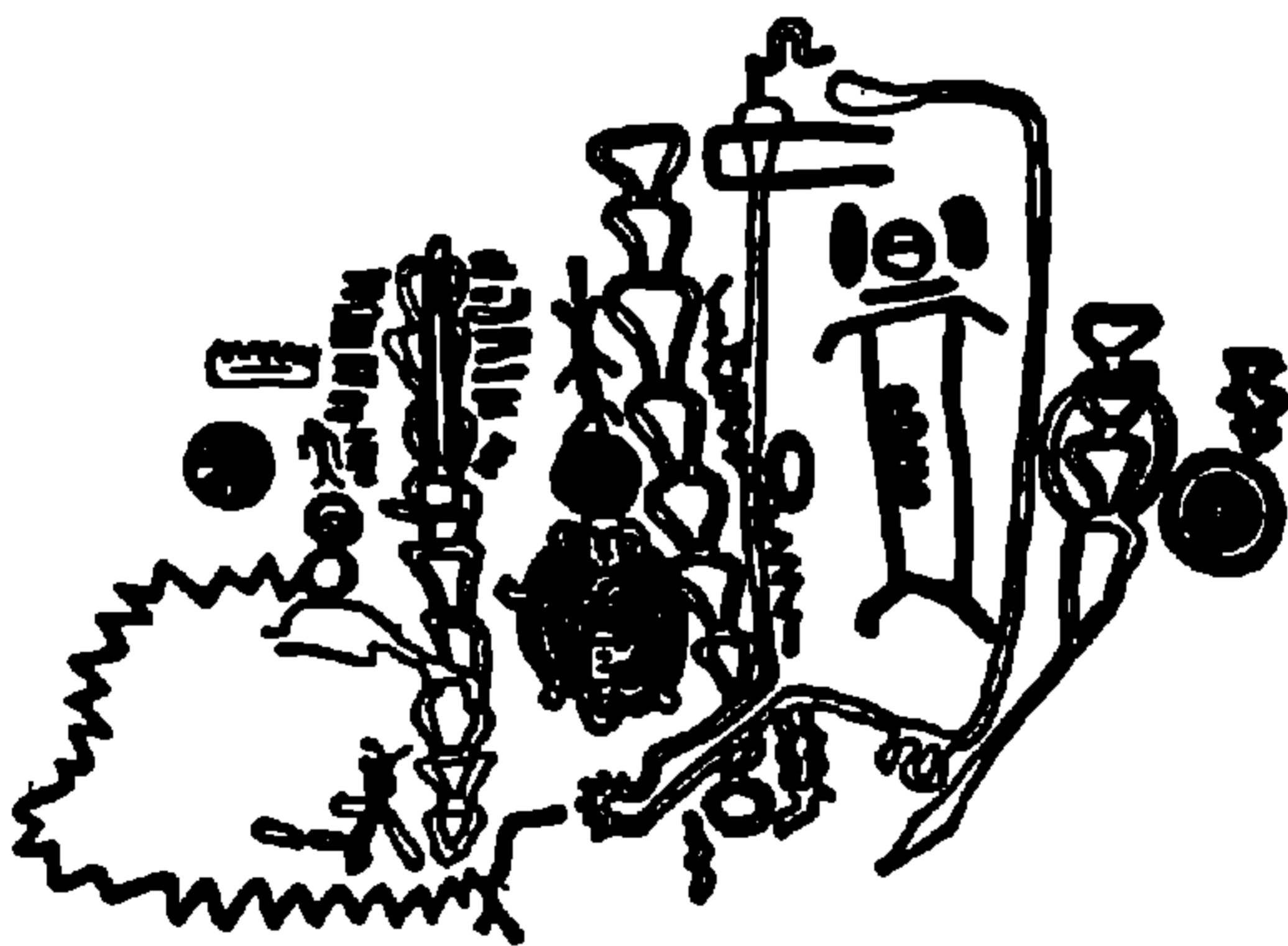
2. Cordoba



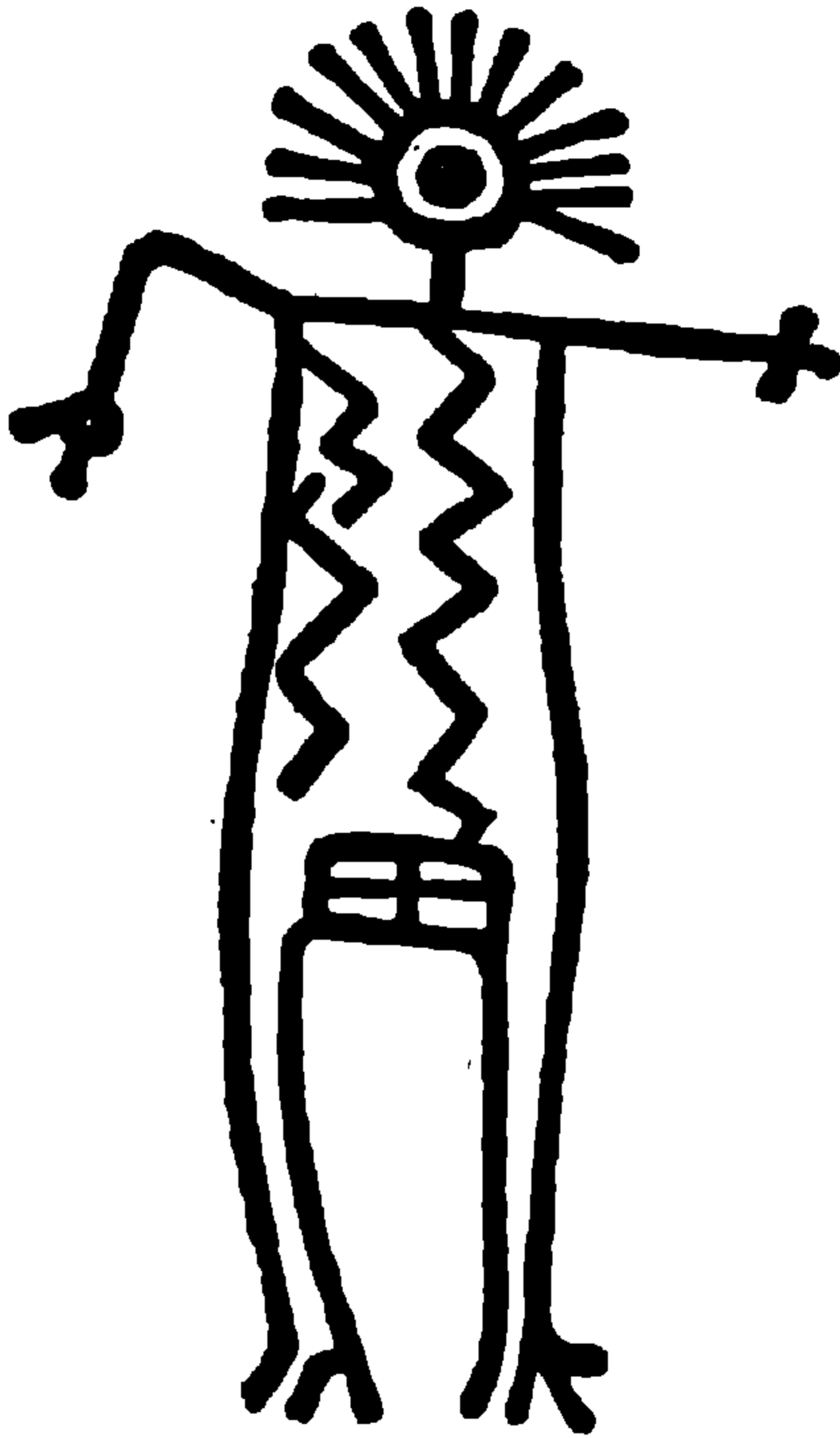
۴۳ - تصویر دیگری که در «وال کامونیکا» «ایتالیا» کشف شده است. بر روی سر او چیزی شبیه شاخک‌های آنتن دیده می‌شود. آیا او یک فزانورد است؟

کره، شکل آرمانی فضاییها @ ۱۷۳

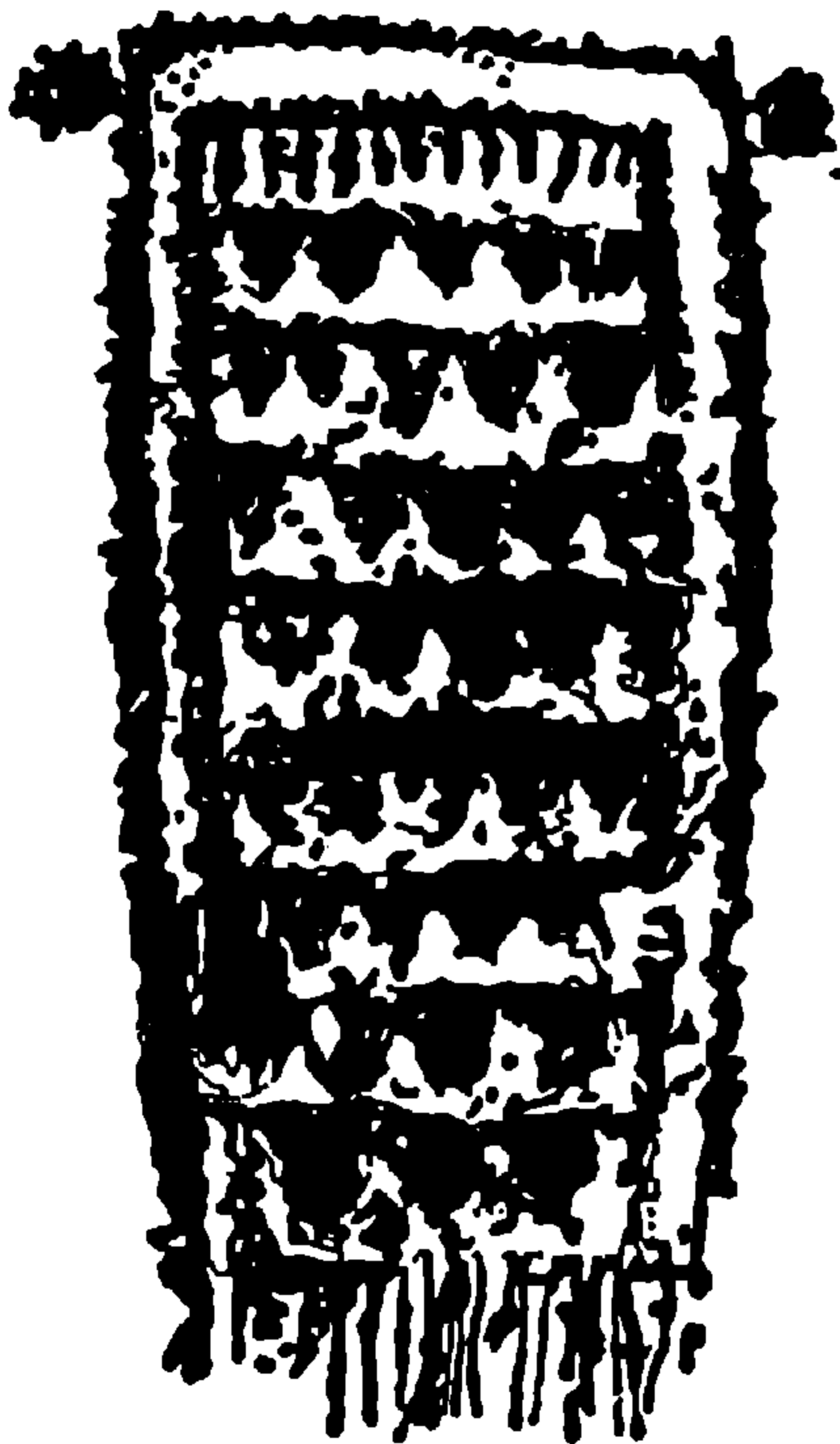
در «سانتاباربارا» «آمریکا» در ۸۰ کیلومتری جنوب شرقی «لوس آنجلس»، تصاویری با دایره‌های پرتودار یافت شده‌اند.
در «اینیوکاتی» «آمریکا» در شرق «کالیفرنیا» و در کنار دریاچه «چین»، تصاویری از حلقه‌ها، ستارگان، کره‌ها، پرتوهای رنگین فراوان و نقش‌هایی از خدایان (فضانوردان) وجود دارد.
انگار در همه جهان نقش‌هایی از دایره و کره به وفور وجود دارند.

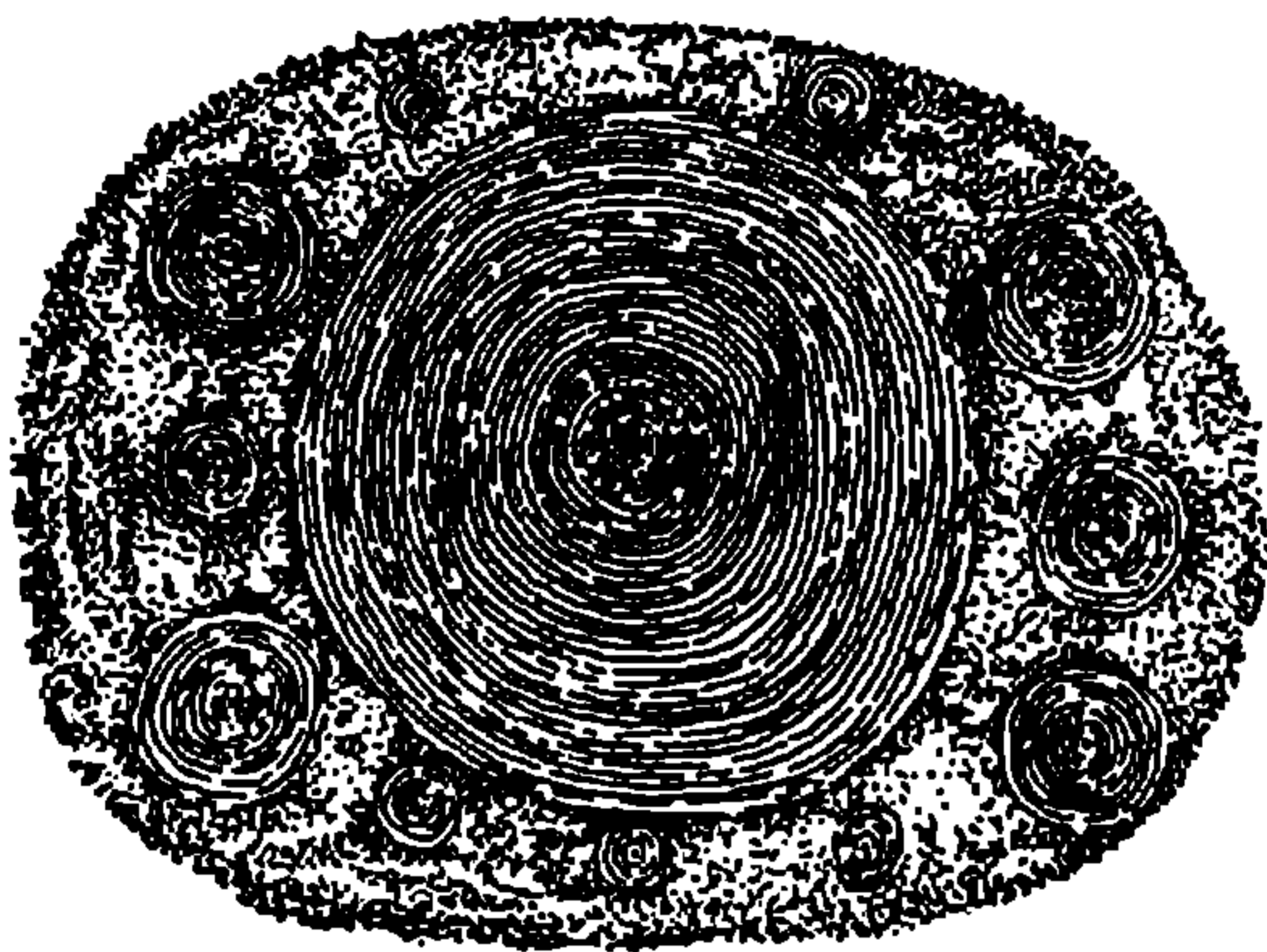


۴۴ - تا به حال هیچ‌کس توضیحی قانع‌کننده درباره سنگ کشیده‌های مبهم «سانتاباربارا» در «کالیفرنیا» نداده است. به نقش‌های مختلف حلقه‌ها و دایره‌ها توجه کنید.



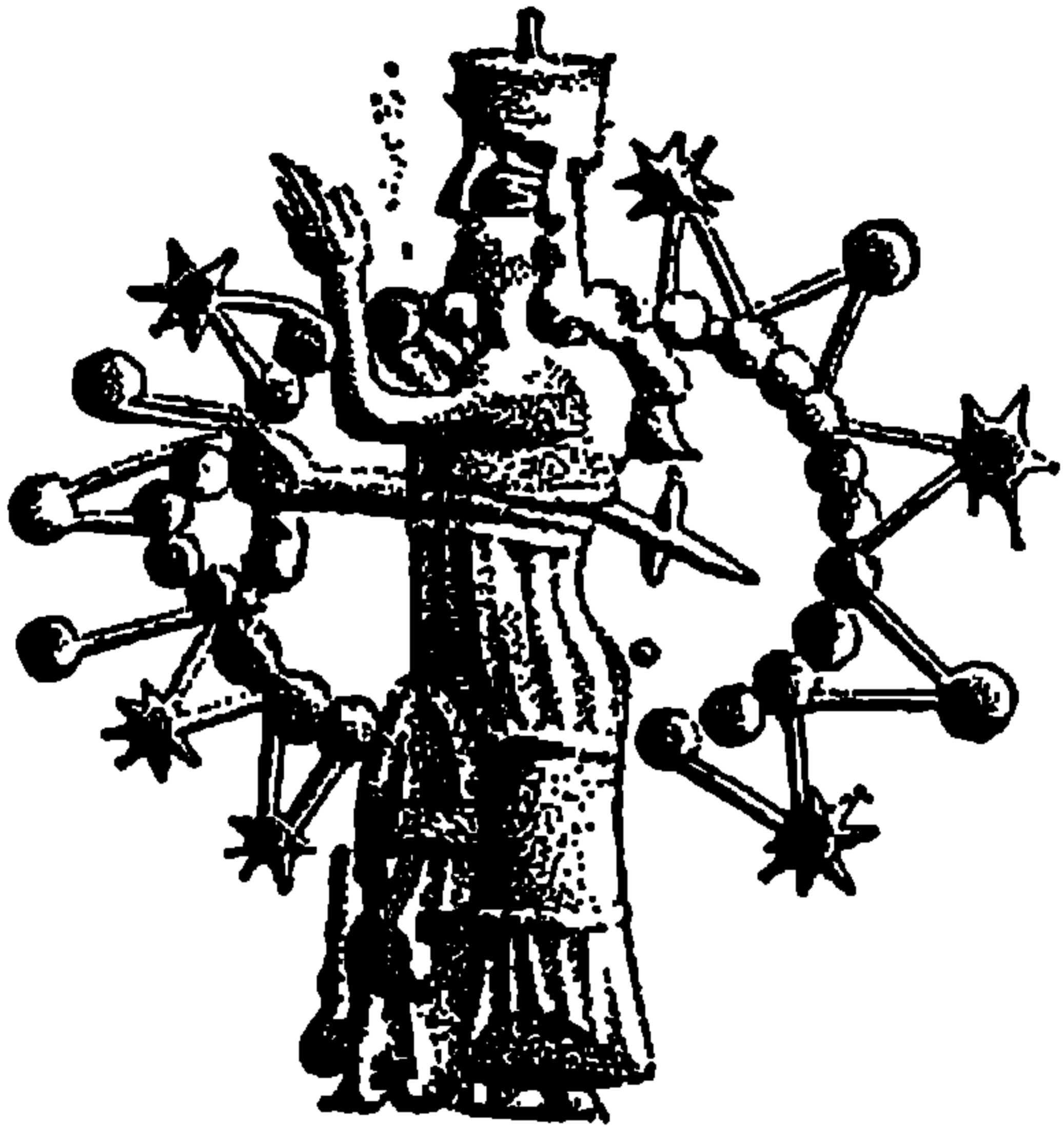
۴۵- به گفته باستان شناسان این سنگ کشیده که در «ابنیو کانتی» «کالیفرنیا» کشف شده، تصویر خدایان است. اما آیا همین توضیح کافی است؟ به نظر می‌رسد این نقش بیشتر از آن که روحانی باشد، تخصصی و فنی می‌باشد.





۴۷- یک لوح چوبی مربوط به مراسم آینی که در «استرالیا» مرکزی کشف شده و هم اکنون در موزه ملی «ویکتوریا» نگهداری می‌شود. آیا این تصویر، نقشی از منظومه سیاره‌ای کشیده شده در دوران ما قبل تاریخ می‌باشد؟

خلاصه آن که تمامی کره‌ها و دایره‌های که در افسانه‌های آفرینش، نقاشی‌های ما قبل تاریخ، سنگ کشیده‌ها و تصاویر جدیدتر وجود دارند، به عنوان «خدایان» یا «سر خدایان» معرفی شده‌اند. پرتوهایی که از این کره‌ها و دایره‌ها تابیده می‌شوند، همگی به سوی زمین هستند. به نظر من می‌بایست درباره این شباهت فراوان تصاویر، بیشتر اندیشه کنیم. من به این نتیجه رسیده‌ام کره‌های باستانی و تخم مرغ‌های آسمانی،



۴۸ - نقشی از یک مَهر استوانه‌ای «آشوری» در پشت این تصویر، منظومه‌ای سیاره‌ای به چشم می‌خورد.

مفهومی فراتر از نمادهای مذهبی دارند. دیگر زمان آن رسیده که به این نشان‌ها از دیدگاه جدیدی بنگریم. ممکن است در این راه به این نتیجه

برسیم که کل فرضیات مان اشتباه بوده است اما با وضعیت کنونی نیز نمی‌توانیم میراث خدایان (فضانوردان) که شامل سازه‌های باستانی و مدارک باقی مانده از انسان‌های نخستین است را به درستی بشناسیم. در این دوران که انسان قدم بر ماه نهاده، دیگر نمی‌توان توضیحاتی که قرن‌هاست کثیسان مسیحی دربارهٔ نظریهٔ حیات به خوردمان می‌دهند را پذیرفت و تازه با افتخار ادعا کنیم انسان سرور آفریدگان است.

جالب اینست، یکی از مکان‌هایی که آثار ما قبل تاریخی در آن جا یافت شده‌اند، در فاصلهٔ ۳۶۶ متری «کارشینا»^۱ در بالای «توسیس»^۲ در بخش کلیایی «سیلز»^۳ در ایالات «گراوندن»^۴ می‌باشد که فقط ۳۲۰ کیلومتر با شهر زادگاه من فاصله دارد. در حفاری‌هایی که تا به امروز در این منطقه انجام شده، تعداد زیادی سنگ کشیده و کتیبه با نقش‌هایی از کره، دایره، ماریچ‌های دایره‌ای با یک سری پرتوهای تابشی، کشف شده‌اند. مدارکی چنین جالب در کنار وجود دارند و آن وقت من برای پیدا کردن دلایلی برای فرضیاتم به گوشه و کنار دنیا سفر می‌کنم.

نه تنها بر روی سنگ کشیده‌ها و دیوارهای غارها و پرتگاه‌ها نقش‌هایی از گوی‌های تابان و تخم مرغ‌ها و کره‌های پرنده وجود دارند، بلکه سنگ‌های تراشیده شده‌ای به صورت گرد نیز در سراسر جهان وجود دارند که کره‌های سنگی «تنسی»، «آریزوننا»، «کالیفرنیا» و «اوهاییو» در «آمریکا» نمونه‌هایی از آن می‌باشند.

در سال ۱۹۴۰ پرفسور «مارسل هامت»^۵ باستان‌شناس معروف که اکنون در «اشتوتگارت» زندگی می‌کند و کتاب مشهور «پسران خورشید»

1. Carachenna

2. Thusia

3. Sila

4. Graubunden

5. Marcel Hamet

کره. شکل آرمانی فضاپیماها □ ۱۷۹



۴۹ - این سنگ کشیده در ۴۰ کیلومتری جنوب «فرگانا» در «ازبکستان» کشف شده است.



۵۰- ستون سنگی پادشاه «ملیک خان» با خورشید و ماه و یک جسم گرد تراشیده شده
زیبا. زمین؟ زهره؟ یا یک سفینه فضایی؟



کره، شکل آرمانی فضاییها @ ۱۸۱

یکی از آثار اوست، در بالای «ریو برانکو»^۱ در شمال «آمازون» در «برزیل» سنگ بزرگ تخم مرغ شکلی را یافت که طول آن ۱۰۰ متر و ارتفاع آن ۳۰ متر می باشد. «هامت» بر روی این سنگ که «پیدرا پینتادا»^۲ (سنگ نقش دار) نامیده می شود، تعدادی حرف، صلیب و نمادهایی از خورشید پیدا نمود که سطحی در حدود ۵۸۵ مترمربع از سنگ را پر نموده اند. من در طی گفتگویی با او متقاعد شدم که این سنگ، ساخته



۵۱ - سنگ «پیدرا پینتادا» که توسط «مارسل هامت» بر فراز «ریو برانکو» در شمال «آمازون» در «برزیل» کشف شده است.

1. Rio Branco

2. Piedra Pintada



۵۲ - بعضی از طرح‌های کشیده شده بر روی سنگ «پیدرا پینتادا».

کره، شکل آرمانی فضاپیماها @ ۱۸۳

طبیعت نیست بلکه سنگتراشان بسیاری در طی ده‌ها سال، آن را ساخته‌اند.

اما شگفت‌انگیزترین کشف باستان‌شناسی درباره گوی‌های سنگی در کشور «کاستاریکا» در آمریکای مرکزی انجام گرفته است. در آن جا اگر هزاران گوی سنگی وجود نداشته باشد، اما صدها توپ سنگی دست‌ساز وجود دارند که نیمی در جنگل و بقیه در کوه‌ها و تپه‌ها و ساحل رودخانه پخش شده‌اند و قطر آن‌ها بین چند سانتی‌متر تا ۲/۵ متر تغییر می‌کند. سنگین‌ترین گوی سنگی کشف شده تا امروز، هشت تن وزن دارد.

من درباره آن‌ها مطالبی شنیده بودم و از روی کنجکاوی درونیم، به مدت ده روز به «کاستاریکا» که کشوری در حال توسعه می‌باشد و خدمات خوبی به گردشگران ارائه نمی‌دهد، سفر کردم. در این سفر، خیلی به من سخت گذشت و از نظر امکانات رفاهی بیار در تنگنا بودم اما وقتی عجایب آن جا را از نزدیک دیدم، تمام خستگی‌هایم از بین رفت. نخستین گوی سنگی‌ای که دیدم، بدون هیچ دلیلی بر روی زمین سطحی قرار گرفته بود. سپس تعدادی از آن‌ها را بر فراز تپه‌ای پیدا نمودم که بعضی از آن‌ها در خط مستقیمی بر فراز تپه‌ها قرار گرفته بودند. تعدادی دیگر را پس از عبور از گل و لای بستر رودخانه، در شکل‌هایی عجیب و غیر قابل درک پیدا نمودم که حتماً دلیلی برای قرار گرفتن آن‌ها در این جا وجود دارد.

چهل و پنج توپ سنگی دیگر در زیر آفتاب سوزان دشت سپید و گرم «دیکویز»^۱ از دورانی نامشخص قرار گرفته‌اند. آیا در پشت آن‌ها حقیقتی پنهان شده است که ما نمی‌توانیم آن را درک کنیم؟

از روی حس کنجکاوی و برای گرفتن عکس‌هایی از نزدیک این گوی‌های سنگی، در حوالی «پدراز بلانکاز»^۱ در جنوب شرقی رودخانه «کوتو»^۲ در «کاستاریکا»، ما مجبور شدیم ۹۶ کیلومتر راه را در یک روز با لندرور طی کنیم. در طی راه بارها مجبور شدیم سنگ‌های بزرگ را از جلوی خودرو کنار زنیم یا لندرور را از دست‌اندازها بیرون بکشیم و پیچ‌های زیاد راه را با احتیاط تمام بگذرانیم. اما سرانجام به کمک همین لندرور به منطقه مورد نظر رسیدیم. «بویو»^۳ - راهنمای دو رگه ما - به مدت یک ساعت در جلوی ما حرکت می‌کرد و راه را از جانوران جنگلی خطرناک پاک می‌نمود. اگر دقت نظر او نبود، نزدیک بود دو بار در تار عنکوب‌های وحشتناکی که نیش‌شان زهرآلود است و اصلاً به ذهن‌تان هم خطور نمی‌کند، گرفتار شویم.

بالاخره به دو گوی بسیار بزرگ رسیدیم که ارتفاع‌شان از من هم بلندتر بودند و در میان جنگل دست نخورده‌ای قرار گرفته بودند. این موضوع برای من خیلی مهم بود که گوی‌های سنگی‌ای که می‌دیدم در اعماق جنگل قرار داشتند. آن طور که می‌گویند قدمت این سنگ‌ها به چند صد سال می‌رسد اما کسی که به جنگل می‌رود و آن‌ها را از نزدیک می‌بیند، متوجه می‌شود این توضیح تا چه اندازه اشتباه است. این جنگل خود در دوران نخستین به وجود آمده است و به نظر من این توپ‌های سنگی قبل از پیدایش و رشد گیاهان در آن جا قرار داده شده‌اند.

امروزه ما به کمک ماشین‌آلات جدید ساختمانی می‌توانیم مجسمه‌هایی مانند «ابوالهول» را جابه‌جا کنیم؛ اما بعید می‌دانم بتوانیم توپ‌های سنگی این چینی را در اعماق جنگل قرار دهیم.

1. Piedraz Blancaz

2. Coto

3. Buhu

کره، شکل آرمانی فضاپیماها □ ۱۸۵

من گوی های سنگی دیگری نیز در «کاستاریکا» مشاهده نمودم. پانزده توپ عظیم سنگی، همگی بر روی یک خط مستقیم در «گولفو دولک»^۱ قرار داشتند. همچنین دوازده گوی دیگر را در نزدیکی دهکده «یوویتا»^۲



۵۳- این توپ سنگی به قطر ۲/۱۶ متر به عنوان یک شیء تزئینی در بیرون یک ساختمان در «سن خوزه» «کاستاریکا» قرار گرفته است.

1. Golgo Dulce

2. Uvita

در شمال «سیرا برونکوآرا»^۱ پیدا نمودم. چهار توپ نیز در حفاری بستر پُر گل و لای رودخانه «اسکوینا»^۲ کشف گردید. دو توپ نیز در جزیره «کامارونال»^۳ و چند توپ سنگی دیگر نیز در قلّه «کوردیلرا برونکوآرا»^۴ که در نزدیکی رودخانه «دیکوییز» می باشد، پیدا شد.

بیشتر این گوی های اسرارآمیز از گرانیت یا گدازه های آتشفشانی تشکیل شده اند. امروزه دیگر نمی توان به طور دقیق مشخص کرد تعداد این توپ ها چه قدر بوده است. بسیاری از این گوی ها، زینت بخش باغ ها، پارک ها و ساختمان های عمومی می باشند.

در یک افسانه کهن گفته شده بود در میان این گوی های سنگی طلا وجود دارد و در نتیجه عده ای خوش باور، بسیاری از آن ها را با چکش و پتک شکسته اند. موضوع عجیب دیگر این است که در نزدیکی محل های قرارگیری این توپ ها، هیچ معدن سنگی ای که از آن برای استخراج و ساخت این گوی ها استفاده شده باشد، وجود ندارد. همچنین هیچ اثری از محل ساخت این گوی های سنگی بر جای نمانده است.

در طی پاک سازی جنگل ها و باتلاق های پایین «کوردیلرا برونکوآرا» در بیابان «ریو دیکوییز»^۵ در سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱، خانم «دوریس ز. استون»^۶ باستان شناس، چند سنگ شکفت انگیز کشف نمود. وی گزارش کاملی درباره آن ها تهیه نمود که با این جمله آغاز می گردد:

«گوی های «کاستاریکا» باید در ردیف معماهای حل نشده آثار باقی مانده از انسان های اولیه قرار گیرند.»

واقعیت اینست که ما نمی دانیم سازندگان این گوی های سنگی چه

1. Sierra Brunquera

2. Esquina

3. Camarnal

4. Cordillera Brunquera

5. Rio Diquis

6. Doris Z. Ston



۵۴ - صفحه گردی از جنس سنگی سخت که متعلق به مراسم آیینی «آزتک»ها بوده است.
خدای خورشید یا تصویری الهراق آمیز از لن آوری فضایی‌ها؟

کسانی بوده‌اند و آنها را با چه ابزار و وسایلی ساخته‌اند و اصلاً این
توپ‌ها را به چه دلیلی از سنگ‌های گرانیتی تراشیده‌اند و آنها در چه

زمانی ساخته شده‌اند. آن چه که باستان شناسان دربارهٔ این گوی‌های سرخپوستان یا توپ‌های آسمانی می‌گویند نیز به قول بومیان یک حدس پیش پا افتاده است. در افسانه‌ای محلی آمده که هر کدام از این توپ‌ها، نماد یک خورشید است. این تعبیر منطقی می‌نماید اما باستان شناسان آن را رد می‌نمایند و استدلال می‌کنند در همهٔ دوران‌ها در این مناطق برای نشان دادن خورشیدها از یک کرهٔ طلایی یا چرخ یا حلقه استفاده می‌شده و نشان دادن خورشید با گوی در بین «اینکا»ها و «مایا»ها و «آزتک»ها هرگز مرسوم نبوده است.



آن چه مشخص است اینست که این توپ‌های سنگی نمی‌توانسته‌اند بدون وسایل پشرفته سنگراشی، ساخته شده باشند. آنها بسیار ظریف و کاملاً کروی ساخته شده و سطح آنها بسیار صاف و صیقلی می‌باشد. باستان شناسانی که بر روی این توپ‌های «کاستاریکا» پژوهش نموده‌اند، تأیید می‌کنند که قطر هیچ کدام از آنها کوچک‌ترین خطایی ندارد و آنها کاملاً کروی می‌باشند. این موضوع ثابت می‌کند سازندگان این توپ‌های سنگی دارای دانش هندسه و وسایل تخصصی سنگراشی بوده‌اند.

اگر فرض کنیم این سنگراشان نیمی از سنگ اولیه و دست نخورده را درون زمین قرار داده‌اند و بر روی نیمه بیرون مانده دیگر کار می‌کردند، باز هم ناصافی‌ها و بی‌دقتی‌هایی به وجود می‌آمده است؛ زیرا نمی‌توانسته‌اند قطر نیمه روی و نیمه زیرین این کره‌ها را دقیقاً یک اندازه درآورند. بنا بر این امکان ندارد مردمان اولیه این گوی‌ها را با ابزارهای ابتدایی خود ساخته باشند. در ضمن قطعه سنگ‌های تراش نخورده نیز باید از مکانی بسیار دور به محل استقرار فعلی آنها آورده شده باشند؛ زیرا هیچ معدن سنگی‌ای در نزدیکی آنها وجود ندارد و تنها معدن سنگی موجود، کیلومترها با محل قرارگیری گوی‌ها فاصله دارد. این سنگ‌های تراش نخورده نیز خود باید از تخته سنگ‌های عظیم، برش خورده یاکنده شده باشند. در نتیجه به نظر من کارگران بسیاری در مدتی طولانی با ابزاری پشرفته، به این کار مشغول بوده‌اند.

تازه اگر همه این مسایل حل شود باز هم این مشکل باقی است که چگونه این توپ‌های عظیم و سنگین را در مکان‌هایی خاص مانند قله کوه‌ها قرار داده‌اند؟ باستان شناسان توضیحاتی می‌دهند که آن قدر غیرمنطقی و خنده‌دار است که فقط برای کتاب‌های راهنمای گردشگران

مناسب است و بس. آنان می‌گویند این گوی‌های سنگین و بزرگ تا ساحل رودخانه غلتانده شده‌اند! با این که این دیدگاه بسیار خنده‌دار است اما اگر معما حل می‌شود، آن را می‌پذیرفتم. آن‌ها اصلاً دقت نمی‌کنند که این توپ‌ها به راحتی در گل و لای بستر رودخانه گیر می‌کنند و به کف بستر آن می‌چسبند. سال‌هاست که بستر رودخانه چنین است و هرگز نمی‌توانسته به گونه‌ای دیگر باشد.

در فاصله بین کوه‌های گرانی که احتمالاً سنگ‌های تراش نخورده از آن جا آورده شده‌اند و ساحل رودخانه «دیکویز» که گوی‌های سنگی در آن جا قرار گرفته‌اند، جنگلی انبوه و بزرگ و طولانی قرار گرفته است. برای طی کردن این فاصله به این دوری نیاز به کامیون‌های سنگین و جرثقیل‌هایی بوده است. تازه سه رودخانه کوچک نیز در بین راه وجود دارند که می‌توان پذیرفت گوی‌ها را به کمک کلک‌هایی به طور شناور از روی آن گذرانده‌اند، اما مشکل هنوز باقی است چون بسیاری از این توپ‌ها در فواصل دوری از رودخانه «دیکویز» قرار گرفته‌اند و احتمالاً سازندگان اولیه، آن‌ها را با جارو به آن جاها برده‌اند!

من متوجه شده‌ام هر زمان باستان‌شناسان توضیحی در مورد ناوگان حمل و نقل عظیم و شاهکار دوران نخستین نداشته‌اند، به فرضیه غلتاندن روی آورده‌اند! اما کافیست یک نفر این توپ‌های عظیم را بر فراز قله‌های کوه‌ها مشاهده کند تا به مسخره بودن فرضیات آنان پی ببرد.

یک متخصص برای من توضیح داده است که برای ساخت یک گوی سنگی ۱۶ تنی، به حداقل ۲۴ تن سنگ یک پارچه تراش نخورده نیاز می‌باشد. با توجه به تعداد بسیار زیاد این توپ‌ها، نمی‌توان به آسانی مقدار سنگ تراش نخورده که می‌بایست به محل‌های ساخت‌شان حمل نمود را محاسبه کرد.

من این توپ‌های سنگی عجیب را از نزدیک بررسی نموده‌ام و به اسرارآمیز بودن آنها پی برده‌ام و سعی می‌کنم پاسخی برای معمای آنها بیابم؛ اما وقتی از مردم «کاستاریکا» در مورد محل و هدف ساخت این توپ‌ها سؤال می‌کنم، آنان با سکوت و بدگمانی به من نگاه می‌کنند.

با این که مبلغان مذهبی میسعی و روشنفکران بسیاری به این کشور سفر نموده‌اند و کمک‌های دائمی اقتصادی دنیای غرب به آن جا همچنان ادامه دارد، اما مردمانش هنوز مانند گذشتگان خود خرافه‌پرست و سنت‌گرا می‌باشند.

از دو باستان‌شناس موزه ملی «سن خوزه» درباره این توپ‌ها سؤال کردم، اما آنان پاسخ دادند شاید ساختن این گوی‌ها در ارتباط با پرستش یک ستاره یا برای نمایش یک تقویم و یا مربوط به یک مذهب یا نمادهای جادویی خاصی باشد. من از آنها فوراً دور شدم زیرا توضیحات آنها اصلاً قانع‌کننده نبود. اما بالاخره می‌بایست راز این توپ‌ها که بیان کردنش برای مردم ممنوع بود و باستان‌شناسان نیز نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند کمکی بکنند را کشف کنم. به این دلیل سعی کردم به سراغ سرخپوستان بروم.

با تجربیات قبلی‌ای که از آشنایی با ملت‌های مختلف داشتم، حس می‌کردم هرگاه با «کاستاریکایی»ها در مورد گوی‌ها صحبت می‌کنم، آنها از چیزی می‌ترسند. با این وصف وقتی می‌دیدم مردم فقیر آن جا برای به دست آوردن یک سانتیم چه قدر زحمت می‌کشند اما حاضر نمی‌شوند حتی با گرفتن مقدار زیادی پول مرا به پرتگاه‌هایی که ۵۵۰ متر ارتفاع دارند و سه گوی سنگی بر فراز آن قرار گرفته‌اند، ببرند، بسیار تعجب می‌نمودم. البته «بوبو» استثنا بود.

یک مرد «آلمانی» که بیش از چهل سال است پانسیون «آنا» را در «سن

خوزه» اداره می‌کند، تنها کسی است که اطلاعات زیادی درباره گوی‌های سنگی جمع کرده است. او عکس‌های بسیاری را به من نشان داد و طوری وانمود می‌کرد که انگار گنج مدفونی را به من نشان می‌دهد. حتی طرح‌هایی درباره طرز قرار گرفتن تعدادی از این توپ‌های سنگی نیز نشانم داد اما حاضر نشد محل قرارگیری آنها را به من بگوید. هر بار از او سؤالی درباره توپ‌های سنگی می‌نمودم، پاسخ می‌داد:

«نه! لطفاً در این مورد سؤالی نفرمایید!»

با این که تا زمان ورودم به «کاستاریکا» هیچ شناختی از این توپ‌های سنگی نداشتم، اما در مدت اقامتم متوجه شدم رازی در ورای این گوی‌ها وجود دارد. متأسفانه من نتوانستم معمای آنها را حل کنم اما این فکر در من پیدا شد که این گوی‌های ما قبل تاریخ، و نقش‌های کره‌ها و دایره‌ها بر روی دیوارهای غارها و سنگ کشیده‌ها، مطمئناً مرتبط با موجودات هوشمند بیگانه‌ای هستند که با یک سفینه گوی مانند به سیاره ما آمده‌اند. آنها قرن‌ها قبل همان طور که ما امروز می‌دانیم، می‌دانستند کره مناسب‌ترین شکل برای سفینه‌های فضایی است.

روزی در آینده نزدیک، بازگشت به ستارگان به وسیله سفینه‌های فضایی کروی شکل آغاز خواهد گردید؛ زیرا کره، شکل آرمانی فضاپیماهاست.

فصل ششم

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست

من قسمتی از کتاب قبلم «ارابه‌های خدایان؟» را به این مسئله اختصاص دادم که برای فرار از رشد بی‌رویه و انفجارگونه جمعیت باید از سیاره‌مان به سرزمینی آسمانی مهاجرت کنیم. اما در آخر، قبل از آن که دست نوشته‌ام را برای چاپ به ناشر بدهم، آن قسمت را حذف نمودم؛ زیرا نمی‌خواستم خوانندگان کتابم را با مطرح کردن چنین دیدگاه‌هایی، وحشت‌زده بنمایم. اما سرانجام به خودم جرأت دادم و بخش حذف شده را برگرداندم تا چاپ شود.

در همین دوران، آزمایش‌هایی از طرف دانشمندان «روسیه» و «آمریکا» انجام گرفت که هدف نهایی آن، همین مهاجرت به سیاره‌ای دیگر بود. انگار تخیل علمی دیروز به حقیقت فردا تبدیل شده بود.

«کارل ساگان» استاد دانشگاه «هاروارد» و پرفسور «دمتری مارتینف»^۱ محقق پژوهشکده «استرنبرگ» در «مسکو»، در حال آزمایش و تحقیق بر

1. Dmitri Martinov .

روی این طرح می‌باشند. آن‌ها می‌خواهند زهره را به تسلط انسان در آورند. فاصله زهره تا زمین در نزدیک‌ترین وضعیت ۴۲۰۰۰۰۰۰ کیلومتر و در دورترین موقعیت ۲۵۸۰۰۰۰۰۰ کیلومتر می‌باشد.

برای انجام پژوهش‌های آزمایشگاهی، ماهواره جوئنج «روسی» «زهره»^۱ و «مارینر»^۲ «آمریکایی» به طرف زهره پرتاب شدند تا گزارش‌های اکتشافی و شناسایی خود را ارسال نمایند. در ششم جون سال ۱۹۶۹، خیزگزاری «تاس»^۳ اعلام نمود دمای سطح زهره بین ۴۰۰ تا ۵۳۰ درجه سانتی‌گراد می‌باشد. این خبر با گزارشی که ماهواره «مارینر»^۵ «آمریکایی» در ۱۹۶۷ داده بود و اعلام کرده بود دمای سطح زهره ۴۸۰ درجه سانتی‌گراد و فشار جو آن بین ۵۰ تا ۷۰ می‌باشد، همخوانی کامل داشت. «روس»‌ها همچنین توانستند اطلاعات جالب‌تری به وسیله ارسال ماهواره جوئنج به سطح زهره به دست آورند. بر طبق گزارش آن‌ها، جو زهره دارای ۹۳٪ تا ۹۷٪ دی‌اکسید کربن، ۲٪ تا ۵٪ نیتروژن و تنها ۰/۲٪ اکسیژن می‌باشد. همچنین در فشار یک جو، تنها ۴ تا ۱۱ میلی‌گرم آب در هر لیتر وجود دارد.

این اطلاعات، پایه‌های خوبی برای تحقیقات بعدی بودند و دو دانشمند «ساگان» و «مارتینف» طرح‌هایی برای به وجود آوردن زندگی زیستی بر روی این سیاره ارائه دادند. «کارل ساگان» نظریات خود را در نشریه علمی «دانش» که مجله‌ای معتبر می‌باشد و تمامی گزارش‌هایش از نظر علمی به اثبات رسیده‌اند، مطرح نمود. او می‌گوید در آینده‌ای نزدیک که می‌تواند چند دهه دیگر باشد، سفینه‌هایی فضایی با چندین هزار تن جلبک آبی به سوی جو زهره پرتاب خواهند شد و همه این محموله

1. Venua

2. Mariner

3. TASS

بزرگ را بر روی سطح آن تخلیه خواهند نمود. ویژگی اصلی این جلبک‌های آبی آنست که می‌توانند حتی در درجه حرارت‌های بالا نیز به زندگی خود ادامه دهند و در نتیجه به کمک سوخت و ساز خود از مقدار زیاد دی‌اکسید کربن در سطح زهره می‌کاهند. با کاهش دی‌اکسید کربن، درجه حرارت زهره نیز به تدریج کاهش می‌یابد و به زیر ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسد. در نتیجه جلبک‌های آبی همان واکنش‌های شیمیایی‌ای که روزی بر روی زمین به وجود آوردند را بر روی زهره ایجاد می‌کنند. به کمک نور و مقداری آب، قسمتی از دی‌اکسید کربن به اکسیژن تبدیل می‌شود و در کنار کاهش درجه حرارت سطح زهره توسط جلبک‌های آبی، باران‌های سیل‌آسایی بر آن فرو می‌ریزند و در نتیجه به کمک نور، اکسیژن و آب، شرایط زیست محیطی لازم برای آغاز حیات اولیه در زهره به وجود می‌آید.

دانشمندانی که در فکر مهاجرت انسان به زهره می‌باشند، از هم اکنون به فکر محافظت و ایجاد امنیت زیستی برای این موجود ظریف می‌باشند. به همین منظور مرحله دوم این طرح، از بین بردن اندامگان‌های بسیار ریزی که برای سرور آفریدگان خطرناک می‌باشند، با روش پاشیدن مواد شیمیایی سمی بر سطح زهره می‌باشد.

مشخص است به اجرا در آمدن این طرح عظیم را فقط نسل‌های بسیار دور آینده می‌توانند بینند؛ زیرا اگر چه پیشرفت‌های فن‌آوری نوین ممکن است راه‌های اجرایی این طرح را سرعت بخشند اما تغییر وضعیت جوئی و زیستی این دنیای جدید به دوره‌ای از زمان نیاز دارد. دانشمندان امروزی می‌گویند هزار سال بعد، نخستین سفینه فضایی با مسافران زمینی به زهره سفر خواهد کرد.

فن‌آوری، ما را لوس و ناز پرورده می‌کند. در ۲۰ جولای سال ۱۹۶۹

در ساعت سه و پنجاه و شش دقیقه و بیست ثانیه به وقت اروپای مرکزی، صدها میلیون نفر شاهد قدم گذاشتن نخستین انسان‌ها، «نیل آلدن آرمسترانگ»^۱ و «ادوین ا. آلدین»^۲ بر روی کره ماه بودند. این شگفت‌آورترین کار در طول پژوهش‌های فضایی تا آن زمان بود و بسیاری از مردم جهان را متحیر ساخت. اما در همان دوران که بسیاری کنجکاوانه سفر خسته‌کننده به کره ماه را پیگیری می‌نمودند، مدت‌ها بود که دانشمندان مشغول پرتاب ماهواره‌های اکتشافی و شناسایی به مریخ و زهره بودند و حتی در حال بررسی فرضیه مهاجرت انسان‌ها به سیاره خواهر زمین - زهره - بودند. دقیقاً همان‌طور که شناسایی کره ماه با سفینه‌های فضایی بدون سرنشین آغاز گردید، نخستین سفینه‌های فضایی اکتشافی بدون سرنشین به سوی زهره پرواز نمودند. در روز ۱۸ می ۱۹۶۹ خبرگزاری «مسکو» گزارش داد ماهواره جوئنج «زهره ۵» به وزن ۱/۰۲۵ تَن پس از ۱۳۰ روز و طی کردن مسافت ۲۵۱۴۱۰۰۰۰ کیلومتر سفر خود را با موفقیت به انجام رسانده است. این ماهواره وقتی در فاصله ۵۰۰۰۰ کیلومتری زهره قرار گرفت، بر طبق دستور ایستگاه زمینی، خلاقی شیشه‌ای را که حاوی وسایل زیادی بود با چتر نجات به طرف زهره فرستاد. بر طبق گزارش خبرگزاری «تاس» این چتر نجات پس از ۵۳ دقیقه به سطح سیاره رسید.

فاصله زهره تا زمین بستگی به محل قرارگیری آن در مدارش دارد و بین ۴۲۰۰۰۰۰۰ تا ۲۵۸۰۰۰۰۰۰ کیلومتر در حال تغییر می‌باشد. البته ماهواره جوئنج «روس»‌ها در زمان نزدیک‌ترین وضعیت زهره نسبت به زمین پرتاب نشد. شاید این موضوع کمی عجیب به نظر برسد اما باید بگویم ماهواره جوئنج فرستاده شده به زهره برای همه مأموریت‌های

1. Neil Alden Armstrong

2. Edwin E. Aldrin

فضایی به دیگر سیارات نیز مناسب است. علت این کار آنان این بود که باید مصرف سوخت مورد نیاز ماهواره به حداقل می‌رسید و اگر ماهواره را از نزدیک‌ترین وضعیت به طرف زهره پرتاب می‌کردند، آن گاه به سرعت اولیه‌ای معادل ۳۲ کیلومتر در ثانیه نیاز بود که در این صورت سوخت بسیار زیادی مصرف می‌گردید. متخصصان پرتابه‌ها ترجیح دادند از گردش زهره و زمین به دور خود و در مدار خود به دور خورشید، حداکثر استفاده را بکنند و برای کاهش مصرف سوخت، میری را که شش بار طولانی‌تر از مسیر نزدیک‌ترین وضعیت زهره و زمین نسبت به یکدیگر بود انتخاب کردند، اما در عوض به سرعت اولیه‌ای معادل ۱۱/۵ کیلومتر در ثانیه نیاز بود که در نتیجه، سوخت بسیار کمتری مصرف گردید.

آیا این پژوهش‌ها برای رسیدن به آرمان شهری واقعی است؟ پژوهش‌های علمی اولیه‌ای برای رسیدن به چنین سرعت‌هایی که حتی در اندیشه نویسندگان داستان‌های علمی-تخیلی نیز نمی‌گنجد، آغاز گشته است.

در سال ۱۹۶۹ پرفور «هانس لاون»^۱، مدیر پژوهشکده وراثت‌شناسی دانشگاه «ماینز»^۲ در گزارشی اعلام نمود می‌تواند میلیون‌ها حشره موزی‌ای که برای سلامتی انسان‌ها، حیوانات و گیاهان خطرناک هستند را بدون استفاده از حشره‌کش‌ها و مواد شیمیایی خطرناکی که امروزه آن‌ها و تخم‌های‌شان را از بین می‌برند، نابود سازد. وی در سال ۱۹۶۷ نتایج تحقیقات خود را بر روی پشه‌های ریز مزاحم در «برومزه»^۳ در «اوکپو»^۴ آزمایش کرده بود و توانسته بود چند ماه ساکنان

1. Hans Laven

2. Mainz

3. Brumese

4. Okpo

شهر «برومزه» را از مزاحمت این پشه‌ها راحت سازد. «لاون» پس از سال‌ها تحقیقات در آزمایشگاهی در «ماینز» دریافته بود بین پشه‌های نژادهای مختلف یک ناسازگاری و ناهمسازی طبیعی وجود دارد. وی متوجه شده بود پشه‌های شمال «آلمان» تمایل به جفت‌گیری با بعضی پشه‌های «شوابن»^۱ را دارند؛ اما نوزادانی که از این آمیزش به دنیا می‌آیند، زنده نمی‌مانند. بنابراین بین پشه‌های شهرهای مختلف «آلمان» یک ناسازگاری طبیعی وجود دارد. وی نتیجه‌گیری کرد که این ناسازگاری بین پشه‌های قاره‌های مختلف نیز وجود دارد و مطمئناً نوزادان این جفت‌گیری‌ها هرگز زنده نمی‌مانند. بدین ترتیب وی پشه‌هایی از نژاد «کالیفرنایی» و نژاد «فرانسوی» را جداگانه پرورش داد و آنها را در «اوکپو» رها ساخت. به زودی مشخص شد نرهای این پشه‌های آزمایشگاهی «ماینز» از نرهای «برومزه» قوی‌ترند و ماده‌ها با آنها جفت‌گیری می‌کنند اما همان‌طور که پیش‌بینی نموده بود، نوزادان آنها همگی می‌مردند. علت این موضوع تفاوت تعداد کروموزوم‌های این دو نژاد مختلف پشه بود. مزیت این روش از بین بردن پشه‌های مزاحم در اینست که دیگر خطر آلودگی مواد غذایی و گیاهان را که به وسیله حشره‌کش‌های سمی به وجود می‌آید، در بر ندارد.

پرفسور «لاون» پژوهش‌های خود را بر اساس یافته‌های جدید دانش وراثت‌شناسی ادامه داد. وی به پشه‌های نر، حدود ۴۰۰۰ پرتو اشعه ایکس تاباند و توانست بدون آن که در اندامگان این حشرات اختلال ایجاد کند، زنجیره کروموزوم‌های حاوی عوامل وراثتی آنها را از بین ببرد. در نتیجه دگرگون شدن کروموزوم‌ها، رمزهای وراثتی نیز تغییر

1. Schwaben

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست ■ ۱۹۹

کردند و حافظه برنامه‌ریزی شده‌شان از بین رفت. این حشرات که هنوز می‌توانستند جفت‌گیری نمایند، نوزادانی به وجود آوردند که به تدریج از تعدادشان کم می‌شد و اندام‌شان کوچک‌تر می‌گردید و در نتیجه کم‌کم رو به نابودی بودند. این دگرگونی خود به عوامل وراثتی تبدیل شد و به نسل‌های رو به کاهش بعدی انتقال می‌یافت. «لاون» در این مورد گفت:

«این دگرگونی دیگر قابل درمان نمی‌باشد؛ زیرا خود به عاملی وراثتی تبدیل شده است.»

«لاون» مدتی کوتاه پس از انجام آزمایش‌های خود اعلام نمود این روش را برای از بین بردن حشرات موذی دیگر نیز می‌توان به کار برد. وی حتی ادعا نمود موش‌ها را می‌توان به این روش در گوشه و کنار دنیا از بین برد.

امکانات گسترده‌ای که در اثر تغییر دادن رمزهای وراثتی ایجاد می‌گردند، خواب و خیال نیست. ما در مورد واقعیت‌های علمی صحبت می‌کنیم. البته در بین دیروز و فردا، دره ژرف امروز وجود دارد که آن هم خواهد گذشت. باید امیدوار باشیم بیشتر موضوعاتی که در گذشته‌های دور کشف شده را بتوانیم دوباره کشف کنیم.

روزی به کمک دانش و فن‌آوری نوین، اندامگان انسانی را می‌سازند که برای سفرهای فضایی بسیار مناسب است و هرگز بیمار نمی‌شود و مسئولیت‌ها و فشارهای وارده بر او، رفتار وی را مختل نمی‌کند.

دانش پزشکی حدود بیست سال است که پیوند اندام‌های مختلف بدن را آغاز کرده است. البته زمانی که نخستین پیوند قلب انجام گرفت، موج مخالفت‌ها و اعترافات به این جراحی‌های مهم علمی آغاز گشت. اما به تدریج با پیوند قسمت‌هایی از پوست در سال ۱۹۴۰، پیوند استخوان‌ها در سال ۱۹۴۸ و پیوند کلیه در ۱۹۵۰، از شدت این مخالفت‌ها کاسته

گردید. در ۱۹۵۴ پیوند اندام‌های حرکتی - دست و پا - در یک سگ با موفقیت انجام شد. در سال ۱۹۵۵ ربه یک نفر را به شخص دیگری پیوند زدند. در سال ۱۹۶۹ پزشکان پیوند خطرناک کبد را انجام دادند. تا امروز پیوندهای موفقیت‌آمیز اندام‌های دیگر نیز انجام گرفته‌اند.

تنها پیوندی که باعث اعتراض‌ها و مخالفت‌های بسیار زیادی در رسانه‌های دنیا گردید، پیوند قلب بود. شاید علت آن همه بحث‌ها این بود که قلب فقط عمل رساندن خون به دیگر اندام‌ها را انجام نمی‌دهد بلکه احساسات و عواطف انسان‌ها نیز در آن قرار گرفته است. بسیار عجیب است انسانی که این چنین به زندگی چسبیده است و از مرگ گریزان می‌باشد، از این پیشرفت‌های دانش پزشکی، استقبال نکرده است. اما هنوز دورنمای زندگی دوباره‌ای که با پیوند اعضای بدن به واقعیت می‌پیوندد، بسیار با اهمیت است. گروه‌های جراحی بسیاری وجود دارند که به محض کشف دارویی که بتواند از دفع عضو پیوند خورده توسط بدن پیوند گیرنده، جلوگیری کند، پیوند اعضا را مانند عمل آپاندیس به راحتی انجام می‌دهند. البته لازم به ذکر است مسئله دفع عضو پیوند خورده در صورتی مطرح است که این عضو جدید خود باعث ایجاد مشکلاتی نگردد.

زمانی که برای نجات جان بیماری لازم است پیوند اعضاء انجام گیرد، ما باید تعصبات نژادی و خرافه‌های سنتی را کنار بگذاریم. در آینده‌ای نزدیک بانک اعضا به وجود خواهد آمد و پیوندگیرندگان می‌توانند عضو مورد نیاز خود را از آن جا دریافت کنند. کار این بانک دقیقاً شبیه بانک خون می‌باشد که در همه بیمارستان‌های دنیا وجود دارد. چرا هیچ کس به وجود بانک‌های خون اعتراض نمی‌کند؟ زیرا خون، عصاره زندگی آدمی است و اسرارآمیزتر از پمپ قلب می‌باشد.

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست ■ ۲۰۱

چرا نباید انسان‌هایی که مرگ‌شان نزدیک است یا بستگان کسانی که مرگ مغزی نموده‌اند، اعضای این انسان‌ها را مانند کسانی که خون خود را داوطلبانه به بیماران می‌دهند، به بانک اعضاء هدیه کنند؟

به نظر من پیوند اعضاء تنها یک عمل موقت است تا بتوانیم امروزه که راه دیگری وجود ندارد، جان انسان‌های بیمار را نجات دهیم. اگر دانشمندان بتوانند برنامه بازسازی یا دوباره سازی اندام‌ها را در جفت ماریچ دی. ان. ای. هسته سلول‌های اعضای از کار افتاده اجرا کنند، آن‌گاه به زودی روش‌های وحشتناک و خشن امروزی کنار گذاشته و فراموش می‌شوند. در این زمینه دانشمند «روسی»^۱ و «پالیشایف»^۱ توانسته قسمتی از پوست سری که از بین رفته بود را به وسیله باقیمانده آن، بازسازی نماید. وی همچنین موفق شده است بعضی اندام‌های قطع شده را دوباره رشد دهد.

سرانجام روزی جراحی بر روی رمزهای وراثتی آغاز می‌گردد. آیا این موضوع خیالی است؟ فکر نمی‌کنم؛ چون خبر دارم دکتر «ته پین لین»^۲ در سال ۱۹۹۶ در «سن فرانسیسکو» توانسته است به تخم موشی که تنها به اندازه یک دهم گلبول قرمز خون است و با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود، تزریقی انجام دهد.

پرفسور «ا. ه. گراول»^۳ مدیر پژوهشکده پرتوزیست‌شناسی و کاربرد پزشکی ایزوتوپ‌ها در دانشگاه «فیلیپس»^۴ در «ماربورگ»^۵ و واپادشناس دکتر «هربرت و. فرانک»^۶ پیش‌بینی‌هایی را درباره پیشرفت علم پزشکی تا سال ۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ در مجله «پزشک آلمان» منتشر کرده‌اند که چنین است:

1. L. V. Poleschayev

2. Teh Ping Lin

3. F. H. Graul

4. Philips

5. Marburg

6. Herbert W. Franke

۲۰۲ • خدایان آن سوی فضا

«پیش‌بینی تا سال ۱۹۸۵:

مهارت کامل در عمل پیوند اعضاء و از بین بردن واکنش‌های پسرزنی اعضاء پیوندخورده توسط سیستم دفاعی بدن فرد پیوند گیرنده. استفاده فراوان از اندام‌ها و سیستم‌های زیستی مصنوعی ساخته شده از پلاستیک یا وسایل الکترونیکی به کمک واپادانس. پیشرفت‌های بسیار در زمینه بازسازی و دوباره‌سازی اندام‌ها و در نتیجه افزایش عمر متوسط انسان‌ها به هشتاد و پنج سال. افزایش سن به طور مطلوبی ادامه می‌یابد و روند تدریجی پیری از نظر جسمی و روحی کند می‌گردد. نخستین نتایج مثبت در زمینه ایجاد زندگی مصنوعی کسب می‌گردد. زیست پزشکی الکترونیکی کمک‌های ارزنده‌ای به دانش پزشکی می‌کند. به طور مثال: ساخت اندام‌های مصنوعی الکترونیکی، جهت یاب برای ناینایان، اندام‌های حرکتی با وسایل خدماتی و خیلی چیزهای دیگر.»

«پیش‌بینی تا سال ۲۰۰۰:

منجمد ساختن انسان‌ها برای چندین ساعت و روز. مشخص کردن جنسیت نوزاد قبل از تولد. امکان پیوند همه اندام‌ها. اصلاح نقص‌های موروثی. دستکاری عوامل وراثتی دائمی حیوانات و گیاهان. ایجاد گونه مصنوعی حیات اولیه. استفاده از اشعه ایکس و گاما و پرتوهای لیزر. محافظت فراگیر زیستی در مقابل بیماری‌ها. استفاده فراوان و همه‌گیر از روش‌های تخصصی واپادشناسی و اندام‌های مصنوعی.

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست ■ ۲۰۳

بازسازی اندام‌ها توسط تحریک الکتریکی مغز.
تولید داروهای کنترل‌کننده حالت‌های هیجانی انسان و ساخت
مکمل‌های شیمیایی برای رشد حافظه و توانایی یادگیری.^۱
به نظر من هوشمندان بیگانه قادر بودند تمامی این کارها را در
گذشته‌های بسیار دور انجام دهند.

من فکر می‌کنم خدایان (فضانوردان) همه این دانش‌ها را وقتی به
بازدید زمین آمدند همراه خود آوردند.
من معتقدم تمامی اکتشافاتی که در آینده انجام می‌گیرند، در قسمتی از
حافظه انسان که به یاد نمی‌آید، قرار داده شده و منتظر است تا دوباره
کشف گردد.

آزمایش‌هایی که «دیوید ا. برسلر»^۱ استاد دانشگاه «لس‌آنجلس» و
«مورتون ادوارد بترمنز»^۲ استاد دانشکده «براین مار»^۳ در «پنسیلوانیا»
انجام داده‌اند، گامی به سوی همین فرضیه است. آنان سلول‌های مغزی
اضافه‌ای را درون بدن یک ماهی قرار دادند. به زودی مشخص شد این
ماهی دارای هوش بیشتری نسبت به هموعانش می‌باشد. بیمارستان
«کلیولند»^۴ «آمریکا» در حال انجام آزمایش‌هایی برای قرار دادن مغز
میمون در بدن یک سگ می‌باشد.

چرا کاهنان «مایا»ها قلب زندانیان را وقتی هنوز زنده بودند، از بدن
آنها بیرون می‌کشیدند؟

چرا آدم‌خوارها معتقد بودند وقتی گوشت قربانیان خود را می‌خورند،
صاحب قدرت و هوش آنان می‌شوند؟

چرا در افسانه‌ای مربوط به دوران باستان گفته شده بدن، اماتی نزد

1. David E. Brewster

2. Morton Edward Bittermans

3. Bryn Mawr

4. Cleveland



۵۶ - چرا کاهنان «مایا»ها قلب زندانیان زنده را از بدنشان بیرون می‌آوردند؟ آیا این عمل، برداشت اشتباهی از جراحی‌های پیوند اعضا توسط خدایان (فضانوردان) بوده است؟

انسان می‌باشد و هرگاه مالک واقعی آن خواست، باید آن را به او بازگرداند؟

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست @ ۲۰۵

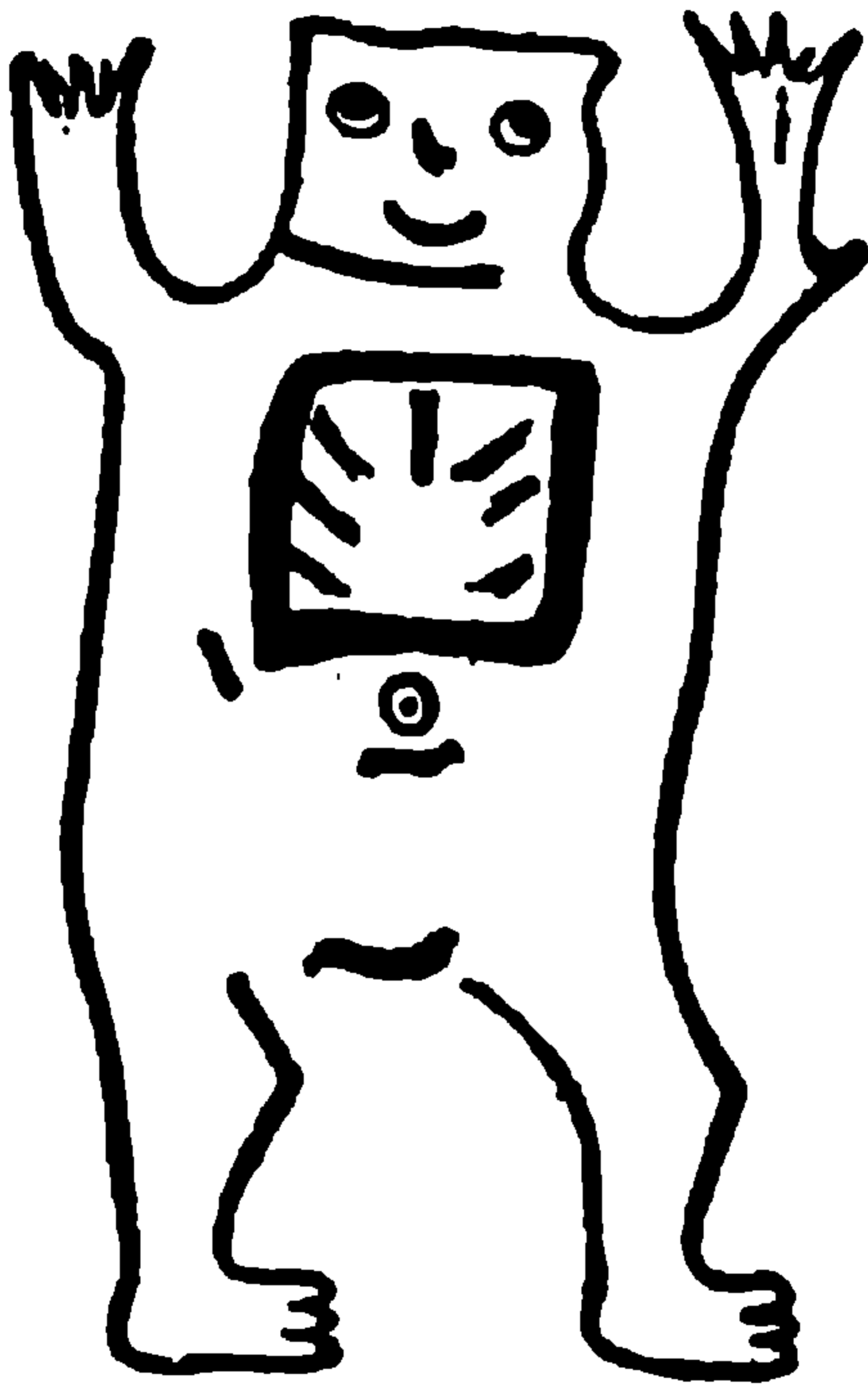
آیا ما باید بپذیریم قربانی کردن انسان‌ها که در طول هزاران سال ادامه داشته، فقط مراسمی آیینی و مذهبی بوده است؟ آیا این کارها، ناشی از برداشت‌های اشتباه انسان‌ها از پیوندهای اعضا، جراحی‌ها و بازسازی‌های سلول‌ها نبوده که از هزاران سال قبل به طور ناقصی برای‌شان به ارث گذاشته شده است؟

اجازه دهید امکان دیگری را بررسی کنیم. استفاده از کامپیوترهای متفکر نیز در تسخیر دوستانه فضا به ما کمک‌های شایانی خواهد نمود؛ زیرا یک کامپیوتر می‌تواند محاسبات پیچیده و شگفت‌انگیزی را در مدت بسیار کوتاهی انجام دهد؛ اما متأسفانه هنوز اطلاعات فراهم شده توسط این کامپیوتر، بسیار ابتدایی و بچگانه می‌باشد.

در حدود ۲۰۰ سال قبل بود که ریاضی‌دان تیزهوش «لئونارد اولر»^۱ عدد π را تا ۶۰۰ رقم بعد از اعشار محاسبه نمود و به خاطر این کار بسیار مشهور گردید. نخستین کامپیوترهای ابتدایی عدد π را تا ۲۰۰۰ رقم پس از اعشار و فقط در چند ثانیه محاسبه نمودند. اما امروزه کامپیوترهای نوین این محاسبه عادی عدد π تا ۱۰۰۰۰۰ رقم پس از اعشار، آن هم فقط در یک میلیاردیم ثانیه انجام می‌دهند.

امروزه مغز کامپیوترها که در واقع هسته مرکزی آن‌ها را تشکیل می‌دهد با حدود یک میلیون واحد حافظه یا به زبان نامفهوم کامپیوتری، یک میلیون «بیت» حافظه کار می‌کند. مغز انسان نیز بسیار شبیه کامپیوتر کار می‌کند و دارای واحدهای حافظه مولکولی، محفظه ذخیره اطلاعات عصبی و پردازش اطلاعات می‌باشد. حتی کودکی که هنوز در گهواره است نیز اطلاعات را به صورت بی‌اختیار در محفظه‌هایی ذخیره می‌کند.

1. Leonhard Euler



۵۷ - نقش‌های وسط این سنگ کشیده که در «توررو موارتو» در «پرو» کشف شده است، شبیه عکس‌های گرفته شده با اشعه ایکس می‌باشد. مفهوم این تصویر تاکنون درک نشده است.

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست ■ ۲۰۷

ما در طول زندگی مان فقط اطلاعاتی را ذخیره می‌کنیم که بدانیم در مواقع لازم به آنها نیاز داریم. البته باید بپذیریم گاهی اوقات این اطلاعات ذخیره شده ما به درستی پردازش نمی‌شوند.

همه ما به خوبی می‌دانیم هسته مرکزی کامپیوتر با دقتی کاملاً متفاوت با ذهن ما کار می‌کند. مغز ما با ۱۵ میلیارد کلید کار می‌کند در صورتی که یک کامپیوتر جدید تنها با ۱۰ میلیارد کلید کار می‌کند و برای نصب عامل‌های اصلی آن بین کلیدها، نیاز به ارتباطات متقاطع می‌باشد. پس چرا کامپیوترها می‌توانند بیار دقیق‌تر و سریع‌تر از مغز ما کار کنند؟ زیرا تقریباً $\frac{9}{10}$ مغز ما همیشه بیکار و دست نخورده باقی می‌ماند اما یک کامپیوتر از همه حافظه‌اش برای پردازش اطلاعات استفاده می‌کند.

واقعاً برتری کامپیوتر در این روزگار، خجالت‌آور است. حتی اگر ما همه ظرفیت مغزمان را به کار بیندازیم باز در یک لحظه نمی‌توان بر روی بیش از یک مسئله تمرکز کنیم در صورتی که کامپیوتر در یک لحظه می‌تواند میلیون‌ها کار مختلف انجام دهد.

امروزه سریع‌ترین ماشین حساب اروپا در پژوهشکده فیزیک پلاسما «گارچینگ»^۱ در نزدیکی «مونخ» ساخته شده است. این ماشین حساب ۱۶/۶ میلیون محاسبه را فقط در یک ثانیه انجام می‌دهد. در داخل این دستگاه الکترونیکی ۷۵۰۰۰۰ ترانزیستور که با کوتاه‌ترین راه یعنی انتشار نوری اطلاعات که از تراشه‌های ترسیمی جازدنی تهیه شده‌اند، با یکدیگر در ارتباط هستند. این امواج الکترومغناطیسی، انتقال اطلاعات با سرعت نور را امکان‌پذیر می‌سازند. متخصصان این شبه کامپیوتر می‌گویند این ماشین حساب در وضعیت عادی کارکرد خود، اطلاعات را

1. Garching

در ۱/۵ میلیاردیم ثانیه انتقال می دهد و در این مدت زمان امواج نوری ۴۶ سانی متر را طی کرده اند.

اما جالبست بدانید جدیدترین کامپیوتر شرکت سهامی «دیتا کنترل»^۱ ۳۶ میلیون محاسبه را در یک ثانیه انجام می دهد و بنابر این سریع ترین ماشین حساب های اروپا در مقابل آن، یک نمونه بسیار قدیمی محسوب می گردند. در عوض «جنرال الکتریک»^۲ کامپیوتر «جی. ای. ۲۳۳»^۳ را ساخته که می تواند ۱۶۵۰۰۰ مسئله را در یک ثانیه حل کند، بنابر این می توان آن را یک کامپیوتر خانگی دانست. البته لازم نیست آن را بخرید زیرا می توانید برای هر ثانیه استفاده از آن، تنها ۴ سنت پردازید.

هر واحد حافظه ذخیره سازی مغناطیسی یک کامپیوتر جدید که می تواند ۲۰۰۰۰۰۰ رقم را نگهداری نماید، یک مترمربع فضا اشغال می کند. در صورتی که هر واحد ذخیره سازی نوارهای مغناطیسی، بیش از ده میلیون بیت اطلاعات را در خود نگهداری می کند. نکته قابل توجه اینست که همه انواع کامپیوترها شاگردان درجه یکی هستند که خودشان، محاسبات شان را کنترل می کنند و هرگز یک اشتباه را دو بار تکرار نمی کنند.

کامپیوترهای امروزی هنوز نیاز به مترجمانی دارند تا زبان و مفاهیم ها را برای آنان قابل درک و شناخت بنمایند. البته پیش بینی شده تا سال ۱۹۸۰ می توانیم با کامپیوترها گفتگوی مستقیم و بی واسطه داشته باشیم. پژوهشگران «آمریکایی» و «انگلیسی» که در عرصه کامپیوتر بسیار جلوتر هستند، سعی می کنند تا با ایجاد نمادهای قابل درک توسط کامپیوتر، امکان گفتگوی مستقیم و دوجانبه را به وجود آورند. با این که بسیاری از

1. Data Control

2. General Electric

3. GE 233

تخیل علمی دیروز، حقیقت فرداست ■ ۲۰۹

تولیدکنندگان کامپیوتر در سطح جهان بر روی این موضوع کار می‌کنند. اما ایجاد زبان واسطه بین انسان و کامپیوتر، برای شرکت «آی. بی. ام.»^۱ که بزرگ‌ترین تولیدکننده کامپیوتر در دنیا می‌باشد، مفهومی دیگر دارد. آن‌ها تلاش می‌کنند زبان میانه‌ای ایجاد کنند که بتواند اطلاعات را بین انسان و کامپیوتر مبادله کند.

فن‌آوری کامپیوتر هنوز در ابتدای راهی است که ما را در آینده‌ای نزدیک به امکانات بزرگی می‌رساند. پژوهش‌های جدید بر روی یک هدف ترسناک کار می‌کنند: واحدهای ذخیره‌سازی زیست‌الکترونیکی. به نظر می‌رسد قرار است اسید نوکلئیک‌ها دارای ویژگی‌های مغناطیسی بشوند. اگر پژوهش‌ها در این زمینه به نتایج خوبی برسند، ثابت خواهد شد آن‌ها ریزترین واحدهای انتقال اطلاعات می‌باشند و در نتیجه واحدهای ذخیره‌سازی اطلاعات کامپیوترهای امروزی که یک اتاق را اشغال می‌کنند، به حجمی در حدود مغز انسان می‌رسند؛ زیرا اندازه واحدهای اطلاعات زیست‌الکترونیکی فقط به اندازه مولکول‌های زنجیره‌ای است. فکر می‌کنم این تحقیقات به زودی به نتایج درخشانی برسند اما می‌ترسم این محاسبه‌گرهای زیست‌الکترونیکی، زمینه رشد ویروس‌ها و باکتری‌ها را دارا باشند.

ما در آینده نزدیک، سفرهای فضایی چند میلیون کیلومتری را در پیش‌روی‌مان داریم و در سرعت‌هایی که انتظار داریم به آن‌ها برسیم، کامپیوتر نقشی فراتر از یک ماشین حساب را داراست. همان‌طور که سازندگان کامپیوتر ادعا می‌کنند روزی کامپیوترهایی که می‌توانند فکر کنند و بر اساس تصمیم خود عمل نمایند، ساخته می‌شوند، پژوهشگران

1. IBM

۲۱۰ ۵ خدایان آن سوی فضا

دانش فضاوردی نیز می‌گویند روزی فرا خواهد رسید که کامپیوترها به تنهایی سفینه‌های فضایی را کنترل و هدایت می‌نمایند.

من خودم فکر نمی‌کنم که نیاکان ما، مطلبی درباره کامپیوتر یا دستگاه‌های محاسباتی الکترونیکی می‌دانسته‌اند اما می‌گویم چون موجودات هوشمند فرازمینی با سفینه‌های فضایی‌ای که دارای دستگاه‌های الکترونیکی پیشرفته‌ای بوده، در گذشته‌های دور به زمین آمده‌اند، بنابراین با این فن‌آوری پیچیده آشنایی داشته‌اند و با توجه به این که ما توسط خدایان (فضانوردان) برنامه‌ریزی شده‌ایم، بنابراین به زودی به همان فن‌آوری سحرآمیز دست خواهیم یافت.

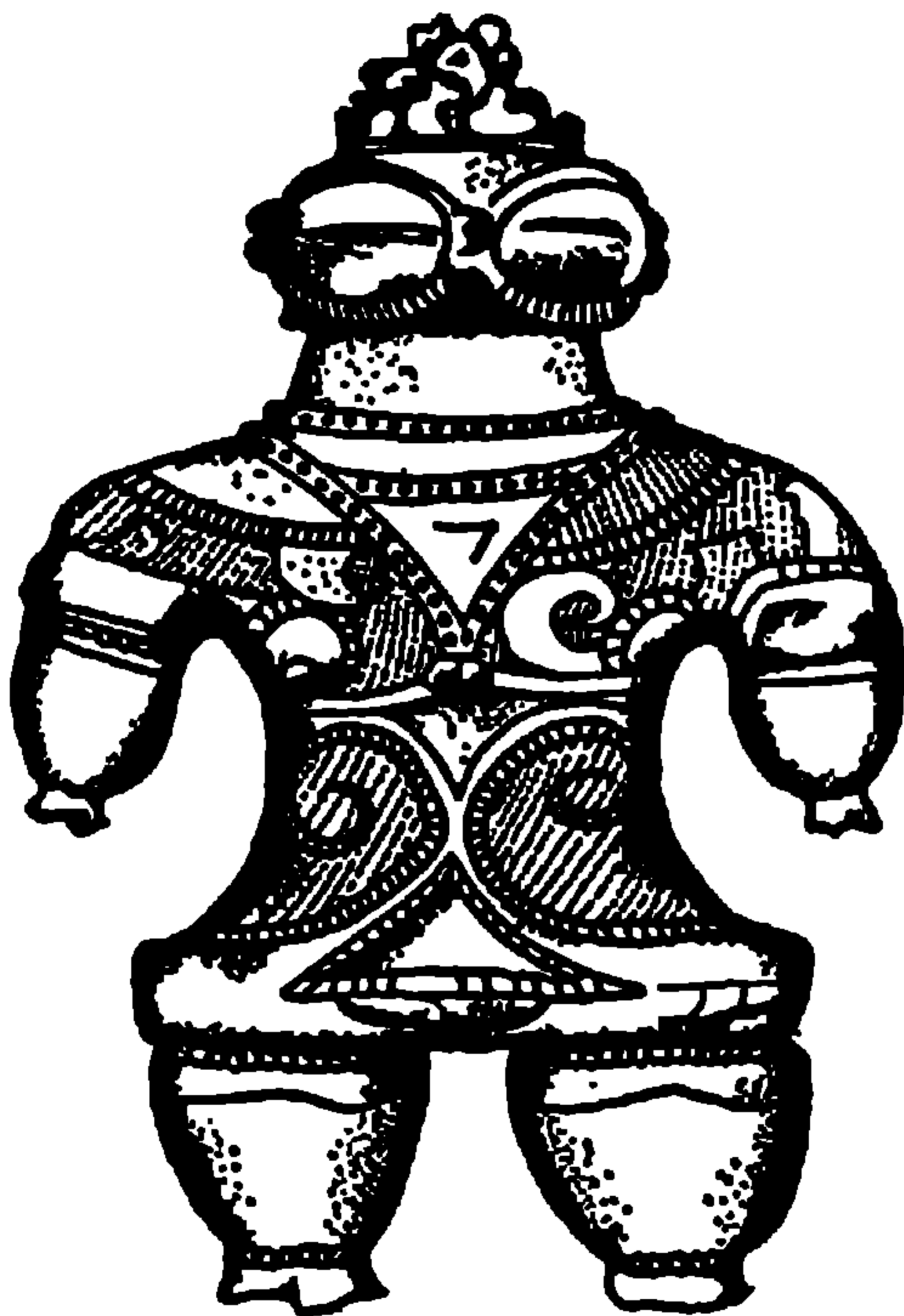
فصل هفتم

گفتمانی در «مسکو»

در روز شنبه ۱۸ می ۱۹۶۸ نویسنده معروف «شوروی»، «الکساندر کازانتزف»^۱ سه مجسمه‌ای که با دقتی خاص درون شیشه‌ای در جلوی پنجره آپارتمانش در «مسکو» قرار داده بود را به من نشان داد. این مجسمه‌ها از جنس برنز و «ژاپنی» بودند و به نظر می‌رسید لباس فضانوردی پوشیده‌اند. بزرگ‌ترین آن‌ها نزدیک ۶۰ سانتی‌متر ارتفاع و حدود ۳ سانتی‌متر قطر داشت. بندهای چسبیده و محکمی از روی شانه‌های این مجسمه‌ها شروع شده و پس از عبور از روی ققه سینه به میان ران‌ها رفته و در بالای باسن به هم قفل شده‌اند. کمربند پهنی نیز با چند پرچ به دور ران‌هایشان بسته شده بود.

لباس‌های همه آنان که تا زانو می‌رسید، دارای برآمدگی‌های جیب‌مانندی بود. کلاه‌خودشان نیز توسط بندها و تسمه‌هایی به بالاتنه‌شان متصل بودند. سوراخ‌های خنده‌داری نیز بر روی آن‌ها وجود

1. Alexander Kassanzer



۵۸ - هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید هینک‌های محافظ برلی، مانند هینک این مجسمه در «ژاپن» استفاده می‌شده است. آیا مجسمه‌ساز، آن را از روی مفهومی که از دیدن فضانوردان در ذهنش نقش بسته، ساخته است؟

داشتند که احتمالاً برای نفس کشیدن یا شنیدن بوده‌اند. من دو سوراخ دیگر نیز در نیمه پایینی سر آنها پیدا کردم.

جذاب‌ترین قسمت این مجسمه‌ها، عینک‌های بزرگی با عدسی‌هایی بود که در یک زاویه نصب شده بودند. من هیچ اسلحه‌ای در دستان آنها ندیدم؛ البته وسیله بسیار کوچکی در مشت دست چپشان قرار داشت که شاید اسلحه باشد. نویسندگان داستان‌های علمی - تخیلی ممکنست آن را بمب لیزری کوچک بنامند.

با کنجکاوی از «کازانزف» سؤال کردم آنها را از کجا آورده است و چه کسی آنها را به او داده است. او دستی به ریشش کشید و گفت:

«آنها را یک همدانشکده‌ای «ژاپنی» در بهار سال ۱۹۳۹، قبل از آغاز جنگ به من داده است. این مجسمه‌ها در طی حفاری‌های جزیره «هاندو»^۱ در «ژاپن» کشف شده‌اند. قدمت‌شان به سال‌ها قبل می‌رسد. این مجسمه‌ها دارای مشخصات واضح و غیرقابل انکاری از فضاوردان می‌باشند؛ اما هیچ کس نمی‌داند هنرمندان «ژاپنی» این طرح‌ها را از کجا آورده‌اند و چرا چنین لباس‌هایی را به تن مجسمه‌های خود کرده‌اند. البته یک موضوع کاملاً روشن است و آن این است که چنین عینک‌های محافظ برفی با این نوع عدسی‌ها هرگز در «ژاپن» باستان وجود نداشته‌اند.»

پس از آن «الکساندر کازانزف» مرا با خود روی لکنته و قدیمی‌اش از خیابان‌های باشکوه و پهن «مسکو» به پژوهشکده «امترنبرگ» دانشگاه «مسکو» برد. او در آن جا وقت ملاقاتی برای من از پرفسور «جوزف ساموئیلوویچ شکلوسکی» مدیر گروه علمی ستاره‌شناسی پرتوی گرفته بود.



۵۹ - این مجسمه نیز متعلق به دوران خیلی کهن «ژاپن» می باشد. مشخص است بندها و جیب های ثابت لباس آن محل های برای نصب تجهیزات بوده است.

دیدن این پژوهشکده که در بخش ۱۳ دانشگاه قرار گرفته، تجربه بسیار جالبی بود. در آن جا مثل کندوی زنبورها، صدا پیچیده بود و دانشجوها مانند لانه مورچه در هم می‌لولیدند. میز تحریر و صندلی‌های تک‌نفره دانشجویی در همه اتاق‌ها به طور نامرتبی پخش شده بودند. دانشجویان از قوطی‌های خالی کنسرو به جای زیرسیگاری استفاده می‌کردند. بر روی دیوارها نقشه‌های بزرگی از ستارگان نصب شده بودند و دانشجویان در مقابل آن‌ها در حال بحث و گفتگو با یکدیگر بودند. در گوشه‌ای از کلاس‌های درس، گروهی درباره یک فرمول ریاضی مجادله می‌کردند. در گوشه‌ای دیگر یک دستگاه پیچیده اندازه‌گیری قرار گرفته بود. انسان بی‌اختیار حس می‌کرد در آن جا گروه‌های تحقیقی در حال پژوهش‌های عمیقی می‌باشند.

در اتاق کار پرفسور «شکلوسکی» نیمه باز بود و از آن بوی خاص کتاب و بایگانی و گرد و غبار به مشام می‌رسید. من متوجه شده‌ام در بیشتر اتاق‌هایی که وسایل و کتاب‌ها و کاغذهای قدیمی وجود دارند، مسایل و نظریات جدید مورد تحقیق قرار می‌گیرند.

پرفسور «شکلوسکی» از پشت میز کار بزرگش که مملو از کاغذهای چاپی و دستنویس بود، بلند شد و با لبخندی که نشانه‌ای از بدگمانی داشت به من سلام کرد و گفت:

«پس شما «سوئسی» هستید!»

طرز صحبت کردنش آشکارا سرزنش‌کننده بود. انگار این پیرمرد می‌خواست بگوید:

«خب، پس این تو هستی که از کشوری صلح‌جو برخاسته‌ای و با فرضیات خانمان براندازت، معیارهای علمی امروز را به هم ریخته‌ای.»
ما گفتگوی مان را به زبان «انگلیسی» و با احتیاط شدیدی آغاز نمودیم.

در واقع این مرد معروف که به خوبی از شهرت خود آگاه است، واژه‌هایش را با دقت خاصی و سر فرصت انتخاب و بیان می‌نمود. او از فرضیه ماه‌های مریخ خود آغاز کرد و توضیح داد که فکر می‌کند این ماه‌های سیاره کناری ما، در ماهواره مصنوعی باشند. او دائماً در بین دلایلش در این باره، تکرار می‌نمود که این فرضیه، نظر منحصر به فرد و متعلق به وی است.

پس از صرف نهار در یک رستوران شلوغ، بدگمانی پرفسور «شکلوسکی» کمی کاهش یافت. ما به گفتگوی جالبی درباره ممکن‌های غیرممکن کائنات مشغول شدیم و در پایان با خوشحالی تمام متوجه شدم این پژوهشگر بزرگ جهان شرق نیز امکان بازدید زمین توسط موجودات هوشمند فضایی را رد نمی‌کند. او فکر می‌کند در شعاعی حدود یکصد سال نوری از زمین، سیاراتی با زندگی هوشمندانه وجود دارند.

«اما پرفسور درباره فاصله‌های دور چی؟ چگونه باید این راه‌های دور بین ستارگان را طی نمود؟»

«شکلوسکی» بی‌درنگ جواب داد:

«مشخص است که الآن جواب روشن و آماده‌ای برای این موضوع وجود ندارد. مطمئناً ساخت آدم‌های الکترونیکی یا مکانیکی و روبات‌ها و واپادانس‌ها برای کار در ایستگاه‌های کنترل‌کننده، مسئله اصلی نیست؛ بلکه همان‌طور که می‌دانید زمان یا گذشت عادی سال‌ها مهم است. شما فکر می‌کنید آیا عاملی وجود دارد که باعث اختلال کار یک روبات در سفر فضایی هزار ساله گردد؟ ما اکنون ماهواره‌هایی برای کارهای فضایی فرستاده‌ایم که سالیان سال بعد از مردن ما نیز به خوبی وظایف‌شان را انجام می‌دهند.»

این عقیده دانشمندی است که در رشته خود صاحب نظر و متخصص

می‌باشد. او به امکانات تخصصی در طول مسافت‌های غیرقابل تصور اشاره می‌کند اما توضیح نمی‌دهد که فضانوردان هوشمند، چگونه توانستند در این دوره‌های زمانی، زنده بمانند.

دوست عزیزم «الکساندر کازانزف» که کمک زیادی به من کرده بود، در حالی که در خودروی قدیمی‌اش منتظرم بود، با دانشجویمان صحبت می‌کرد. او می‌خواست مرا به موزه «پوشکین»^۱ که مجموعه‌های شگفت‌انگیزی از هنرهای «آشوری»، «ایرانی» و «رومی» را داشت، ببرد. در راه دربارهٔ قطعهٔ مبهوت‌کنندهٔ «چینی»‌ای که به تازگی کشف شده و بر روی باستان‌شناسان مان تأثیر زیادی گذاشته است، صحبت کردیم. «کازانزف» مطالب زیادی دربارهٔ آخرین نتایج محققان «چینی» که با بررسی این اثر یافته بودند، بیان نمود و من جملات مهم صحبت‌های مان که بعداً برای یادآوری کل گفتگو لازم داشتم را بر روی نواری ضبط نمودم. هنگامی که پشت چراغ قرمز راهنمایی در بلوار «زوبوسکی»^۲ توقف کرده بودیم، من به دقت نام‌ها و اسامی مکان‌هایی که «کازانزف» بیان کرده بود را در نوار ضبط صوت تلفظ کردم. داستانی که همراه خودم بر روی نوار به خانه بردم، آن قدر جالب و جذاب بود که واقعاً به هزینهٔ سفر و خستگی‌هایی که در این راه کشیدم، می‌ارزید.

«کازانزف» کلاً دربارهٔ اجسامی که در کوه‌های «بایان کارا اولا»^۳ در «چین» کشف شده بود، صحبت کرد. گفته‌های او مانند داستان‌های باورنکردنی بود.

«کازانزف» می‌گفت:

«در سال ۱۹۳۸ باستان‌شناس «چینی»، «چی پوتی»^۴ گورهایی که در

1. Pushkin

2. Zoubovski

3. Baijn Kara Ula

4. Chi Pu Tci

یک ردیف قرار داشتند را در غارهای کوه «بایان کارا اولا» در نزدیکی مرزهای «تبت» کشف نمود. او در آن مقبره‌ها، اسکلت موجوداتی را پیدا کرد که بر خلاف اندام ظریف‌شان دارای جمجمه‌های بزرگی بودند. بر روی دیوارهای غار نیز تصاویری از موجوداتی با کلاه‌خودهای دایره‌ای و بر روی قطعه‌سنگ‌هایی، نقش‌هایی از ستارگان، خورشید و ماه که با نقطه‌چین‌های ریزی به هم متصل شده بودند، کشف نمود. «چی پوتی» و همکارانش، ۷۱۶ صفحه گرانیتی دایره‌ای به ضخامت ۲ سانتی‌متر پیدا کردند که بیار شبیه صفحه‌های گرامافون ما می‌باشد (این جالب‌ترین قسمت داستان است).

در وسط این صفحه‌های سنگی، سرراخی وجود داشت و یک سری نوشته در دو ردیف از وسط آن شروع می‌شد و به صورت مارپیچ تالیه آنها ادامه داشت. باستان‌شناسان «چینی» می‌دانستند که روزگاری در این منطقه دورافتاده، طایفه‌های «دراپا»^۱ و «خام»^۲ («سیکانگ»^۳) زندگی می‌کردند. آنها می‌گویند این طایفه‌های کوه‌نشین، جثه کوچکی داشتند و قدشان به طور متوسط در حدود ۱۶۰ سانتی‌متر بوده است.

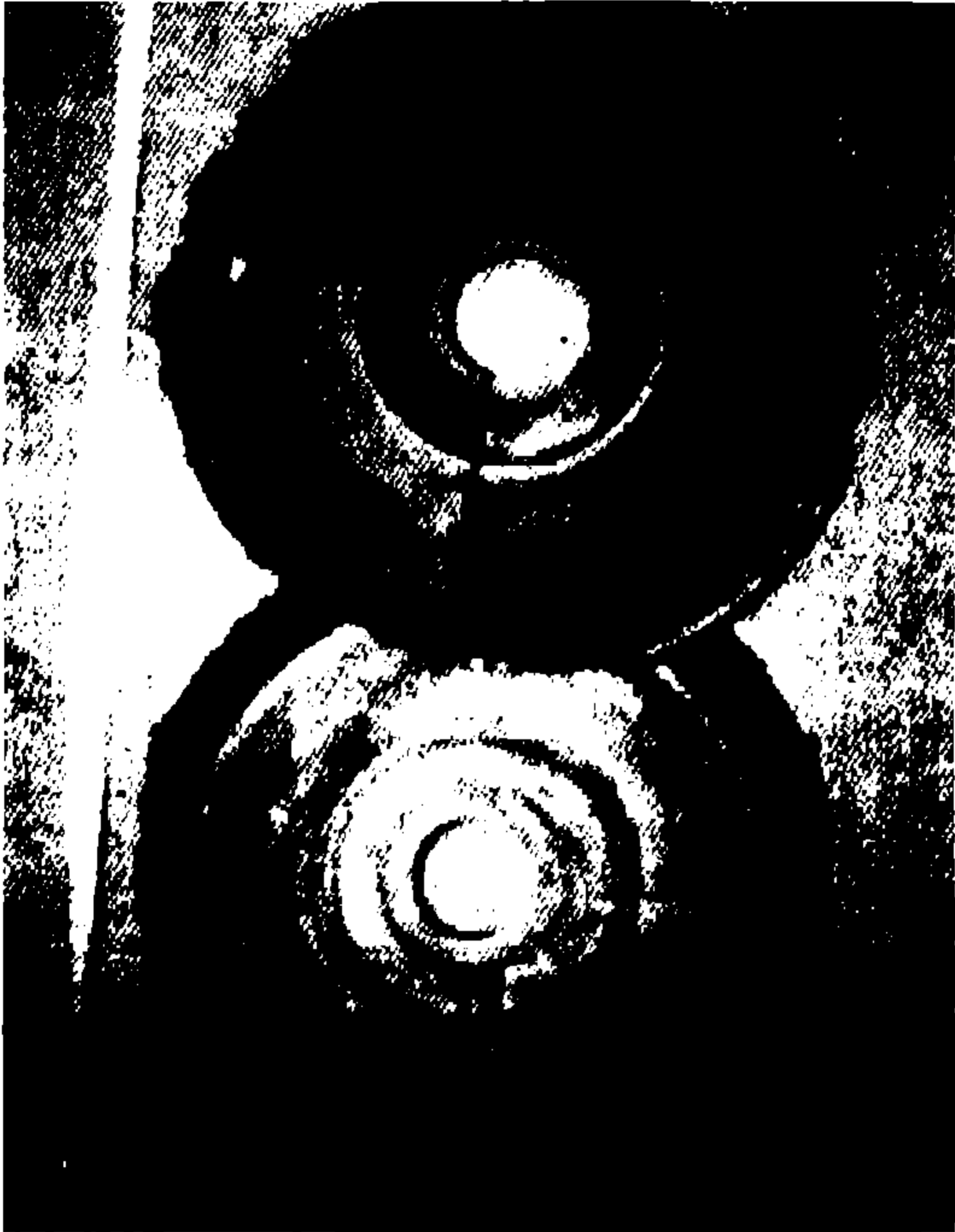
«پس چطور آنها جمجمه‌های بزرگ داشتند؟»

«خب این یافته‌ها در واقع همه طبقه بندی انسان‌شناسان را به هم ریخت. دانشمندان هیچ جوری نتوانستند حتی با روش‌های پیشرفته این جمجمه‌ها را بر روی اسکلت‌های کوچک «دراپا»ها و «خام»ها قرار دهند. «چی پوتی» در سال ۱۹۴۰ فرضیه‌ای را مطرح کرد که باعث شد مورد اهانت بسیاری قرار گیرد. او نظر داد طایفه‌های «دراپا» و «خام» از گونه‌های نوعی میمون‌های انسان‌نمای کوهی از بین رفته می‌باشند.»

1. Dropa

2. Kham

3. Sikang



۶۰ - دو صفحه دایره‌ای شکل که «چی پو تی» و همکارانش در «بایان کارا اولاه» کشف نموده‌اند.

«اگر این طور است پس صفحه‌های سنگی چگونه به وجود آمده‌اند؟
 آیا میمون‌های انسان‌نما آن‌ها را ساخته‌اند؟»
 «البته که نه!» «چی پو تی» می‌گفت آن‌ها توسط مردمانی که متعلق به
 تمدن جدیدتری بوده‌اند، ساخته شده‌اند. شاید ظاهراً فرضیهٔ او خنده‌دار
 باشد اما آیا تاکنون کسی دربارهٔ گورهای هم‌ردیفی که توسط میمون‌های
 انسان‌نما ساخته شده باشد، چیزی شنیده است؟»
 «بعداً چه شد؟ آیا این کشفیات به عنوان موارد غیرقابل توضیح
 انسان‌شناسی - باستان‌شناسی به بایگانی‌ها سپرده شد؟»
 «تقریباً بیست سال پژوهشگران باهوش از ذهن خود کار کشیدند بلکه
 معمای صفحه‌های سنگی را حل کنند. اما نتوانستند تا این که پرفسور
 «تسوم اوم نوی»^۱ که در فرهنگستان تحقیقات ماقبل تاریخ کار می‌کند، در
 سال ۱۹۶۰ توانست قسمت‌هایی از دست‌نوشته‌ها را که قابل خواندن
 بود، ترجمه نماید.»

«آن‌ها چه بودند؟»

«کازانزف» خیلی جدی جواب داد:

«داستانی که کشف شده بود آن قدر عجیب و نگران‌کننده بود که
 پژوهشگاه تحقیقات ماقبل تاریخ به «تسوم اوم نوی» اجازهٔ انتشار آن را
 نداد.»

«بعد چه شد؟»

«چون «تسوم اوم نوی» جوان بود، خیلی مقاومت کرد و به تحقیقاتش
 ادامه داد. او توانست ثابت کند نوشته‌های حکاکی شدهٔ صفحه‌های
 سنگی، شوخی یک نویسندهٔ لوئیس دوران ماقبل تاریخ نبوده. می‌دانی که

اغلب دانشمندان در مواردی این چنینی بسیار دقت نشان می‌دهند. برای همین او چند زمین‌شناس را دعوت به همکاری نمود و به زودی کشف کرد که این صفحه‌های سنگی دارای مقادیر زیادی کبالت و فلز می‌باشند. فیزیک‌دانان متوجه شدند همه این ۷۱۶ صفحه دارای یک حالت منظم ارتعاشی با فرکانس زیر می‌باشند، بنابر این احتمال دادند که آن‌ها زمانی در طول عمر خود تحت تأثیر اختلاف پتانسیل‌های بسیار زیاد و نیروی الکتریکی بالایی قرار گرفته‌اند.»

«کازانزف» از خیابان «کروپاتکینسکایا»^۱ به سمت خیابان «ولخانکا»^۲ پیچید و در مقابل موزه «پوشکین» توقف نمود. من آن قدر از گفته‌های او هیجان‌زده شده بودم که می‌خواستم ادامه داستان را در همان پیاده‌روی سنگفرش جلوی موزه بشنوم اما «کازانزف» بازویم را گرفت و به داخل موزه رفتیم و بر روی نیمکتی که بین قفسه‌های بلند شیشه‌ای قرار داشت نشستیم.

«لطفاً ادامه‌اش را بگوا»

«در این زمان چهار دانشمند از فرضیه «تسوم اوم نومی» دفاع می‌کردند. بنابر این توانست در سال ۱۹۶۲ با وجود مخالفت‌های فرهنگستان، فرضیات خود را منتشر سازد. من شنیده‌ام با این که فرضیات او در جهان غرب کاملاً شناخته شده است، اما کسی آن‌ها را جدی نمی‌گیرد. در این جا نیز فقط تعداد کمی از دانشمندان که واقعاً شجاعت نشان دادند، فرضیات وی را راجع به صفحه‌های سنگی جدی گرفتند. چندی پیش زبان‌شناس ما دکتر «ویاچسلاو سائزف»^۳ خلاصه‌ای از داستان صفحه‌های سنگی را در نشریه «اسپوتنیک»^۴ منتشر ساخت. تمام این

1. Kropotkinskaya

2. Volkkonka

3. Vyatcheslav Saizev

4. Sputnik

داستان در فرهنگستان «پکن» و بایگانی تاریخی «تایپه»^۱ در «فرمزا»^۲ نگهداری می شود.»

«چه چیزی در داستان صفحه های سنگی باعث شده تا این قدر شگفت انگیز و شوکه کننده باشند؟»

«واقعیت اینست این داستان فقط برای افرادی شوکه کننده است که از روبه رو شدن با حقایق مربوط به پیدایش انسان، ترس دارند. در این داستان، گفته شده در ۱۲۰۰۰ سال قبل، گروهی از مردم فرازمینی بر روی سومین سیاره منظومه خورشیدی یعنی همین کره زمین ما سقوط کردند. سفینه فضایی آنها - که باید بگویم دقیقاً ترجمه واژه «هیروگلیف» دست نوشته می باشد - به علت صدماتی که دیده بود دیگر نمی توانست از روی این دنیای جدید برخیزد و چون در کوه هایی دور و غیرقابل دسترس سقوط کرده بودند و هیچ ابزارآلات و مصالح فلزی در اختیار نداشتند، نتوانستند سفینه فضایی جدیدی بسازند.»

«آیا همه این داستان بر روی صفحه های سنگی نوشته شده است؟»
 «بله و در ادامه گفته شده این موجوداتی که بر روی سیاره زمین سقوط نمودند سعی کردند با کوه نشینان ارتباط دوستانه برقرار کنند اما در دام های شکار آنان گیر کردند و کشته شدند. داستان دقیقاً با این واژه ها تمام می شود: مردان، زنان و بچه گان خود را تا لحظه غروب در غارها پنهان می سازند. آن گاه به آنان نشانه ای می نمایند و می بینند دیگران با صلح و آرامش به سوی شان آمده اند... انتهای داستان تقریباً همین طوری است.»
 «آیا نشانه یا مطلب دیگری نیز یافته اند که درستی داستان صفحه های سنگی را تأیید کند؟»

«هم سنگ کشیده ها و قبرهای هم ردیف هستند و هم خود صفحه های

1. Taipei

2. Formosa

سنگی. افسانه‌هایی «چینی» نیز وجود دارند که متعلق به خود «بایان کارا اولاً» می‌باشند و در آنها به صراحت از موجودات کوچک‌اندام و زردرنگی صحبت شده که از ابرها آمده‌اند. افسانه‌ها می‌گویند این موجودات بیگانه به خاطر زشتی‌شان توسط «دراپا»ها و به روشی بسیار سریع کشته و نابود شدند.»

«واقعاً چرا «کازانزف» این داستان جذاب در همهٔ جهان مطرح و بررسی نشده است؟ آیا به اندازهٔ کافی شناخته شده نمی‌باشد؟»
دوست عزیزم. خنده‌ای کرد و دستش را بر روی بازویم گذاشت و با لحن مهربانی برای پایان دادن به این گفتگو، گفت:

«این داستان در «سکو» به اندازهٔ کافی معروف می‌باشد. فقط لازمست کمی گوش‌هایت را باز کنی. البته در این داستان معماهایی وجود دارند که نمی‌توان با تاریخ‌نگاری دانش انسان‌شناسی آنها را حل نمود. واقعیت اینست که اگر نویسندگان مطرح جهان که برای چهرهٔ شناخته شدهٔ خودشان اهمیت بسیاری قائلند، بخواهند بررسی و توجهی دقیق به افسانه‌های «بایان کارا اولاً» نمایند، آن وقت باید خیلی از نظرات خود را کنار بگذارند. البته بالاخره انسان‌هایی وجود دارند که این کار را می‌کنند، اما متأسفانه بیشتر آنها وقتی می‌بینند همهٔ دانشمندان به این موضوع می‌خندند یا سکوت می‌کنند، آنها نیز از روی احتیاط یا فروتنی می‌خندند یا سکوت می‌کنند. یادت باشد شجاع‌ترین انسان‌ها نیز در هنگام برداشتن ظرف بسیار داغ شجاعت‌شان را از دست می‌دهند.»

من هنوز آن قدر جوان هستم که نخواهم تسلیم شوم. من به خوبی از قدرت‌هایی که مزاحم اندیشه‌های نوین هستند و هیچ‌گاه نمی‌توان آنها را ساکت نمود، آگاهم.

فصل هشتم

مکان‌های باستانی

که سزاوار پژوهش می‌باشند

وقتی در سال ۱۹۶۵ در «پرو» بودم، نزدیک‌ترین مکانی که می‌توانستم از آن جا نیزه سه سر ۲۵۰ متری کشیده شده در دهانه خلیج «پسکو» را بینم، حدود ۱/۶ کیلومتر با دریا فاصله داشت. در سفر بعدیم در سال ۱۹۶۸ به آن جا، من و «هانس نیونر» تصمیم گرفتیم به ساحل آن جا برویم و قسمت‌هایی از نیزه را از ماسه پاک کنیم و عکس بگیریم. پس از تلاش ناموفقی که داشتیم و سعی کردیم با یک خودرو اجاره‌ای به نزدیکی نیزه سه سر برویم و در شن گیر کردیم، با یک ماهیگیر صحبت کردیم تا ما را به آن جا ببرد. پس از دو ساعت که در نسیم ملایمی به طرف ساحل خلیج حرکت کرده بودیم، ماهیگیر قایقش را متوقف ساخت و توضیح داد دیگر نمی‌تواند از آن جا جلوتر برود؛ زیرا ممکن است قایقش در اثر برخورد با صخره‌های تیز زیر آب متلاشی گردد. بنابراین این چاره‌ای نداشتیم جز این که فاصله ۴۶ متر باقیمانده را



۶۱- بر روی قسمت بزرگی از ساحل جنوبی «پیکو» در «پرو»، این نشان شب‌نمای ۲۵۰ متری رو به بالا کشیده شده است.

شناکنان طی کنیم. ما وسایل و طول سنج پارچه‌ای و دوربین‌ها را در کیسه‌ای پلاستیکی قرار دادیم و آن را محکم بسته‌بندی کردیم و سپس با

لباس‌ها و کفش‌مان به دریا پریدیم؛ زیرا در آب آن جا ماهی‌های نیشدار زیادی وجود دارند. پس از این که به ابتدای ساحل رسیدیم، لباس‌های خیس‌مان را درآوردیم و بر روی ماسه‌های داغ آن پهن کردیم تا خشک شوند.

متأسفانه خدایان (فضانوردان) با استعداد، حتی جزئی از قدرت‌های آبر طبیعی خود را به انسان‌های آرمانگرایی کنجکاو نداده‌اند؛ زیرا ما پس از چند ساعت تلاش خسته‌کننده، پذیرفتیم حتی پاک کردن کوچک‌ترین قسمت شاخه‌ای از این نیزه سه سر از زیر لایه‌های سخت ماسه‌ها، در حد و توان ما نمی‌باشد.

با این حال ما توانستیم آن را اندازه‌گیری کنیم که این کار در زمان خودش بسیار ارزشمند بود. هر یک از شاخه‌های نیزه ۳/۸۱ متر عرض داشتند و از جنس سنگ سفید برفی شب‌نمایش بودند که از سختی به پای گرانیت می‌رسید. قبل از آن که لایه‌ای از ماسه روی آن‌ها را بپوشاند، بومیان آن جا، همه این نیزه بلند را به دقت پاک و تمیز نگه می‌داشتند. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت آن، نشانه‌ای درخشان برای خدایان (فضانوردان) در حال پرواز در آسمان بوده است.

برخی از باستان‌شناسان معتقدند این نیزه سه سر بر روی ساحل خلیج «پسکو»، نشانه‌ای برای کشتیران‌ها بوده است؛ اما واقعیت اینست که آن در نقطه‌ای از ساحل خلیج کشیده شده که از همه جهت‌ها برای کشتیرانان قابل دیدن نمی‌باشد؛ بنابر این نظر باستان‌شناسان در این مورد اشتباه می‌باشد. در ضمن نه تنها ابعاد این نیزه برای علامت دادن به کشتی‌ها بسیار بزرگ است بلکه هنوز وجود دریانوردی با کشتی در دوران بسیار کهن، ثابت نشده است. اما مسئله مهم اینست که چرا این نیزه رو به بالا اشاره می‌کند. اگر واقعاً این نشانه را برای کشتی‌ها کشیده بودند، دیگر

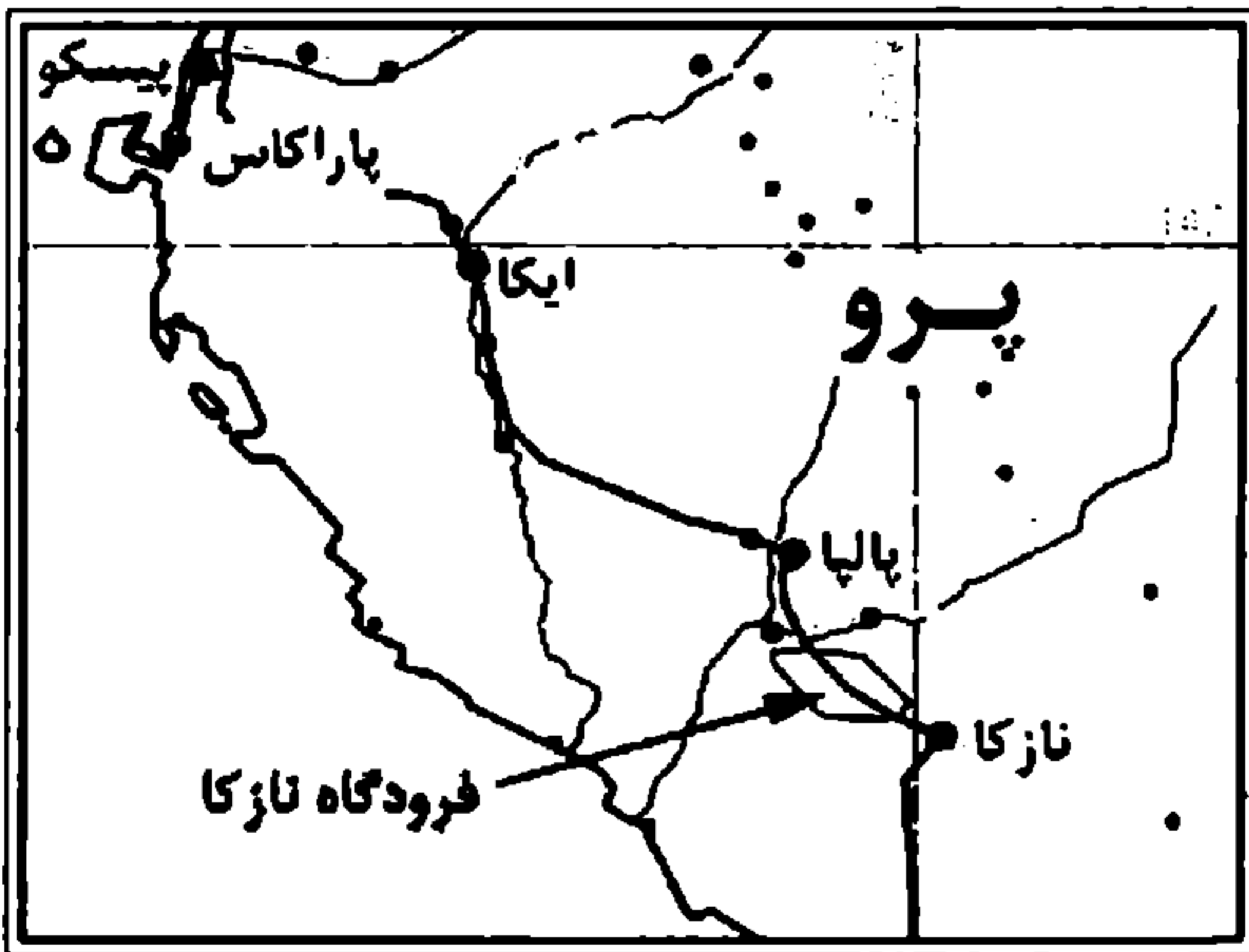


۶۲ - لایه‌ای محکم از ماسه، این نیزه سه سر را پوشانده است؛ بنابراین این درخشش آن امروزه کمتر نمایان است.

نیازی نبود تا مردمان دوران باستان از دو جزیره‌ای که در امتداد شاخه مرکزی نیزه می‌باشند، برای علامت دادن به کشتی‌ها استفاده کنند؛ مضافاً این که این جزایر، بسیار دور از دریا بوده‌اند. واقعیت اینست اگر آنان می‌خواستند از این نیزه برای علامت دادن به کشتی‌ها استفاده کنند، لازم بوده آن را در جایی و به گونه‌ای بکشند که از همه جهت‌ها دیده شود. این چه علامتی است که نه از شمال و نه از جنوب قابل دیدن نمی‌باشد؟ چرا اصلاً رو به آسمان اشاره می‌کند؟ وقتی در آن جا ایستاده بودم دو نکته به

ذهنم خطور کرد، یکی این که در این منطقه ماسه‌ای دور افتاده، چیزی وجود ندارد تا مسافران را به خود جلب نماید. دوم این که در زیر آب‌های این خلیج، صخره‌های نوک‌تیزی وجود دارند که نزدیک شدن هر کشتی‌ای را به آن جا ناممکن می‌سازند.

واقعیت دیگری که فرضیه من را ثابت می‌کند اینست که فاصله مستقیم نیزه سه سر تا دشت «نازکا» با نشانه‌ها و خطوط اسرارآمیزش که در سال ۱۹۳۰ کشف گردید، تنها ۱۶۰ کیلومتر می‌باشد. وقتی



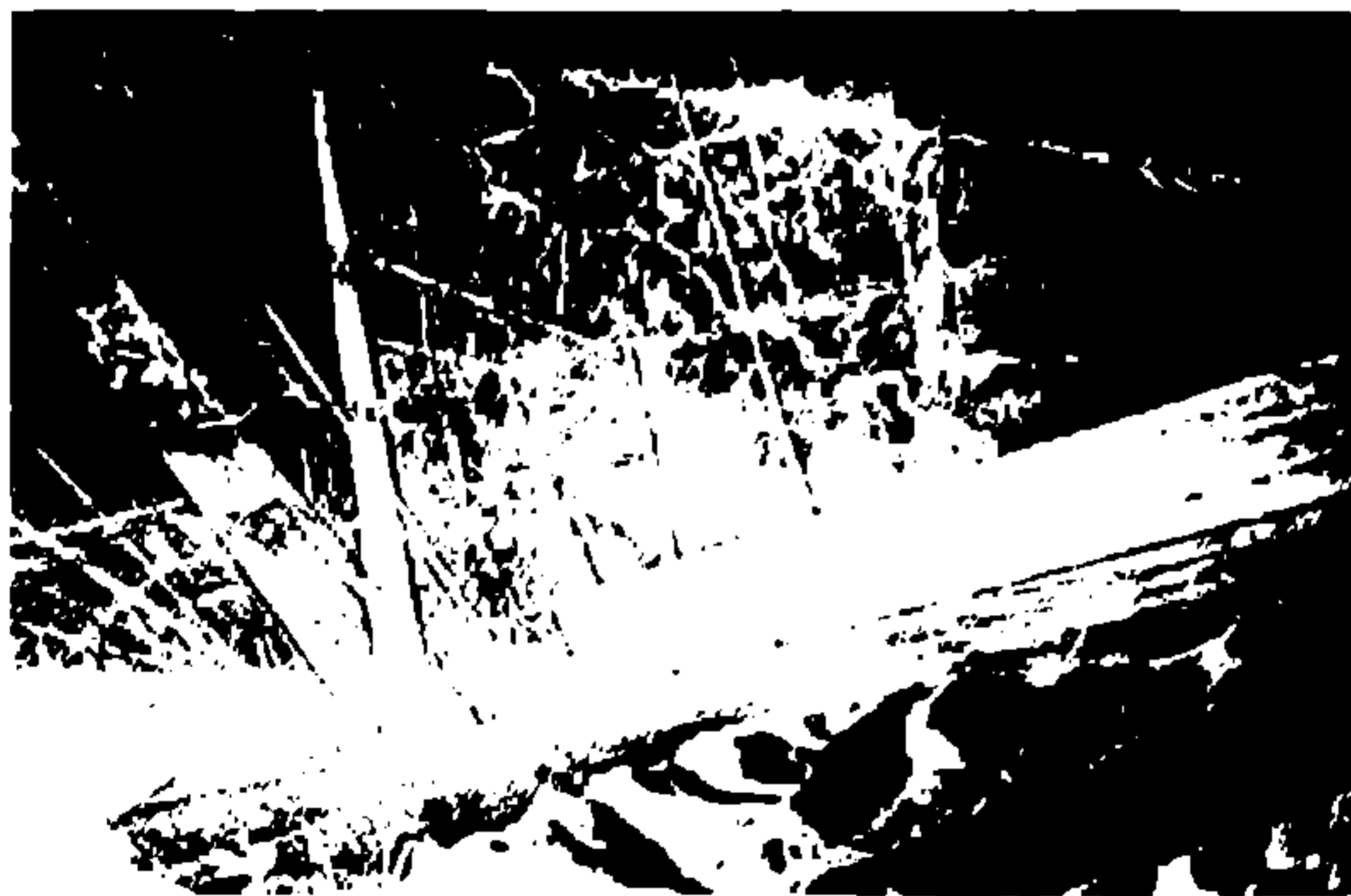
۶۳ - نقشه «پیسکو»، «پاراکاس»، «پالپا» و «نازکا». محل فرودگاه باستانی «نازکا» بر روی نقشه مشخص شده است.



۶۲ - این خطوط به طور موازی تا دامنه‌های کوه‌هایی که نقش‌هایی بر زمین آن‌ها کشیده شده‌اند، ادامه دارند.

باستان‌شناسان خطوط و تصاویر حیواناتی که بر روی دشت «نازکا» کنده شده بودند را پیدا کردند، خیلی سعی کردند راز سیستم‌های هندسی آن‌ها را کشف کنند و حتی قطعه سنگ‌های تا شعاع ۴۸ کیلومتری شمال «پالپا» و جنوب «نازکا» را هم جمع‌آوری و به طور مرتب در کنار هم قرار دادند. آن‌گاه بود که من دریافتم آن‌جا در اصل فرودگاهی بوده است.

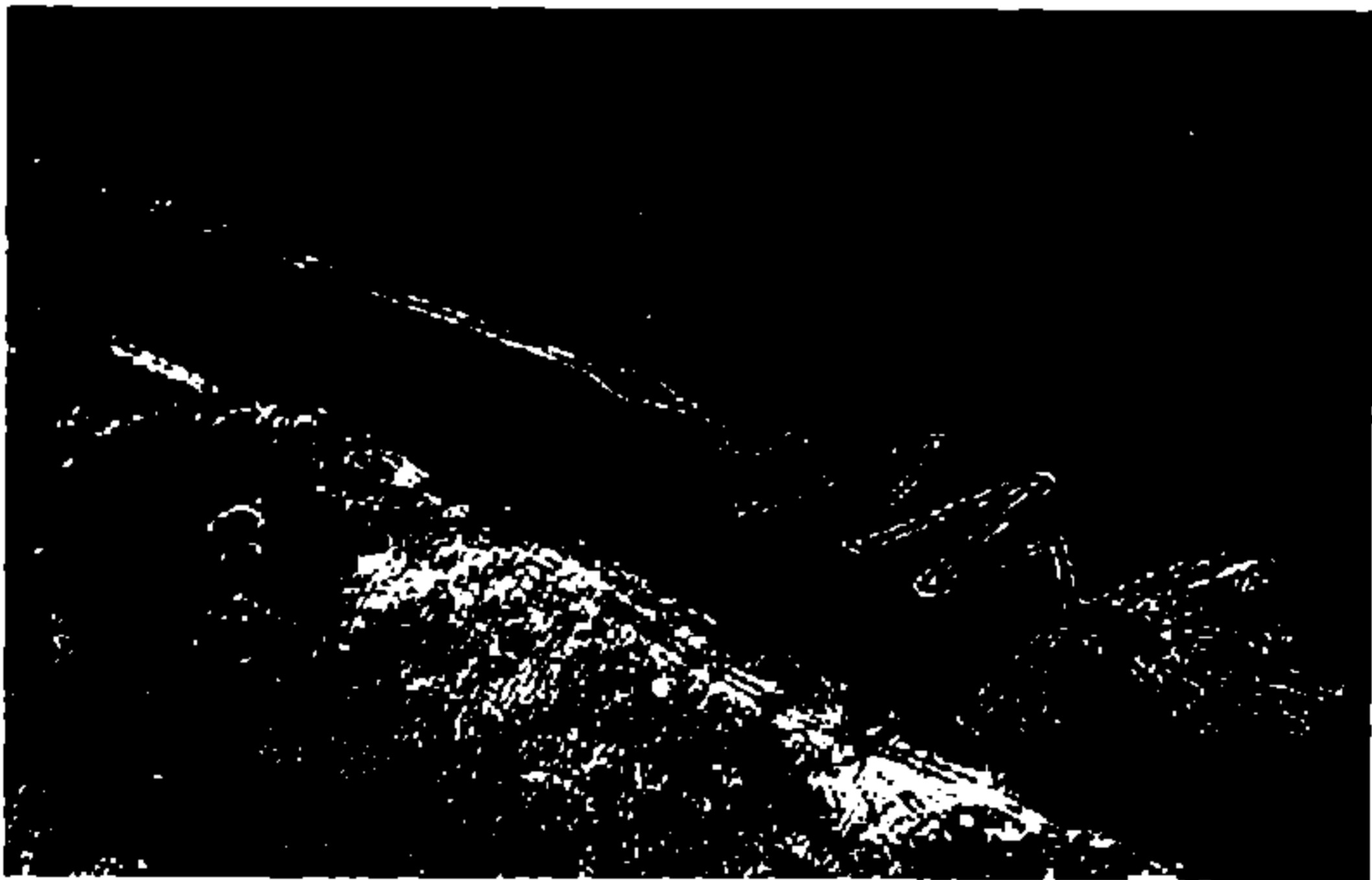
هر کسی بر فراز دشت «نازکا» پرواز کند، به راحتی خطوطی که هنوز درخشش خاصی دارند و از ارتفاع زیاد قابل دیدن می‌باشند را مشاهده می‌کند. این خطوط کیلومترها به صورت موازی یا متقاطع ادامه یافته‌اند و



۶۵- اگر بر فراز «نازکا» پرواز کنید، فرودگاهی را تشخیص می‌دهید که باندهای مختلفی از یک نقطه‌اش منشعب گشته‌اند. آیا روزی این دشت، مرکز پروازهای فضایی خدایان (فضانوردان) بوده است؟

۲۳۲ © خدایان آن سوی فضا

در بعضی جاها نیز ذوزنقه‌هایی را به طول ضلع ۷۷ متر تشکیل می‌دهند. در بین این خطوط مستقیم و متقاطع، تصاویر بزرگی از حیوانات کشیده شده‌اند که بزرگ‌ترین آن‌ها طولی در حدود ۲۵۰ متر دارد. وقتی از نزدیک این خطوط را مشاهده می‌کنید، متوجه می‌شوید این شیارها در منطقه «پامپا»^۱ کم‌کم عمیق‌تر می‌شوند و رنگ آن‌ها نیز به زرد روشن متمایل می‌شوند به طوری که از لایه‌های رویی شن که تقریباً قهوه‌ای مانند می‌باشند، کاملاً قابل تشخیص هستند.



۶۶ - این تصویر که پرندۀ آکاتراز می‌باشد، بزرگ‌ترین نقش دشت «نازکا» می‌باشد و طولی در حدود ۲۵۰ متر دارد.

1. Pampa



۶۷- تصویر این میمون به طول ۸۰ متر بسیار با دقت و کاملاً هندسی ترسیم گشته است. آیا کشیدن آن بر روی دشت «نازکا» بدون دانش نقشه‌برداری ممکن می‌باشد؟

«ماریا ریچ»^۱ که از سال ۱۹۴۶ برای نگهداری و اندازه‌گیری و بررسی این خطوط در «نازکا» کار می‌کرده، نخستین فردی است که توسط طول‌سنج و زاویه‌یاب، نقشه‌هایی از این اشکال مثلث، مستطیل، خطوط

1. Maria Reiche

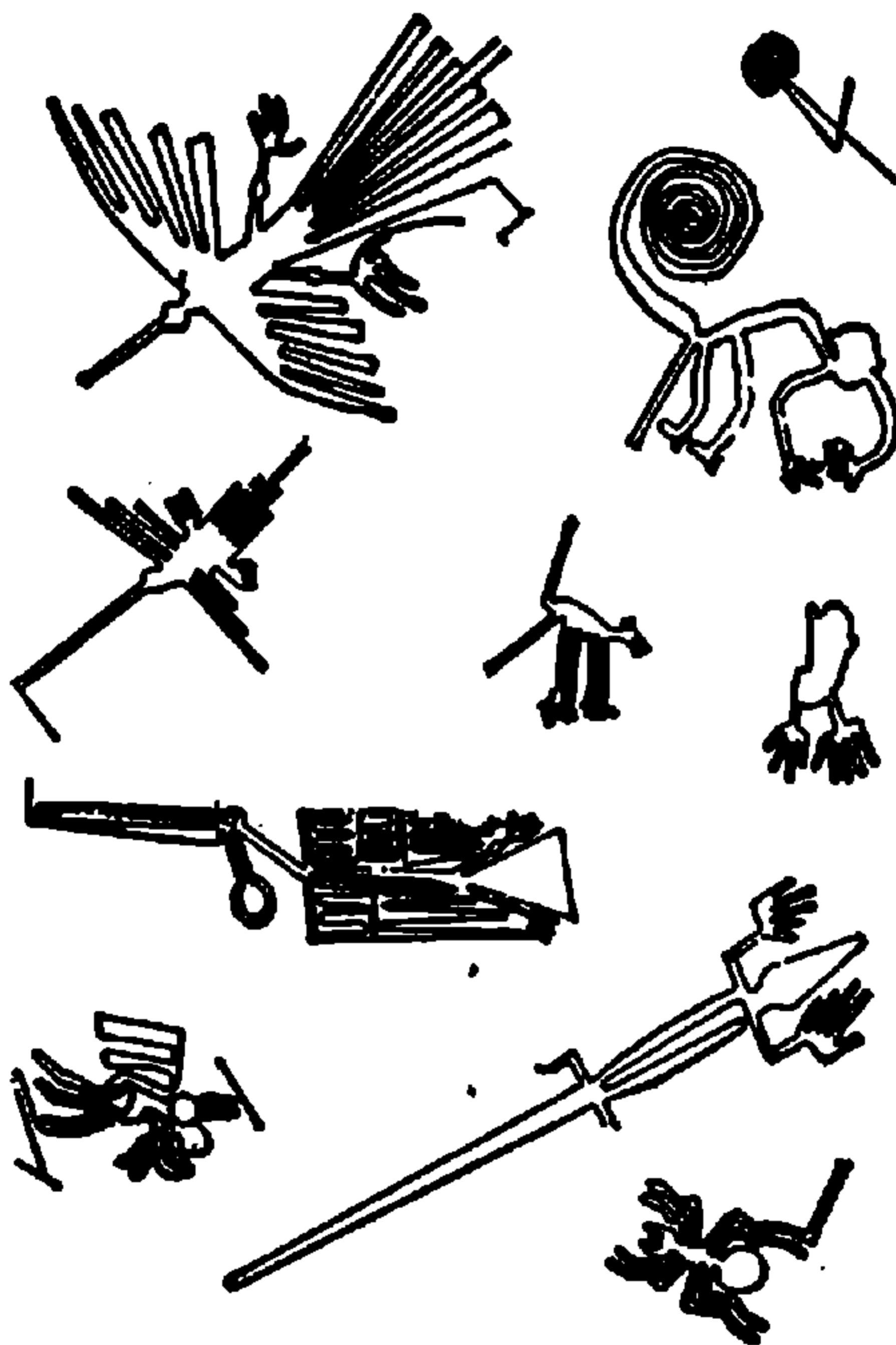
مستقیم و تصاویر بزرگ حیوانات تهیه کرده است. او پس از مدت‌ها بالاخره متوجه شد که چرا قطعه زمین دره «اینگیو»^۱ مناسب‌ترین مکان برای کشیدن این نشانه‌ها و علامت‌هایی که قرن‌هاست وجود دارند، می‌باشد. دلیل این بوده که ریزش باران سالیانه در «نازکا» به طور متوسط فقط ۲۰ دقیقه می‌باشد و آب و هوای آن جا گرم و خشک می‌باشد. تغییرات جوی آن نیز توسط بادی است که ماسه‌ها را به حرکت درمی‌آورد و هر آن چه در سطح آن جا به طور آزاد وجود دارد را با خود



۶۸ - تصویر میمون «نازکا» از نمای نزدیک‌تر.

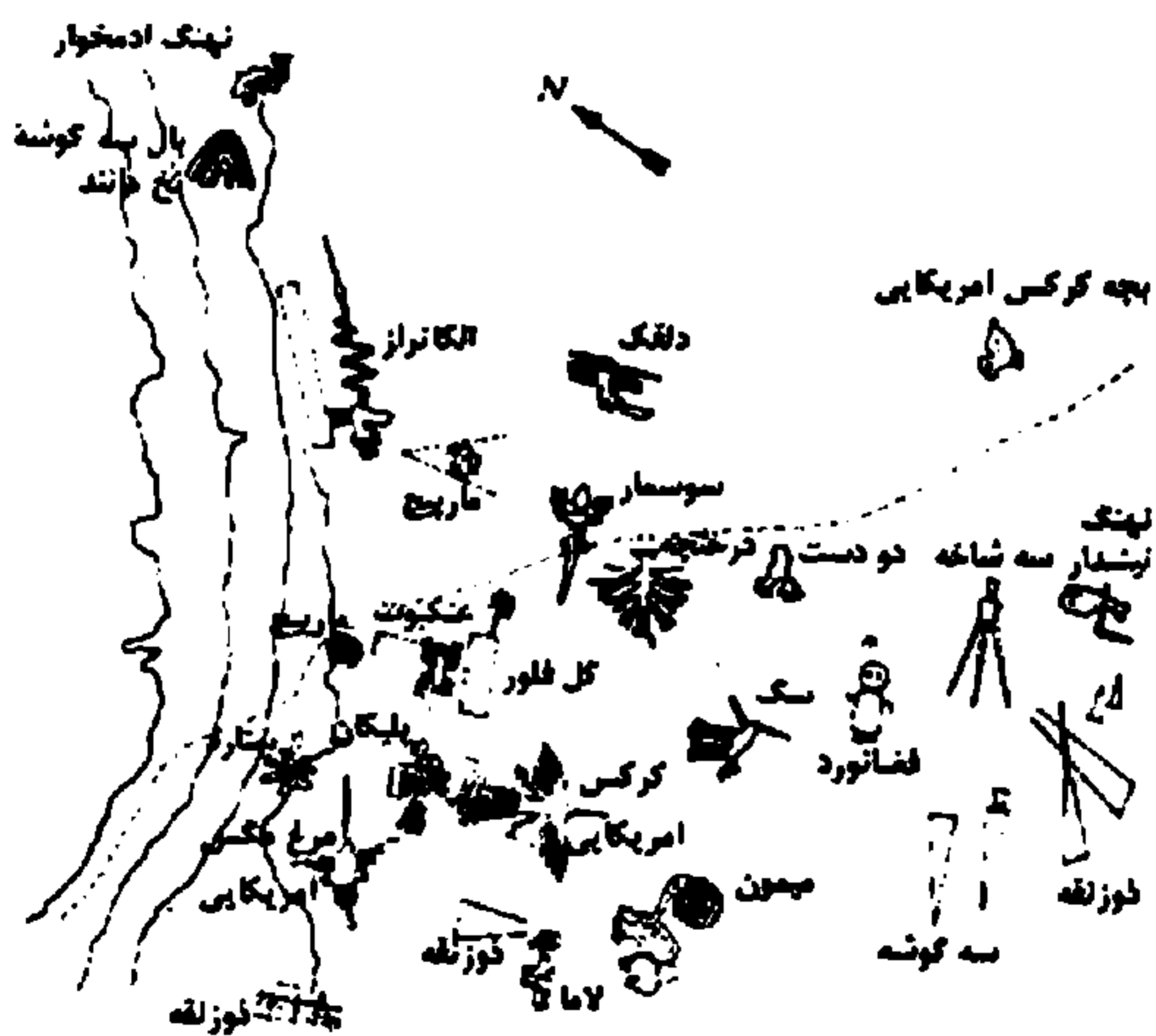


۶۹- این خطوط عظیم و زیاد برای چه و توسط چه کسانی در این دشت «نازکاه» کشیده شده‌اند؟



۷۰- این طرح‌ها که توسط «ماریا ریچ» تهیه شده در واقع مقیاس کوچک‌تری از اشکال کنده شده در «پامپا» «نازکا» می‌باشد. بلندترین شکل که ۲۵۰ متر طول دارد، در این جا آورده نشده است.

می‌برد و تنها سنگ‌های ریزی را به جا می‌گذارد که در اثر تغییرات دمایی آن‌جا، ترک می‌خورند و خرد می‌شوند. بنابراین باد آن‌جا مانند جلادهنده بیابانی می‌باشد که پس از اکسید شدن، مواد قهوه‌ای درخشانی به جا می‌گذارد. با این وصف هنرمندانی که این نقش‌ها را کشیده‌اند، برای آن‌ها همیشه تمیز باشند فقط می‌بایستی سطح تیره



۷۱ - نقشه کامل تصاویر کشیده شده بر روی دشت «نازکا».

سنگ‌ها را پاک‌کنند و خاک درخشانی که در اثر رسوب مواد آلی تشکیل می‌شده را بتراشند.

اما واقعاً چه کسی این تصاویر را ساخته و چرا آن‌ها را این قدر بزرگ کشیده به طوری که هر کس می‌تواند به راحتی آن‌ها را از ارتفاع خیلی بالا و مثلاً از یک هواپیما تشخیص دهد؟

آیا آن‌ها دارای سیستم پیشرفته پیمایش و نقشه برداری بودند تا به کمک آن نقشه‌های خود را بر روی دشت به این پهناوری و در مقیاسی چنین بزرگ پیاده کنند؟

«ماریا ریچ» می‌گوید:

«هنرمندانی که فقط از هوا می‌توانسته‌اند بینند نقش‌های شان چه ایرادی دارد و کامل می‌باشد یا خیر، می‌بایستی در ابتدا نقشه‌های این تصاویر را در مقیاسی کوچک‌تر تهیه و بعداً آن را پیاده کنند. بنابر این آنان چگونه می‌توانستند هر خط را در محل دقیق خود و در مسیری طولانی پیاده کنند؟ حل این معما سال‌ها طول می‌کشد.»

متأسفانه پژوهشگران تاکنون علاقه کمی به نقش‌های باستانی «پامپا» در «نازکا» نشان داده‌اند. آن‌ها در ابتدا معتقد بودند این خطوط قدیمی و از بین رفته، راه‌های «اینکا»ها بوده و بعداً گفتند آن‌ها لوله‌های آبرسانی بوده‌اند. البته مشخص است که هر دو این فرضیات کاملاً اشتباه می‌باشند. به چه دلیلی آن‌ها باید راه‌هایی در وسط یک دشت بسازند که همه به یک نقطه بن‌بست می‌رسند؟ اگر این خط‌ها واقعاً راه بوده پس چرا در یک محدوده مشخص این قدر تقاطع با یکدیگر دارند؟ چرا راه‌ها را به طور ماریج و طولانی ساختند در حالی که راه باید نزدیک‌ترین مسافت برای رسیدن به مقصد باشد؟ اگر منظور از این خطوط لوله‌های آب بوده پس چرا تصاویر و نقش پرندگان و عنکبوت‌ها و میمون‌ها در بین آن‌ها ترسیم شده است؟



۷۲ - آیا ممکن است این خطوط متقاطع و این نقش‌های پرندگان و حیوانات، راه‌های
«اینکاه»ها یا لوله‌های آبرسانی باشند؟

«ماریا ریچ» که پژوهشی طولانی و عمیق در «نازکا» انجام داده است در کتاب خود به نام «راز بیابان» که در سال ۱۹۶۸ منتشر شد، تمامی این توجیحات محققان را رد کرده است. البته خود او معتقد است شاید این تصاویر مربوط به تقویم خاصی بوده یا نمادهای مذهبی باستانی باشند. به نظر او این نشانه‌ها احتمالاً بر اساس ستاره‌شناسی و مشاهده اجرام آسمانی توسط مردمان دوران باستان تهیه شده و با ترمیم آن‌ها بر روی این قطعه زمین، آن‌ها را برای نسل‌های آینده خود جاودانی ساخته‌اند. وی در ادامه نظریات خود می‌نویسد:

«درک و فهم تمامی این خط‌ها و نشانه‌ها توسط دانش ستاره‌شناسی ممکن نیست؛ زیرا برخی از این اشکال هیچ‌گونه همخوانی‌ای با ستارگان آسمانی ندارند و در گذشته نیز نداشته‌اند. اما اگر آن‌ها قصد داشته‌اند حالت خاصی از مجموعه ستارگان را نشان دهند، آن‌گاه ما با بی‌نهایت احتمال روبه‌رو خواهیم بود و این موضوع، درک و تفسیر خطوط را بسیار مشکل و سخت می‌نماید.»

من می‌دانم «ماریا ریچ» فرضیات مرا درباره این اشکال و خطوط هندسی نپذیرفته است؛ زیرا چیزی از این فرضیات در نتایج تحقیقات وی بازگو نشده است. با این حال می‌خواهم دیدگاه خودم را در این رابطه بیان کنم.

در گذشته‌های بسیار دور، موجودات هوشمند ناشناخته‌ای در بیابانی خشک و دور از زندگی در نزدیکی شهر امروزی «نازکا» فرود می‌آیند و در آن جا یک فرودگاه موقت برای سفینه فضایی‌شان در کنار زمینی که در آن کارها و مأموریت‌شان را انجام می‌دادند، دایر می‌کنند. آن‌ها دو باند فرودگاه در قسمتی که برای‌شان مناسب بوده، می‌سازند یا شاید هم این باندها را توسط موادی که برای ما ناشناخته بوده، علامتگذاری و

مشخص می‌کنند! سرانجام آنان پس از اتمام مأموریت‌شان در زمین، آن جا را ترک و به سیاره خودشان باز می‌گردند.

قبیله‌های ماقبل «اینکا»ها که این موجودات را در هنگام انجام کارهای‌شان دیده بودند و به شدت تحت تأثیر آنان قرار گرفته بودند، با اشتیاق فراوان آرزوی بازگشت آنان را که خدایان نامیده‌اند، در ذهن می‌پروراندند. آن‌ها سال‌ها انتظار کشیدند اما خبری نشد. بنابر این فکر کردند اگر خطوط جدیدی شبیه خطوط خدایان (فضانوردان) در دشت «نازکا» ترسیم نمایند آنان به آن جا باز خواهند گشت و به این ترتیب نخستین دو بانده اصلی فرودگاه به صورت امروزی ساخته شد.

اما باز هم خدایان (فضانوردان) خودشان را نشان ندادند. بومیان چه اشتباهی کرده بودند؟ چرا موجودات آسمانی از دست آن‌ها ناراحت شده بودند؟ کاهنی به خاطر می‌آورد خدایان (فضانوردان) از ستارگان آمده بودند. بنابر این به مردم می‌گویند خطوط و سوسه‌آمیز جدیدی را بر طبق ستارگان حکاکی کنند. کار دوباره آغاز گردید و علامت‌های جدیدی بر طبق اشکال مجموعه ستارگان به وجود آمد.

اما هنوز خدایان (فضانوردان) در آن دوردست‌ها بودند.

در این فاصله نسل‌های بسیاری آمدند و رفتند. باندهای فرود اصلی که توسط فضایی‌های ناشناس ساخته شده بودند، کم‌کم ویران گشتند. قبیله‌های سرخپوستی که سالیان سال بعد از این اتفاقات به دنیا آمدند، فقط شنیده بودند که خدایان (فضانوردان) روزگاری از آسمان در این جا فرود آمده‌اند. کاهنان این حقایق را به صورت مراسم مذهبی و مقدس درآوردند و سرخپوستان را مجبور کردند تا نشانه‌های جدیدی برای خدایان (فضانوردان) بسازند شاید آنان روزی بازگردند.

اما این جادوگری‌ها نیز فایده‌ای نداشت؛ بنابر این آن‌ها به ترسیم

اشکال بزرگی از حیوانات بر روی زمین پرداختند. در ابتدا فقط نقش پرندگان را که نمادی از پرواز بود، می‌کشیدند اما پس از آن تصاویر عنکبوت‌ها و میمون‌ها و نهنگ‌ها را نیز به نقش‌های قبلی اضافه نمودند. فاصله مستقیم «نازکا» تا «پسکو» تنها ۱۶۰ کیلومتر می‌باشد. ناگهان فکر جدیدی به ذهنم رسید. آیا ارتباطی بین نیزه سه سر دهانه خلیج «پسکو»، شکل‌های عجیب بیابان «نازکا» و خرابه‌های «تیا هو آناکو» وجود دارد؟ اگر اختلاف‌های جزئی و پیش‌پا افتاده را کنار بگذاریم، ما می‌توانیم آن‌ها را به وسیله منحنی‌ای بر روی نقشه به هم وصل کنیم. بنابراین اگر نیزه سه سر «پسکو» علامتی برای فرود فضانوردان در دشت «نازکا» که از طرف شمال به آن سو می‌آمدند باشد، پس باید نشانه‌ای نیز از جهت جنوب برای «نازکا» وجود داشته باشد. نمی‌شود که همه فضانوردان از سمت شمال بیایند.

مشخص است این گفته‌ها تنها فرضیاتی درباره «نازکا» می‌باشد و گرنه هم من و هم هر شخص دیگری که بر فراز این دشت پرواز کرده باشد می‌دانیم این نمادهای حیوانات و خطوط شبیه باندهای فرودگاه فقط از هوا قابل تشخیص می‌باشند.

اما این همه ماجرا نیست. بر روی صخره‌های نزدیک «نازکا» نقش‌هایی وجود دارند که مردانی را با تابش‌های درخشانی در اطراف سرشان درست شبیه هاله‌های قدیسان مسیحی نشان می‌دهند.

این نشانه‌ها که اتفاقاً بسیار بزرگ نیز می‌باشند، نه تنها بر روی صخره‌های جنوب «پرو» و در شهر «مولندو»^۱ که فاصله مستقیمش با «نازکا» ۴۰۰ کیلومتر می‌باشد وجود دارند بلکه آن‌ها تا بیابان‌ها و کوه‌های



۷۳- این تصاویر که مردانی را با تابش‌های درخشان در اطراف سرشان درست شبیه هاله‌های قدیسان میخی نشان می‌دهند، بر روی چندین متر از صخره‌های اطراف «نازکا» نقش شده‌اند.

«آنتوفاگاستا»^۱ در «شیلی» نیز ادامه دارند. در بسیاری از این مکان‌ها تصاویری از زوایای قائمه، پیکان‌های تیر و کمان و نردبان با پله‌های منحنی وجود دارند. قسمت‌هایی از این تپه‌ها نیز با مستطیل‌هایی تزیین گشته‌اند. در تمامی طول این راه که بر روی نقشه مشخص کرده‌ایم، صخره‌هایی با شیب‌های تند وجود دارند که بر روی آن‌ها نقش دایره‌هایی پرتشمع و درخشان که رو به بیرون و داخل می‌تابند، در زمینه‌ای شطرنجی کشیده شده‌اند. و سرانجام بر روی تپه‌هایی دور از دسترس در بیابان «تاراپاکار»^۲، تصویر یک رویات عظیم کشیده شده است.

1. Antofagasta

2. Tarapacar

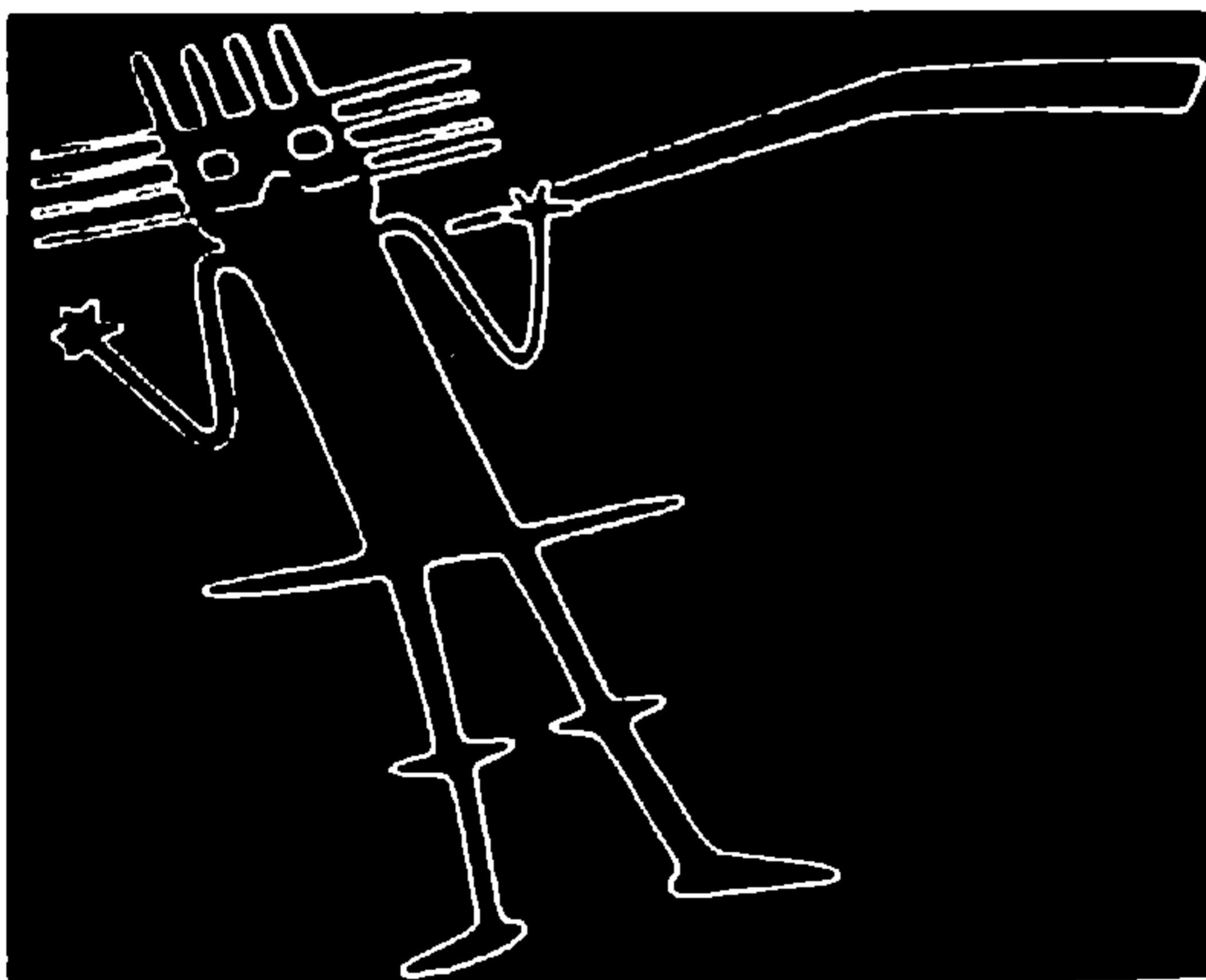


۷۴ - تصویر روباتی که بر روی دامنه تپه‌های بیابان «تاراپاکار» کشیده شده است.

در ۲۶ آگوست ۱۹۶۸ روزنامه «عطارد» در «شیلی»، گزارشی درباره کشف جدیدی در کمی دورتر از ۸۰۰ کیلومتری جنوب «نازکا»، تحت عنوان «اکتشافات جدید باستان‌شناسی با عکسبرداری هوایی» به چاپ رساند که بدین شرح است:

مکان‌های باستانی که سزاوار... @ ۲۴۵

«گروهی از متخصصان موفق به کشف جدید باستان‌شناسی‌ای از طریق هوا شده‌اند. وقتی آنان بر فراز بیابان «تاراپاکار» در شمال «شیلی» پرواز می‌کردند، تصویر انسانی که بر روی شن‌ها حکاکی شده بود را کشف نمودند. این تصویر حدود یکصد متر طول دارد و خط‌های بیرونی آن توسط سنگ‌هایی که ساختار آتشفشانی دارند، مشخص گردیده است. این تصویر بر روی تپه‌ای که ۲۰۰ متر ارتفاع دارد، کشیده شده است... دانشمندان دریافته‌اند پژوهش‌های هوایی مانند این نمونه، دارای نقش و



۷۵ - تصویر واضح رویات تپه‌های بیابان «تاراپاکار» در «شیلی».

اهمیت بسیار زیادی در تحقیقات دوران ماقبل تاریخ می‌باشند.»
 براساس گفته‌های محققان این گروه پژوهشی، طول روپات کشف شده حدود یکصد متر می‌باشد و اعضای بدنش کاملاً قائمه و مانند جعبه کشیده شده‌اند. پاهایش نیز راست است و بر روی گردن نازکش، مربعی قرار گرفته که دارای دوازده آتن مستقیم و هم‌اندازه می‌باشد. بر روی رانش در قسمت باسن و زانو، نقش‌های مثلثی شکلی که بسیار شبیه بال‌های جنگنده‌های فراصوت می‌باشند، در دو طرف پاهایش کشیده شده‌اند.



۷۶- این نقش‌ها بر روی صخره‌های «پیتادوس» کشیده شده و توسط عکسبرداری هوایی کشف شده‌اند.

ما این کشف را مدیون «لاوتارو نونز»^۱ استاد دانشگاهی در شمال «شیلی» و ژنرال «ادواردو جنسن»^۲ و «دلبرت ترو»^۳ «آمریکایی» می‌باشیم که آن را در طول پروازی بر فراز بیابان یافتند. این یافته بسیار حساس پس از دومین پروازی که توسط مدیر موزه باستان‌شناسی «آنتوفاگاستا»، خانم «گواکولدا بوئیست»^۴ انجام گرفت، به طور کامل شناسایی گردید. وی در ارتفاعات «پیتادوس» با گرفتن عکس‌های هوایی مجموعه‌ای دیگر از سنگ کشیده‌ها را در طولی در حدود ۴/۸ کیلومتر کشف نمود.

در تابستان ۱۹۶۸ روزنامه دولتی «آراوکو»^۵ که در «سانتیاگو» «شیلی» منتشر می‌شود، نوشت:

«واقعاً کشور شیلی نیاز به پژوهشگری دارد که بتواند کنجکاوای ما را



۷۷ - تصاویری دیگری از نقش‌های «پیتادوس».

1. Lautaro Nunez

2. Eduardo Jenson

3. Delbert Trou

4. Guacolda Boisnet

5. Arauco

خاموش سازد. زیرا در باستان‌شناس «گی»^۱ و «دومیکو»^۲ نیز نتوانسته‌اند دربارهٔ سکو «ال انلادریلادو»^۳ پاسخی به ما بدهند. برخی از مردم می‌گویند این سکو برای هدف خاصی در آن جا قرار گرفته و بعضی هم معتقدند این کار توسط موجودات سیارهٔ دیگری انجام گرفته است.»

در آگوست ۱۹۶۸ جزئیات جدیدی از کشف سکو «ال انلادریلادو» به دست آمد. صخره‌هایی که این سکو را تشکیل داده‌اند حدود ۳/۲ کیلومتر طول و در قسمت‌هایی که در اثر فرسایش و گذشت زمان از بین نرفته تا ۸۰۰ متر عرض دارند. ساختار زمین‌شناسی آن شبیه تالارهای تثابت می‌باشد. اگر سازندگان آن انسان بوده‌اند پس دارای قدرت‌های آبر انسانی بوده‌اند. قطعه سنگ‌هایی که از محل اصلی‌شان به آن جا حمل شده‌اند، مکعب متطیل‌هایی به ارتفاع ۴ تا ۵ متر و طول ۱ تا ۹ متر می‌باشند. بنابر این اگر قبول کنیم غول‌هایی در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند، آن‌ها باید خیلی بزرگ باشند. بر اساس صندلی‌های سنگی به جا مانده، استخوانِ قلم پای آنان باید در حدود ۴ متر باشد! هیچ فکر خارق‌العاده‌ای نمی‌تواند خیال کند انسان‌های فناپذیر، این قطعه سنگ‌های عظیم را برای ساختن چنین تالار تثابتی به این جا آورده‌اند. روزنامهٔ «بامداد» که در «تالکا»^۴ «شیلی» منتشر می‌شود در روز یازدهم آگوست ۱۹۶۸ نوشت:

«آیا می‌توان گفت این منطقه فرودگاهی برای خدایان (فضانوردان) بوده است؟ بدون تردید ممکن است.»

آیا توضیح بیشتری لازم است ارائه گردد؟

برای رسیدن به سکوی «ال انلادریلادو» فقط می‌توانید از اسب

1. Gey

2. Domeyko

3. El Enladrillado

4. Talca

استفاده کنید. در این صورت باید در دهکده «اررتو آلتو د وِچِس»^۱ سوار اسب شوید و سه ساعت بعد به این سکو که در ارتفاع ۴۲۰ متری قرار گرفته است، برسید. در این منطقه تعداد بسیاری سنگ‌های عظیم آتشفشانی کشف شده‌اند که دارای سطوح بسیار صافی می‌باشند و فقط با لعاب ظریفی می‌توان آن‌ها را به این صورت درآورد. همچنین در این سکو یک باند فرود به طول ۹۱۵ متر و عرض ۶۰ متر به راحتی قابل تشخیص می‌باشد. در نزدیکی این منطقه محققان وسایلی متعلق به دوران ماقبل تاریخ پیدا کرده و می‌کنند که با توجه به آن‌ها می‌توان مطمئناً گفت این ۲۳ صخره سنگی صاف و صیقلی که هر کدام در حدود ۹ تن وزن دارند، توسط این ابزارها پوشش یافته و شکل گرفته‌اند.

در داستانی که در ۲۵ اگوست ۱۹۶۸ در روزنامه تازه ناسیس «جنوب» که در «شیلی» منتشر می‌شود، به چاپ رسیده، سکوی «ال انلادریلادو» را مکانی اسرارآمیز نامیده‌اند. این منطقه واقعاً در مقایسه با دیگر مناطق باستانی‌ای که تاکنون کشف شده‌اند، بسیار اسرارآمیز می‌باشد. اگر به قسمت غربی آن جا که مانند جهنمی، لاشخورها و عقاب‌ها بر فرازش پرواز می‌کنند و در پشت آن، کوه‌های آتشفشانی همچون نگهبانان ساکت قرار گرفته‌اند، بنگرید، نگاه‌تان خیره می‌ماند. در بالای تپه‌های غربی آن، غاری طبیعی به عمق ۹۱ متر وجود دارد که هنوز آثاری که به دست انسان در آن جا ساخته شده قابل تشخیص می‌باشند. نظریه سرگرم‌کننده امروزی دانشمندان این است که انسان‌های دوران دیرینه سنگی رگه‌هایی از سنگ‌های اُسدین که نوعی سنگ آتشفشانی سیاه و شیشه‌مانندی می‌باشد را به وسیله ابزارهای فلزی‌شان حفر کرده بودند تا به ما نمونه‌ای

1. Orto Alto de Viches

از توانایی‌های فنی‌شان را نشان دهند. من کاملاً با این نظریه مخالف می‌باشم. مردمان دوران دیرینه سنگی نمی‌توانستند ابزارهایی از فلز بسازند. بنابراین نظریه دانشمندان در این مورد اصلاً درست نمی‌باشد.

محققان در طی پژوهش‌های باستان‌شناسی و زمین‌شناسی، سنگی ستون‌مانند به طول ۱/۸ متر پیدا نمودند که بر روی زمین افتاده بود. وقتی با تلاشی فراوان آن را برگرداندند، در طرف دیگرش نقش‌های جالبی کشف نمودند. این تصاویر آن قدر اسرارآمیز می‌باشد که لازم است آن‌ها را به مجموعه معماهای پیچیده جزیره «ایتر»^۱ اضافه کنیم.

کشف دیگری که لازم است به آن توجه شود، سه سنگ تراش‌خورده ایستاده‌ای است که در وسط سکو کشف شده و قطری بین ۹۰ تا ۱۴۰ سانتی‌متر دارند. محققان وقتی آن‌ها را در سال گذشته اندازه‌گیری می‌نمودند متوجه شدند دو عدد از این سنگ‌ها در امتداد دقیق محور مغناطیسی شمالی - جنوبی زمین قرار گرفته‌اند و خطی که از وسط این دو سنگ به سوی سنگ سوم می‌رود، با کمی خطا، جهت طلوع خورشید در تابستان را نشان می‌دهد. باید دوباره سؤال کنیم آیا یک قوم از بین رفته باز هم آثاری از دانش پیشرفته ستاره‌شناسی خود را برای مان به جای گذاشته‌اند یا این کشفیات نشانه‌ای کوچک از کارهای بی‌ار بزرگی است که نیاکان ما در گذشته انجام داده‌اند؟

چنین مدرک مهمی که از گذشته‌های دور به دست آمده، تنها یک کار تصادفی نمی‌باشد.

در روز ۲۸ اگوست ۱۹۶۸ «هومبرتو سارناتارو بوناود»^۲ در روزنامه «عطارده» که در «ساتیاگو» «شیلی» منتشر می‌شود، نظر داد می‌بایستی این

1. Easter

2. Humberto Samataro Bounaud

آثار، توسط تمدنی ناشناخته به وجود آمده باشند؛ زیرا مشخص است بومیان این مناطق هرگز قادر به ساختن چنین چیزهایی نبوده‌اند. احتمالاً یک نفر از قبل می‌دانسته که این بیابان زمین مناسبی به منظور ساخت فرودگاهی برای همه وسایل پروازی است. او توضیح می‌دهد این ۲۳۳ سنگ که کاملاً شبیه یکدیگر می‌باشند، نشانه‌های قابل رؤی از آسمان بوده‌اند.

«بوناود» همچنین می‌گوید:

«توضیح ساده و کاملی درباره این منطقه وجود دارد و آن، این که موجودات ناشناخته‌ای این منطقه را در زمان انقراضشان مورد استفاده قرار داده‌اند.»

من به دو دلیل وارد جزئیات جدیدترین کشفیات بیابان «ال انلا دریلادو» شده‌ام. نخست این که این منطقه برای تعداد کمی از پژوهشگران اروپایی شناخته شده است و دوم آن که این منطقه کاملاً با فرضیات من همخوانی دارد و نشانه عظیم خلیج «پیسکو» و دیگر نشانه‌هایی که در امتداد آن قرار گرفته‌اند، مستقیماً ما را به شمال «شیلی» می‌رسانند.

ما باید توجه داشته باشیم اگرچه مردمان دوران باستان از بین رفته‌اند اما آنان نشانه‌هایی به جا گذاشته‌اند که ما را به چالش می‌خوانند. برای این که بتوانیم پاسخ این پرسش‌های مبهم و معماهای حل نشده را بیابیم، لازمست پژوهشکده‌های تحقیقاتی باستان‌شناسی، سرمایه‌های مورد نیاز خود را از دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی اخذ کنند تا بتوانند سطح تحقیقات خود را به حد مطلوبی برسانند و امکانات خود را افزایش دهند. من کاملاً قبول دارم که لازم است دولت‌های صنعتی میلیون‌ها پوند از سرمایه ملی خود را صرف پژوهش‌های آینده‌نگرانه بکنند اما آیا به این

دلیل باید تحقیق در مورد گذشته‌مان را فراموش سازیم؟ ممکنست روزی در آینده دولت‌ها دست به تحقیقات باستان‌شناسی رقابتی بزنند و یافته‌های خود را مانند رازهای نظامی مکتوم نگه دارند. آن گاه همان وضعیتی پیش می‌آید که در زمان نخستین قدم گذاشتن بر روی ماه تجربه کردیم؛ با این تفاوت رقیبی که زودتر از دیگران این کار را آغاز می‌کند، دیگر مسئله شرافت و آبرو برایش به اندازه یک پول خرد هم ارزش ندارد.

به همین دلیل می‌خواهم در این جا از مکان‌هایی نام ببرم که مملو از معماها هستند و اگر تحقیقات در آن جاها آغاز گردند و گذشته‌های ما را رمزگشایی نمایند، به پیشرفت فن‌آوری امروزی ما کمک‌های شایانی می‌نمایند.

باقی مانده‌های محل سکونت انسان‌هایی در گذشته در جزیره «سانتا روزا»^۱ در «کالیفرنیا» وجود دارند که با روش رادیواکتیو ایزوتوپ کربن ۱۴، طول عمر آن‌ها ۲۹۶۰۰ سال تخمین زده شده است.

در ۱۹ کیلومتری جنوب شهر «رودا»^۲ در «اسپانیا»، در یک دره کوهستانی متروک، غار «ل پیلتا»^۳ کشف شده که ثابت شده است مردمانی در ۳۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد در آن زندگی می‌کرده‌اند. بر روی دیوارهای این غار نشانه‌های عجیب و ناشناخته‌ای کشیده شده‌اند که مسلماً بی‌پرده نیستند و احتمالاً خطی خاص می‌باشند؛ زیرا با روش هنرمندانه نقش گشته‌اند و اغلب تکرار شده‌اند.

در کوه‌های «انندی»^۴ در صحرای «آفریقا»، «پیتر فوجز»^۵ قطعه سنگی را پیدا نموده که تصویر چهار زن غیر «آفریقایی» بر آن حکاکی شده است.

1. Santa Roaa

2. Ronda

3. La Pileta

4. Ennedi

5. Peter Fuchs

لباس‌های این زنان دارای طرح‌های لباس‌های بومیان جزایر جنوب اقیانوس آرام می‌باشد. اما بین صحرای «آفریقای جنوبی» تا جزایر اقیانوس آرام حدود ۲۵۱۴۰ کیلومتر فاصله وجود دارد!

در غارهای آفریقا و اروپا تصاویری وجود دارند که پیچ و خم‌دار خوانده می‌شوند و هیچ‌کس نمی‌داند آن‌ها برای چه منظوری کشیده شده‌اند. اما امروزه این نمادهای پیچ و خم‌دار بر روی دیواره‌های غارهای آمریکای جنوبی به خصوص در منطقه ملی «سانتا کروز»^۱ و منطقه ملی «نیوگین»^۲ در «آرژانتین» نیز کشف شده‌اند. آیا ارتباطی ذهنی بین هنرمندانی که این آثار را حکاکی کرده‌اند، وجود داشته است؟ چه کسی توضیحی برای این تکرار نمادها در نقاط مختلف جهان دارد؟

پژوهشگر «آرژانتینی» «خوان موریکز»^۳ ثابت کرده که زبان «مجارستان» در پادشاهی باستان «کویتو» حتی قبل از آن که «اسپانیایی»ها آن را مورد استفاده قرار دهند، صحبت می‌شده است. او اسم‌های خانوادگی، اسم‌های مکان‌ها و مراسم کفن و دفن «مجارستان» را در آن دوران کشف کرده است. هنگامی که «مجارستانی»های باستان مرده‌ای را به خاک می‌سپردند، این کلمات را بیان می‌کردند:

«او در ستارگان کهکشان خرس بزرگ ناپدید خواهد شد.»

در دهکده‌های «کوینچ»^۴ و «کوچاسکوی»^۵ در آمریکای جنوبی، بر روی خاک گورهای مرده‌ها نمادهایی وجود دارند که نشان‌دهنده اعتقاد کامل آن‌ها به نوزایی انسان‌ها از هفت ستاره اصلی مجموعه ستارگان «خرس بزرگ» می‌باشد.

سنگی به ارتفاع ۲/۳ متر و به محیط ۱۰ متر از دوران ماقبل تاریخ بر

1. Santa Cruz

2. Neuguen

3. Juan Moricz

4. Quinche

5. Cochusqui

روی تپه کوچکی بین «آبان کی»^۱ و رودخانه «آپوریماک»^۲ در «پرو» در امتداد «کوزکو» و «ماچو پیچو»^۳ کشف شده است. این سنگ «سایهویت»^۴ دارای تصاویری از بام‌ها، معبد‌ها و خانه‌هایی شگفت‌انگیز و همچنین لوله‌هایی عجیب و نوشته‌هایی اسرارآمیز که هنوز درک نشده‌اند، می‌باشد. نقش‌های مشابه دیگری در این منطقه کشف شده که «رومیهوآسی»^۵ و «اینتیهوآسی»^۶ نامیده می‌شوند. «رومیهوآسی» نقشی از یک معبد با طاقچه‌ای به ارتفاع ۱۴۰ سانتی‌متر می‌باشد.

در فوریه ۱۹۶۷ نشریه معروف «جغرافیای ملی» که در «آمریکا» منتشر می‌شود، داستانی دربارهٔ قبیلهٔ کوچک «آنیوس»^۷ که در جزیرهٔ «هوکایدو»^۸ در «ژاپن» زندگی می‌کنند، چاپ نمود. قبیلهٔ «آنیوس» هنوز معتقدند که نسل بی‌واسطه و سره خدایان (فضانوردان) هستند که از کهکشان به روی زمین آمده‌اند و این اعتقاد را در افسانه‌های‌شان نیز تکرار می‌کنند.

نقشی از «آپولو»^۹ - خدای موسیقی و شعر و پیشگویی و پزشکی «یونانیان» و «رومیان» - بر روی گلدانی کشیده شده که وی را در حال پرواز بر فراز دریا نشان می‌دهد. این گلدان در موزهٔ «واتیکان» نگهداری می‌شود و متعلق به ۶ قرن قبل از میلاد می‌باشد. در نقشی دیگر، «آپولو» در حالی که نشسته، مشغول نواختن چنگ بر روی گونه‌ای از صدف که سه پای بلند دارد می‌باشد. البته تفسیر دیگری از این تصویر می‌گوید که او در هوا و بر روی سه بال سنگین عقابی قرار گرفته است.

در پارک - موزهٔ سرخپوستان «اولمک»^{۱۰} «ویلاهرموسا»^{۱۱} در

1. Abancay

2. Apurimac

3. Macchu Picchu

4. Saibuite

5. Rumihuasi

6. Intihuasi

7. Ainus

8. Hokkaido

9. Apollo

10. Olmec



۷۸ - مجسمه اژدهایی در پارک - موزه سرخپوستان «ارلمک» در «ویلاهرموسا» در «مکزیک».

«تاباسکو»^۱ «مکزیک»، مجسمه سنگی یک پارچه‌ای از مار یا به عبارت بهتر اژدها وجود دارد که در حال گرفتن سه قسمت از یک آبرتن‌دیس می‌باشد. درون این اژدها مردی گوزپشت با پاهای دراز کرده نشسته که مشخصاً پاهایش در حال فشار دادن رکاب‌هایی و یک دستش بر روی اهرم دنده‌مانندی و در دست دیگرش یک سبد می‌باشد. بر روی سر او کلاه خود تنگی قرار گرفته که پیشانی، گوش‌ها و چانه‌اش را پوشانده و فقط چهره‌اش مشخص می‌باشد. در جلوی لب‌هایش نیز وسیله‌ای شبیه میکروفن قرار گرفته است. لباس و کلاه خودش نیز به طور محکمی به یکدیگر متصل شده‌اند.

بر روی یک مغار مسی پهن که سر آن بسیار تیز می‌باشد و در گورستان سلطنتی در «اور»^۲ کشف شده، نقش‌هایی از پنج توپ، جمبه کوچکی شبیه بلندگو، دو موشک کاملاً نوین که پشت سر هم قرار گرفته‌اند و پرتوهایی به بیرون می‌فرستند، چندین شکل شبیه اژدها و نقش بسیار زیبایی از صورت فلکی «دو پیکر» در اتاقکی شیشه‌ای کشیده شده‌اند. هنرمندی که این نقش‌ها را در ۵۵۰۰ سال قبل کشیده باید نیروی تخیل شگفت‌انگیزی داشته باشد.

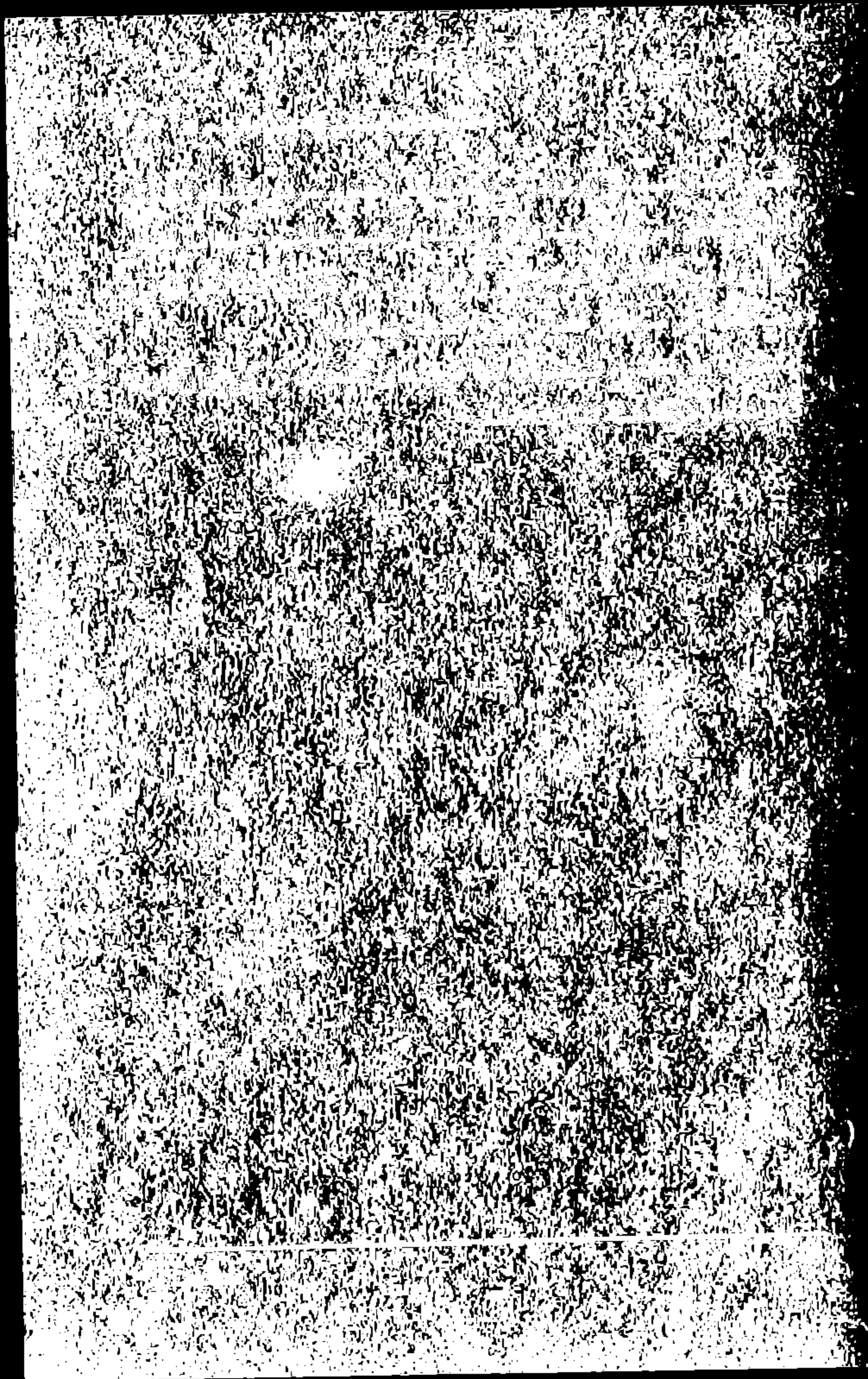
آقای «گراردو نیمان»^۳ رئیس «خانه بزرگ اشیاء» در «تروخیلو»^۴ «پرو» دو گلدان گلی قابل توجه در مجموعه شخصی خودش دارد. یکی از این گلدان‌ها که ۲۲ سانتی‌متر ارتفاع دارد، دارای نقشی از اتاقک فضایی بر روی موتور با دودی که از آن خارج می‌شود، می‌باشد و موشک آن مانند موشک «کوکولکان» خدا در «پالنکو» قابل تشخیص و بسیار واضح می‌باشد. حیوانی شبیه سگ به صورت خمیده با دهانی در این اتاقک

1. Tabasco

2. Ur

3. Gerardo Niemann

4. Trujillo



فصل نهم

جزیره «ایستر»:

جستاری پایان‌ناپذیر

ویرانه‌هایی از تمدن‌های عظیم ناشناخته‌ای در تقریباً همه جزیره‌های دریای جنوب باقی مانده‌اند. توضیحی برای این آثار به جا مانده وجود ندارد؛ اما کاملاً مشخص است فن‌آوری بسیار پیشرفته‌ای به طور اسرارآمیز در آن جا وجود داشته و هم‌اکنون هر بیتده‌ای را مبهوت می‌سازد و به فکر فرو می‌برد.

به ویژه جزیره «ایستر».

ما ده روز در این جزیرهٔ محلو از سنگ‌های آتشفشانی در جنوب اقیانوس آرام، اقامت کردیم. دیگر آن روزگاران که فقط هر شش ماه یک بار کشتی جنگی «شیلی» به این جا می‌آمد، گذشته است. ما با یک قایق چهار موتورهٔ «مجموعهٔ درخشان شبکهٔ محلی شیلی» به آن جا رفتیم. هنوز هیچ هتلی در آن جا وجود ندارد و تمام مدت اقامت را درون یک چادر گذراندیم. ما قبلاً غذا برای خودمان تهیه کرده بودیم که البته در این

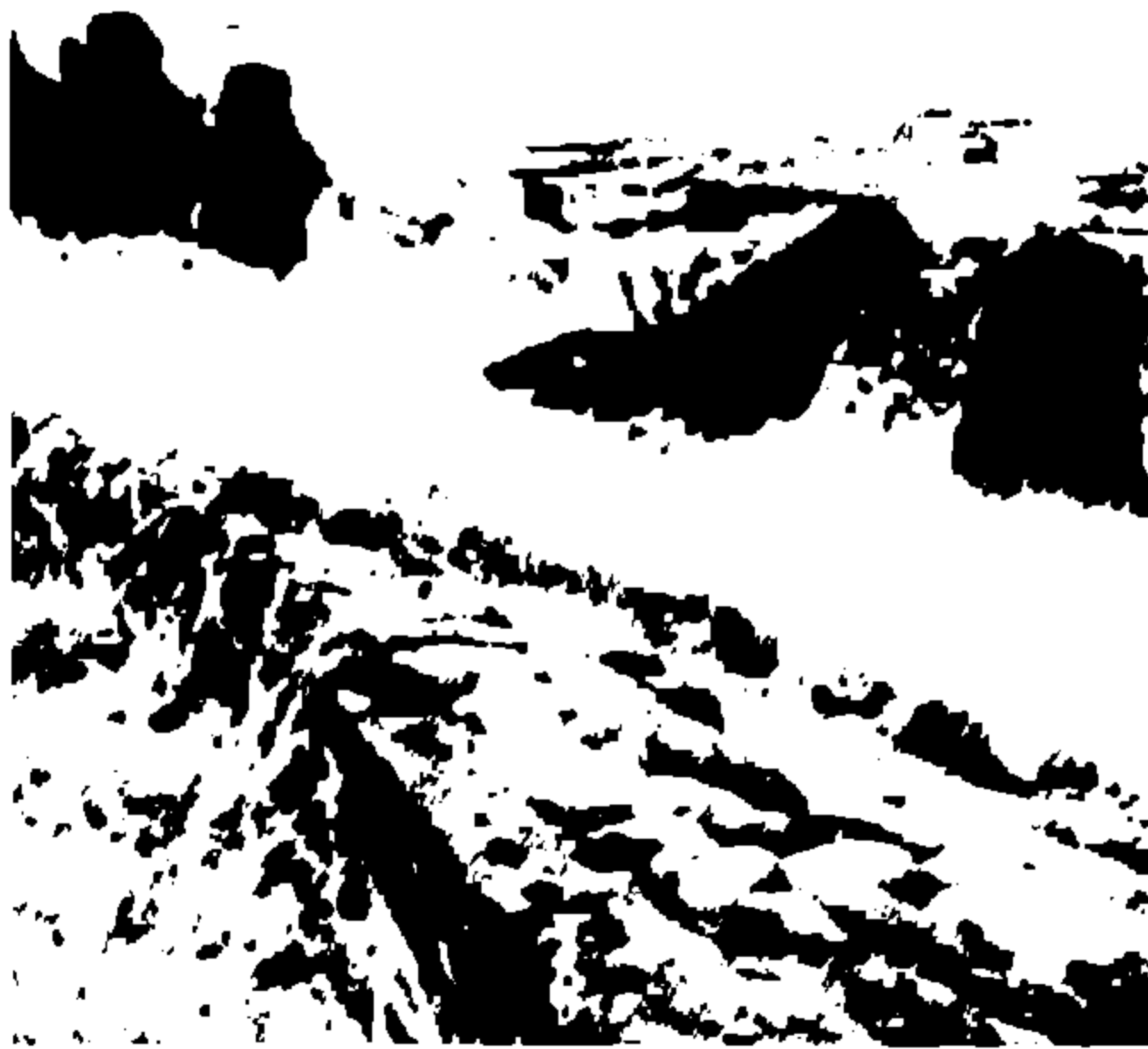
جزیره کار بیهوده‌ای بود. چون دوبار مهمان همسایگانمان - بومیان جزیره - بودیم و آن‌ها ماهی آزادی که پخته بودیم را درون گودالی در زمین گذاشتند و روی آن را با ذغال کاملاً گداخته و سرخ و تعداد زیادی از برگ‌های محلی که قسمتی از راز کدبانوهای «راپانویی»^۱ می‌باشد، پوشاندند. آن گاه پس از دو ساعت انتظار، غذا حاضر شد. اما باید به عنوان یک فرد خوش‌خوراک اعتراف کنم خوراکِ زبانی که در آخر به ما تعارف شد، واقعاً خوش‌مزه‌تر بود. در ضمن اجرای موسیقی‌های محلی توسط بومیان «راپانویی» جزیره‌نشین، شور و شوقی خاص به این مهمانی بخشیده بود.

هنوز تنها وسیلهٔ رفت و آمد در جزیره، اسب می‌باشد. البته شهردار بیست و شش سالهٔ جزیره به نام «راپو»^۲ که قامتی متوسط و صورتی تپل دارد و در واقع سلطان بی‌تاج و تخت جزیره است و با روشی مردم‌سالارانه از طرف دوستانش انتخاب شده، دارای یک خودرو می‌باشد. لازمست تذکر دهم این جزیره فرماندار و رئیس پلیس نیز دارد. «راپو» متعلق به یک خانوادهٔ رسمی و قدیمی می‌باشد و احتمالاً اطلاعاتش دربارهٔ جزیره و معماهای حل‌نشده‌اش بیش از بومیان آن جا می‌باشد. خود او و دو همکارش پیشنهاد کردند، راهنمای ما در جزیره باشند.

زبان «راپانویی» دارای صداهای زیادی است: تی تا پِ پِ توتی لومو. ما نمی‌توانستیم به این زبان صحبت کنیم بنابراین سعی کردیم با ترکیب «انگلیسی» و «اسپانیایی» گفته‌هایمان را به آن‌ها بفهمانیم. اما این کار فایده‌ای نداشت و بنابراین تلاش کردیم تا منظورمان را با حرکات دست

و با و صورت بیان کنیم که البته به این ترتیب حسابی آنان را سرگرم نمودیم.

نظریات بسیاری درباره تاریخ جزیره وجود دارد و فرضیات بسیاری نیز در این مورد ارائه گردیده است. مشخصاً پس از تنها ده روز اقامت در آن جا نمی توانم بگویم در گذشته های دور در این جزیره چه اتفاقی افتاده است؛ اما مدارکی پیدا کردم که نشان می دهد در این جزیره چه اتفاقی نیفتاده است. نظریه ای وجود دارد که می گوید نیاکان «راپانویی» های



۷۹ - مجسمه های سنگی عظیمی مانند این تصویر در سراسر جزیره «ایستر» پخش شده اند. آن ها زمانی کلاه های گرد سنگی قرمزی داشتند که امروزه بیشتر آن ها از بین رفته است.

کنونی، مجسمه‌های مشهور جزیره را از سنگ‌های بسیار سخت آتشفشانی و با تحمل سختی‌های بسیار تراشیده‌اند.

«تورهیردال» - که من برای او احترام زیادی قائلم - در کتاب خود به نام «آکو آکو»^۱ توضیح می‌دهد که چگونه صدها ابزار سنگتراشی که در معادن سنگی ریخته شده بود را پیدا کرده است. «هیردال» اضافه می‌کند مشخص است تعداد زیادی از مجسمه‌ها را در این جا تراشیده‌اند اما در زمانی نامعلوم فوراً دست از کار کشیده‌اند و این ابزارها را در جایی که کار می‌کرده‌اند، رها کرده و رفته‌اند.

او به کمک جزیره‌نشینان مجسمه‌ای با قامتی متوسط را پس از ۱۸ روز کار و با استفاده از تیرهای چوبی و روشی قدیمی که البته به اندازه کافی فنی و موفقیت‌آمیز بوده، بلند کرد و توسط طناب‌هایی و به کمک یکصد مرد آن را به جای نخست خود برد.

می‌بینید که برای اثبات یک فرضیه، دست به عمل زده شده است. با این حال باستان‌شناسان سراسر جهان به این فرضیه اعتراض می‌کنند. آن‌ها می‌گویند جمعیت این جزیره همیشه بسیار کم بوده و مواد غذایی نیز به سختی در آن جا پیدا می‌شود و هیچ نشانه‌ای هم مبنی بر استفاده جزیره‌نشینان از چوب حتی در ساختمان‌های شان وجود ندارد و بنابراین آن‌ها از غلتک‌های چوبی نیز استفاده نکرده‌اند.

اما پس از همه این بحث‌ها، نظر خودم چیز دیگری می‌باشد. پس از ارائه فرضیات «تورهیردال» و آزمایش موفقیت‌آمیزش، من می‌خواستم مسئله مجسمه‌های جزیره «ایستر» را به عنوان معمای حل شده از فهرست معماهای حل‌نشده جهان خط بزنم؛ اما وقتی در مقابل



۸۰ - تصویر مجسمه‌ای نیمه‌تمام در کنار دهانه آتشفشان «رانو راکو». آیا می‌توان پذیرفت این مجسمه عظیم با ابزارهای سنگی ابتدایی از گدازه‌های سخت آتشفشانی تراشیده شده‌اند؟

گدازه‌های آتشفشانی دهانه «رانو راراکو»^۱ ایستادم، نظرم عوض شد و تصمیم گرفتم آن‌ها را همچنان در این فهرستم نگهدارم. من فاصله بین گدازه‌ها و محل قرارگیری مجسمه‌ها را اندازه گرفتم؛ بین ۱/۸ تا ۳۲ متر بود. هیچ‌کس نمی‌تواند قطعه سنگ‌های به این بزرگی را از گدازه‌های آتشفشانی با ابزارها و وسایل بسیار ابتدایی کشف شده در جزیره جدا نماید.

«تور هیردال» چکش خود را کنار گذاشت و هفته‌ها با ابزارهای ابتدایی که به تعداد بسیار زیادی پیدا کرده بود، کار کرد. اما نتیجه این کار که من خود از نزدیک دیدم، کاملاً بیهوده بود. او فقط توانسته بود یک شیار چند سانتی‌متری در گدازه‌های آتشفشانی ایجاد نماید. ما نیز با بزرگ‌ترین سنگ‌هایی که پیدا کردیم همچون انسان‌های وحشی به این گدازه‌ها ضربه‌های محکمی وارد نمودیم اما پس از چند ضربه، سنگ‌های مان خرد شد و بر روی گدازه‌ها حتی یک خراش کوچک نیز ایجاد نگشت.

ممکن است فرضیه ابزارهای سنگی در مورد مجسمه‌های کوچک‌تری که در دوران نزدیک ما ساخته شده‌اند، درست باشد؛ اما به نظر من و بسیاری دیگر از بازدیدکنندگان این جزیره، این ابزار نمی‌توانسته برای جدا کردن قطعه سنگ‌های تراش نخورده بزرگ از گدازه‌های آتشفشانی استفاده شده باشد.

اطراف دهانه آتشفشان «رانو راراکو» امروزه شیه کنارگاه مجسمه‌سازی‌ای می‌باشد که ناگهان زنگ تعطیلی به صدا درآمده و در نتیجه مجسمه‌های تمام شده، نیمه‌تمام و تازه شروع شده به صورت خوابیده و ایستاده در اطراف آن پخش شده‌اند. در گوشه‌ای یک بینی

1. Rano Raraku

جزیره «ایستر»: جستاری... @ ۲۶۵

بزرگ از دل خاک بیرون زده و در گوشه‌ای دیگر یک پای بزرگ بر روی
حلق‌ها افتاده که هیچ کفشی اندازه آن وجود ندارد و در جایی صورتی که
انگار می‌خواهد نفس بکشد بر روی زمین فشار می‌آورد.

شهردار «راپو» که سعی و تلاش ما را در ضربه زدن به گدازه‌ها نگاه
می‌کرد، سر خود را تکان می‌داد و می‌خندید، انگار منظره حمله به این
سنگ‌ها را در ذهن خود می‌پروراند.

دوستم «هانس نیونر» سر او داد زد:

«چرا می‌خندی؟ این مگر همان کاری نیست که نیاکانت کرده‌اند؟»

«راپو» تلخ‌خندی زد و در حالی که خیلی جدی به صورت «هانس



۸۱ - در تمامی اطراف دهانه آتشفشان «رانو راکوه» مجسمه‌های نیمه‌کاره معماگونه‌ای رها
شده‌اند که حدود در سوم آن‌ها امروزه در زیر زمین می‌باشند.



۸۲ - مجسمه‌های نیمه‌کاره‌ای که در اطراف دهانه آتشفشان «رانو راراکوه» قرار گرفته‌اند، به فاصله متوسط ۱/۴ متر از یکدیگر پخش شده‌اند. سازندگان این مجسمه‌ها مطمئناً روش و ابزار پیشرفته‌ای را در ساخت آن‌ها به کار برده‌اند.

نیونر «نگاه می‌کرد، گفت:

«نه! این را فقط باستان‌شناسان می‌گویند.»

تا امروز هیچ‌کس نتوانسته توضیحی قانع‌کننده درباره این که چرا

جزیره «ایستر»: جستاری... ■ ۲۶۷

بومیان «پولینزیایا» که به سختی غذای مورد نیاز خود را تهیه می‌کردند، حاضر شده‌اند سختی طاقت‌فرسای ساخت این ۶۰۰ مجسمه را بپذیرند، ارائه کند.

هیچ‌کس نتوانسته توضیحی درباره فن‌آوری پیشرفته‌ای که قطعه سنگ‌ها را از گدازه‌های آتشفشانی جدا می‌نموده، بیان نماید. هیچ‌کس نمی‌داند اگر واقعاً «پولینزیایی»ها سازنده این مجسمه‌ها بوده‌اند، چرا صورت و اجزای آن‌ها را شبیه هیچ نمونه‌ای در جزیره نساخته‌اند؟ بینی‌های این مجسمه‌ها بلند و مستقیم و دهان‌هایشان دارای لب‌های باریک و چشمانشان فرورفته و پیشانی‌شان کوتاه است. هیچ‌کس نمی‌داند سازندگان این مجسمه‌ها می‌خواستند چه چیزی را نشان دهند.

حتی «تور هیردال» هم در این مورد چیزی نمی‌داند. شاید این از گستاخی من باشد که نه تنها فرضیه ابزار سنگی «تور هیردال» را رد می‌کنم بلکه با استفاده از همین صدها ابزار سنگی می‌گویم امکان نداشته این مجسمه‌های عظیم سنگی با آن‌ها ساخته شده باشند.

فرضیه من در این مورد باز هم خیالی و غیرممکن به نظر می‌رسد اما در هر حال چنین است:

گروه کوچکی از موجودات هوشمند فضایی به علت نقصی فنی در جزیره «ایستر» فرود می‌آیند. آن‌ها دارای اسلحه بسیار پیشرفته‌ای بودند و به کمک روشی که برای ما ناشناخته است، این مجسمه‌ها را که نمونه آن‌ها در سرتاسر جهان وجود دارد، ساختند تا هم‌نوعان‌شان آن‌ها را پیدا کرده و به کمک‌شان بیایند. لازم به ذکر است نزدیک‌ترین سرزمین با این



۸۳ - این مجسمه‌ها که بومیان آن‌ها را «موآیس» می‌خوانند، دارای سر کوچک، پیشانی کوتاه، چشمان فرورفته، بینی خیلی بزرگ، لب‌های به هم فشرده و گوش‌های دراز می‌باشند.

جزیره حدود ۴۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد.

آنها در طی روز بیکار بودند و زندگی در این جزیره کوچک برای شان یکنواخت و خسته کننده شده بود؛ بنابراین این به بومیان جزیره سخن گفتن را آموختند و برای شان درباره دنیاهاى ناشناخته، ستارگان و خورشیدها صحبت کردند. شاید هم این کار را برای آن کردند تا خاطره یا نشانه‌ای در ذهن بومیان به جا بگذارند تا هموعان شان بر اساس آن، پیدای شان کنند و به کمک شان بیایند. غریبه‌ها تعداد زیادی متجسمه‌های بزرگ از سنگ‌های آتشفشانی ساختند و آنها را دور تا دور جزیره قرار دادند تا از دور به راحتی قابل دیدن باشند.

بالاخره ناگهان گروه نجات بدون هیچ خبری از راه رسید و آنان را از آن جا برد.

حال جزیره‌نشینان با تعداد زیادی مجسمه‌های نیمه‌کاره و تازه شروع شده تنها مانده بودند. آنها مجسمه‌ای که کمی مانده بود تا تکمیل شود را انتخاب نمودند و با پشتکار تمام با ابزارهای ابتدایی خود به آن ضربه زدند؛ اما ۲۰۰ مجسمه‌ای که فقط طرح شان بر روی صخره‌ها کشیده شده بود در برابر این ابزارهای ساده و ابتدایی بسیار مقاومت می‌کردند.

سرانجام ساکنان جزیره که مقداری هم تیل بودند و حتی امروزه نیز اشتیاقی به انجام دادن کارهای سخت نشان نمی‌دهند، دست از کار کشیدند و ابزارها را همان جا گذاشتند و به غارها و کلبه‌های شان بازگشتند.

همچنین به نظر من استادکاران بومیان جزیره «ایستر»، «تیا هو آناکو»، تپه‌های «ساک سی هیومن»، خلیج «پیکو» و دیگر جاها همه یکی بودند. البته واضح است که این پیشنهاد فقط یکی از فرضیات ممکن است



۸۴- این مجسمه یک تکه که در «تیاهاوآناکو» کشف گردیده، هم اکنون در «لاپاز» «بولیوی» قرار دارد. چه کسی این مجسمه‌های عظیم را ساخته است؟ آیا آن‌ها شبیه موجودات فرازمینی می‌باشند؟



۸۵ - تکه‌ای از یک مجسمه کاملاً متفاوت که در «تیوهواناکو» کشف گردیده و امروزه در «لاپاز» بولیوی نگهداری می‌شود.

و می‌تواند با وجود فواصل زیاد، تضاد داشته باشد و به زیر سؤال برود. ممکن است مردم این فرضیهٔ مراجدی نگیرند و من تنها کسی باشم که آن را قبول داشته باشم؛ اما با این حال می‌گویم در گذشته‌های دور هوشمندانی با فن‌آوری بسیار پیشرفته‌ای به سیارهٔ ما آمدند و با ساختن فرودگاه‌های مختلف، فواصل دور را به راحتی طی می‌نمودند.

افرادی که ممکنست دربارهٔ فرضیهٔ من تردید داشته باشند، باید بدانند بریدن قطعه سنگ‌های بزرگ از صخره‌های عظیم برای سازندگان اصلی مجسمه‌ها، مانند بازی‌ای کودکانه بوده است.

شاید این کار فقط تفریحی برای پرکردن وقت‌شان بوده است.

اما شاید هم هدف بسیار خاصی را در ذهن می‌پروراندند.

آیا آن‌ها سرانجام روزی از بازی مجسمه‌سازی خسته شدند؟

یا شاید دستوری دربارهٔ متوقف ساختن این کار به آنان ابلاغ شده است؟

به هر حال آنان ناگهان ناپدید شدند.

تاکنون هیچ‌کندۀ کاری و سنگ‌کشیده‌ای در این جاکشف نشده است.

البته شاید نقش‌هایی در لایه‌های زیرین زمین پیدا بشود که مربوط به زمانی پس از ساخت مجسمه‌ها باشند.

هم‌اکنون «آمریکایی‌ها» در حال ساخت فرودگاهی در جزیرهٔ «ایستر»

می‌باشند و برای اجرای باند فرود آن، زمین را گودبرداری می‌کنند. تاکنون

که من هیچ‌کندۀ کاری و نقشی در آن جا ندیده‌ام و چیزی هم نشیده‌ام.

بومیان هر روز خیلی راحت و بی‌دغدغه سرکار خود می‌روند و

گردشگران همیشه مزاحم همچنان به این جا می‌آیند و از دیدن این آثار

باستانی شگفت‌زده می‌شوند و برای مجموعهٔ عکس خانوادگی‌شان چند

عکس یادگاری می‌گیرند. اما متأسفانه در کنار همهٔ این مسایل تاکنون هیچ



۸۶ - هیچ باستان‌شناسی درباره این نقش که بر روی کوه‌های کهن جزیره «ایستر» کشیده شده، پژوهشی نکرده است. متأسفانه جزیره‌نشینان از سنگ‌های محکم اطراف این منطقه برای ساخت خانه‌های سنگی و دیوارهای ساحلی موج‌شکن استفاده می‌کنند.

بررسی و پژوهش دقیق و جدی باستان‌شناسی‌ای در این منطقه انجام نگرفته است.

این مجسمه‌هایی که جزیره‌نشینان آن‌ها را «موآیس»^۱ می‌نامند، روزگاری کلاه‌های قرمزی داشته‌اند که از ماده‌ای غیر از ماده اصلی مجسمه‌ها ساخته شده‌اند. من خودم معدن سنگی کلاه‌ها را از نزدیک

1. Moais

۲۷۴ □ خدایان آن سوی فضا

دیده‌ام. آن جا در مقایسه با آتشفشان «رانو رازاکو» مثل این است که بجهای آن را حفاری کرده باشد. معدن سنگی می‌بایستی با محل ساخت کلاه‌های قرمز بزرگ فاصله زیادی داشته باشد. خود کلاه‌های قرمز نیز که شکننده و متخلخل می‌باشند، شک مرا افزایش می‌دهند.
آیا همه آن‌ها در این جا برش خورده و کنده کاری شده‌اند؟



۸۷- این کلاه‌ها توخالی می‌باشند و ارتفاع بزرگ‌ترین آن‌ها ۲/۱۸ متر و محیط آن ۷/۶ متر می‌باشد.

من فکر می‌کنم کلاه‌های قرمز از ترکیب شن با خاک سرخ ساخته شده‌اند. بسیاری از این کلاه‌ها توخالی هستند. آیا سازندگان آن‌ها می‌خواستند با کاستن از وزن‌شان، حمل آن‌ها را راحت‌تر نمایند؟ هر کسی که ساخت کلاه‌ها با شن و خاک سرخ را البته با دلیل بپذیرد، دیگر مسئله حمل آن‌ها برایش حل شده است. این کلاه‌های گرد خیلی راحت از قسمت شنی به طرف مجسمه‌ها که همیشه پایین‌تر از محل ساخت کلاه‌ها قرار داشته، غلتانده می‌شده‌اند.

وقتی این فرضیه را توضیح می‌دادم، شهردار «راپوه» گفت احتمالاً کلاه‌ها در زمان ساخت خیلی بزرگ‌تر بوده‌اند چون در هنگام غلتاندن، آن‌ها سائیده و کوچک‌تر می‌شده‌اند. البته این امکان نیز وجود دارد. اما حتی امروزه کلاه‌هایی به محیط ۷/۶ متر و ارتفاع ۲/۱۸ متر نیز بسیار بزرگ محسوب می‌شوند. واقعاً گذاشتن چنین کلاه بزرگی بر سر مجسمه‌ای که ۱۰ متر از روی زمین بالاتر است، شاهکار می‌باشد.

اما اصلاً چرا بر روی سر مجسمه‌ها، کلاه‌های قرمز گذاشته‌اند؟ تاکنون نتوانسته‌ام دلیل قانع‌کننده‌ای برای این کار در کتاب‌هایی که راجع به جزیره «ایستر» نوشته شده‌اند، پیدا کنم. بنابراین پرسش‌های زیر را مطرح می‌کنم:

آیا بومیان جزیره، خدایان (فضانوردان) را در هنگام ساختن مجسمه‌ها با کلاه خود دیده بودند و این موضوع را به خاطر سپرده بودند؟ آیا به همین دلیل مجسمه‌های بدون کلاه از نظر آنان تمام شده و کامل نبوده است؟

آیا این کلاه‌ها همان کلاه‌خودها و هاله‌های درخشانی هستند که در اطراف سر نقش‌ها بر روی صخره‌ها و دیواره‌های غارهای سراسر جهان کشیده شده‌اند؟



۸۸- بر روی صخره‌های «پرو» تصویر انسان‌هایی در حال پرستش چیزی کشیده شده‌اند. بنا بر اساس گفته‌های «پرو» خطوط شکسته اطراف آن‌ها، نمادی از خدایان است.

هنگامی که نخستین سفیدپوستان به جزیره «ایستر» رسیدند، کتیبه‌هایی چوبی به گردن مجسمه‌ها آویزان بودند، اما این ماجراجویان نتوانستند حتی یک بومی را پیدا کنند که از نوشته‌های این کتیبه‌ها سر در بیاورد. البته امروزه چند کتیبه‌ای باقی مانده که متأسفانه هنوز ترجمه و درک نشده‌اند. با این حال ثابت شده «راپانویی»ها در گذشته خطی داشته‌اند که من در کمال شگفتی متوجه شدم بسیار شبیه خط «چینی»ها است. اما نسلی که پس از ملاقات با خدایان (فضانوردان) به دنیا آمده‌اند، نمی‌دانند آن‌ها چه هستند؟

بر روی سنگ‌هایی در آن جا تعدادی حروف درشت و نمادهای غیر قابل درکی کشف شده‌اند. در کنار ساحل، سنگفرش‌های گسترده و بزرگی وجود دارند که بر روی آن‌ها نوشته‌ها و نقش‌هایی کنده شده و در همه جا



۸۹. کتیبه‌ای در جزیره «ایستر» با نوشته‌هایی که تاکنون درک نشده و هیچ یک از بومیان جزایر «پولینزیایا» نیز از آن سر در نمی‌آورند.

پخش شده‌اند. این سنگ‌های ترک‌خورده و شکسته مساحتی در حدود ۲۰ متر مربع را پر می‌کنند. بیشتر آن‌ها در قسمت‌هایی قرار گرفته‌اند که زمین مسطح است. ما بر روی آن‌ها شکل‌هایی از ماهی‌ها، موجودات ابتدایی ناشناخته، نمادهای خورشید، گوی‌ها و ستارگان پیدا کردیم.

برای این که نقش‌ها را راحت‌تر تشخیص دهیم، شهردار «راپو» آن‌ها را با گچ سفید نمود. من از او سؤال کردم کسی وجود دارد که بداند مفهوم این نشانه‌ها چیست؟

او جواب داد، نه! حتی پدر و پدربزرگش نیز نمی‌توانستند چیزی در



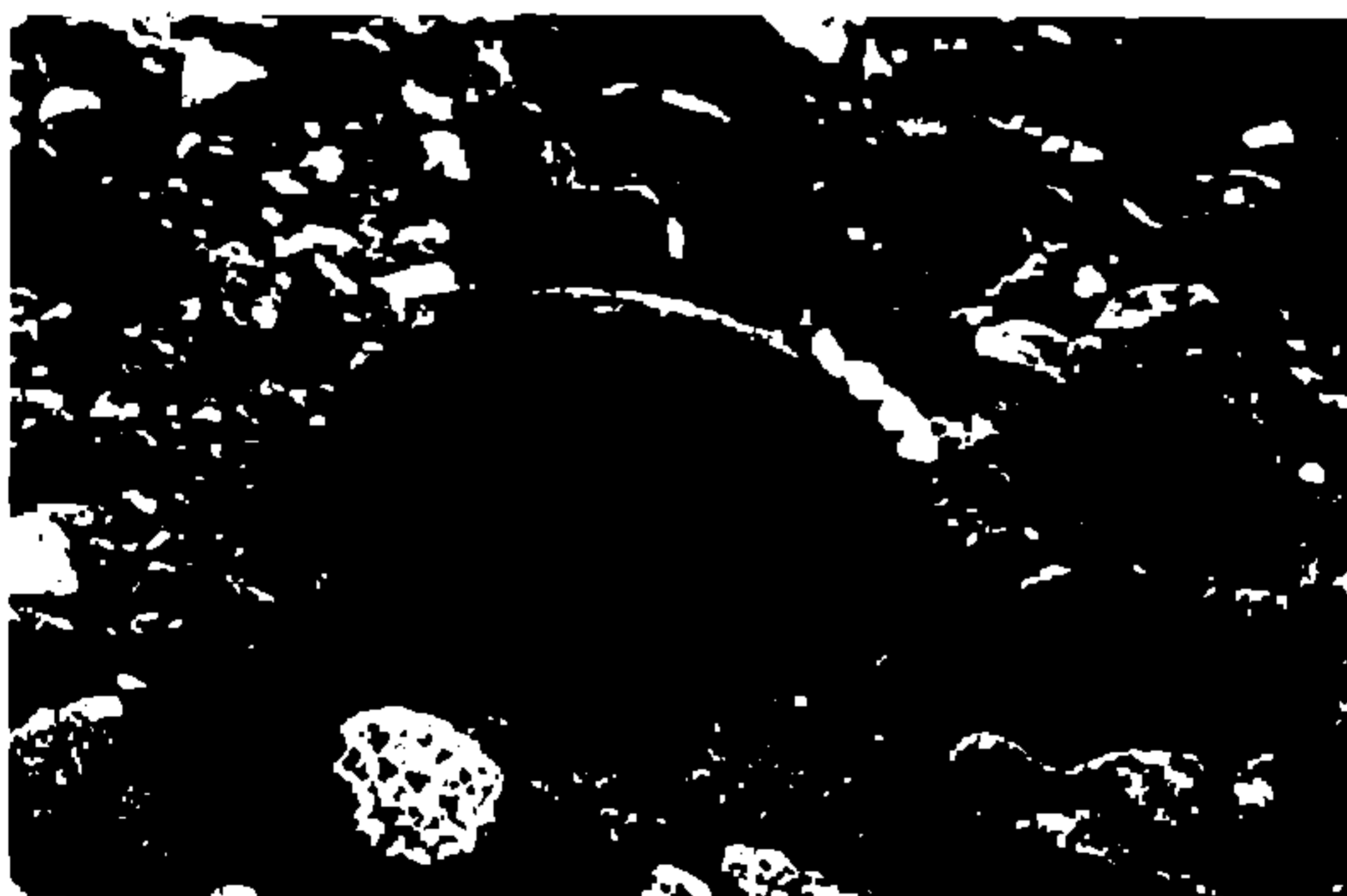
۹۰- مفهوم و منشأ تصاویر و نمادهای این سنگفرش‌ها هنوز مشخص نشده است. بر روی این قطعه سنگ، تصویر عجیبی از موجودی نیمه ماهی - نیمه انسان با یک نماد ستاره کشیده شده است.

این باره به او بگویند. البته او خودش فکر می‌کرد این سنگ نوشته‌ها اطلاعاتی راجع به ستاره‌شناسی می‌باشند. او گفت همه معبد‌های جزیره نیز دارای نقش‌هایی از خورشید و مجموعه ستارگان بوده‌اند.

سپس به گردش در جزیره پرداختیم که البته فایده‌ای نیز داشت. شهردار «راپو» ما را به ساحل آن جا برد و یک سنگ تخم‌مرغی شکل را نشان‌مان داد که ابعادش بسیار شگفت‌انگیز بود. هنگامی که ما به دور این سنگ می‌چرخیدیم، او توضیح داد که طبق افسانه‌های «راپانویی»‌ها این سنگ در اصل در مرکز «معبد خورشید» بوده است؛ زیرا خدایان از یک

دانه به سوی مردم بیرون آمده‌اند. این سنگ در سال ۱۷۲۲ در «ایستر» کشف شده است. حداقل جزیره «ایستر» توانست ما را با سنگ تخم‌مرغی شکل شگفت‌زده نماید. من تمام این اطلاعات را در پرونده‌هایم راجع به سنگ‌های تخم‌مرغی شکل ناشناخته سراسر جهان ثبت نمودم.

چند متر دورتر از ارتش مجسمه‌های ایستاده در ساحل جزیره، سنگ‌های تخم‌مرغی شکل دست‌ساز و وجود دارند که تنها عامل تشخیص دانه خدایان از این سنگ‌های پخش شده، شماره دفتر ثبتی است که بر روی آن نوشته شده است.



۹۱ - دانه خدایان که در ساحل جزیره «ایستر» قرار گرفته است. در این جزیره زمانی معبدی وجود داشته که در آن به حالت ایستاده خدایان را می‌پرستیدند.

فصل دهم

به سوی «هندوستان» برای کنکاش با متون مقدس

«و من به اتاقی بزرگ در معبد وارد گشتم که از درخشندگی به سان تابش خورشید بود. موجوداتی با رخ‌ها و دست‌های شبه‌انسان به این سو و آن سو می‌رفتند. آن‌ها دستگاه‌های مختلفی که اغلب به اندازه صندوق‌هایی بود را جابه‌جا می‌کردند و آن‌ها را به موجوداتی که پشت دیوار کوتاهی ایستاده بودند و پوشش‌هایی با نشان عقاب بر سر داشتند، می‌دادند. سالن معبد مملو از آوایی آسمانی بود.

اغلب صدای فرشته‌ای را می‌شنیدم و به یاد می‌آورم که یک بار گفت:

«پرواز شماره ۱۰۱ به مقصد «نیویورک»، خروجی ۱۲»

آن گاه فرشته‌ای زیبا دستم را گرفت و مرا به سوی فرشته‌ای فروزان برد که بسیار با من مهربان بود و تکه‌ای کاغذ کوچک به دستم داد و گفت:

«بلیت‌تان!»

من نتوانستم نوشته ملکوتی آن را بخوانم. آن گاه فرشته، روبه‌رویم

ایستاد و مرا به سوی پرندۀ آسمانی بیار درخشانی راهنمایی نمود که در زمینی صاف و گسترده ایستاده بود و پرندگان آسمانی دیگری نیز در آن جا بودند. آن پرندۀ آسمانی بر روی هشت چرخ سیاه ایستاده بود که به سان پاهای گوساله‌ای که از شکم هیولایی بزرگ و بی حرکت بیرون زده باشند و همچون چرم دباغی بودند. آن پرنده بال‌های بزرگ درخشنده‌ای داشت که در هوا گسترده بودند. همه متظر خدایی بودند که با ما پرواز می نمود و فرشته‌ام او را خلیان می نامید.

وقتی از پله‌های نقره‌ای پرنده بالا می رفتم، دیدم بر روی بال‌ها، چهار جعبه عظیم قرار دارند که هر کدام سوراخ‌های بزرگی دارند. و دیدم تعدادی چرخ در این سوراخ‌ها می چرخند. پرندۀ آسمانی مطمئناً به خدای «هوایمایی سویس» متعلق بود؛ زیرا یک دیوار درخشان اغلب این نام را صدا می کرد.

در شکم پرندۀ خدا، هوا مملو از نوای چنگ و عطر گل یاس بود که به مشام می رسید. حال فرشته‌ای دیگر با چهره‌ای دوستانه به سویم آمد و مرا بر سریری نشاند و افساری محکم را به دور کمرم بست. آوای چنگ از بین رفت و صدای خدا به گوش رسید:

«لطفاً سیگار نکشید و کمربندهای تان را ببندید.»

صدا پیشگویی‌های بسیاری نمود؛ اما من همچون دیگر دفعات، کمی از آن را درک کردم. ناگهان صدای وحشتناکی همچون غرش و تندرِ توفان سهمناکی به گوش رسید. پرنده لرزید، شروع به حرکت کرد و بسیار سریع همچون پلنگی از دیگر پرندگان آسمانی دور گردید. و سریع‌تر و سریع‌تر دور گردید، سترگ به سان موج دریا و قدرتمند همچون پسران نخستین خورشیدِ مادر. وحشت به مانند نوار نازک سرخی که بر سینه‌ام بود، به من دلهره بخشید.

آن گاه فرشته زیبا دوباره در کنارم ایستاد و شهد آسمانی سکرآوری به دستم داد و دستش را دراز نمود و دریچه‌ای را بالای سرم گشود. باد آسمانی تازه‌ای به صورتم خورد. حال چشمانم را به آرامی گشودم و به بیرون شکم پرنده آسمانی نگریستم و توانستم بینم بال‌هایش همچون بال‌های پرندگان تکان نمی‌خوردند و بی حرکت بودند. در زیرم نشانه‌هایی از آب و ابرها و توده‌هایی درهم و برهم از رنگ‌های سبز و قهوه‌ای را درون شکل‌های بریده بریده شگفت‌انگیزی دیدم. احساس کردم خیلی مضطربم و شروع به بیتابی کردم.

آن گاه فرشته دوباره در کنارم ایستاد و در آن هنگام فرزانی موجود آسمانی بر من آشکار گردید:

«ترسید، هیچ کس برای همیشه این بالا نمی‌ماند.»

من دقیقاً یک مسافرت هوایی را آن طور که یکی از نیاکان بسیار دور ما ممکن بود در سفری از «زوریخ» تا «نیویورک» با هواپیمای جدید جت توصیف کند، برای تان شرح دادم. ظاهراً خیلی تخیلی است اما خواهیم دید که مسخره نمی‌باشد.

«حزقیال» پیامبر داستانی را بازگو می‌کند که در واقع درک خودش از اتفاقی حقیقی است که رخ داده است. حال آن را پس از بازنویسی خیالی داستان مسافرتم از دید یکی از نیاکان دورمان، می‌خوانیم:

«ناگهان دیدم که بر صفحه‌ای که بالای سر فرشتگان، یعنی همان موجودات زنده قرار داشت، چیزی مثل یک تخت سلطنتی به رنگ یاقوت کبود ظاهر شد. آن گاه خداوند به مرد کتان‌پوش فرمود: به میان چرخ‌هایی که زیر فرشتگان است برو و مشتی از ذغالی افروخته بردار و آن را بر روی شهر پاش.»

آن مرد در مقابل دیدگان من این کار را کرد. وقتی او به میان چرخ‌ها

رفت، فرشتگان در قسمت جنوبی خانه خدا ایستاده بودند و ابری حیاط درونی را پر کرد. سپس حضور پر جلال خداوند از بالای سر فرشتگان برخاست و بر آستانه خانه خدا قرار گرفت و خانه خدا از ابر جلال پر شد و حیاط آن از درخشش پر شکوه حضور خداوند مملو گشت. صدای بال‌های فرشتگان مانند صدای خدای قادر مطلق بود و تا حیاط بیرونی به طور واضح شنیده می‌شد.

وقتی خداوند به آن مرد کتان‌پوش دستور داد که به میان فرشتگان برود و از میان چرخ‌ها یک مشت ذغال افروخته بردارد، او رفت و کنار یکی از چرخ‌ها ایستاد و یکی از فرشتگان دست خود را دراز کرد و مقداری ذغال افروخته از آتشی که در میان‌شان بود، برداشت و در سمت مرد کتان‌پوش گذاشت. او هم گرفت و بیرون رفت. (هر فرشته زیر بال‌های خود، چیزی شبیه به دست انسان داشت.)

هر یک از آن چهار فرشته، یک چرخ کنار خود داشت و شنیدم که به این چرخ‌ها «چرخ در چرخ» می‌گفتند، چون هر چرخ، یک چرخ دیگر در داخل خود داشت. این چرخ‌ها مثل یاقوت سبز می‌درخشیدند و نوری سبز متمایل به زرد از خود منتشر می‌کردند. ساختمان این چرخ‌ها طوری بود که فرشتگان می‌توانستند به هر جهتی که بخواهند بروند. وقتی می‌خواستند مسیر خود را تغییر بدهند، دور نمی‌زدند بلکه صورت‌شان به هر سمتی که متمایل می‌شد به همان سمت می‌رفتند. هر یک از چهار چرخ با پره‌ها و لبه‌هایش پر از چشم بود. هر فرشته چهار صورت داشت؛ نخستین صورت شبیه صورت گاو، دومین شبیه صورت انسان، سومین مانند صورت شیر و چهارمین مانند صورت عقاب بود.

این فرشتگان همان موجوداتی بودند که در کنار رود «خابور» دیده بودم. هنگامی که آن‌ها بال‌های خود را می‌گشودند و به سوی آسمان بالا

می رفتند، چرخ‌ها نیز همراه آن‌ها برمی‌خاستند و در کنار آن‌ها می‌ماندند و وقتی فرشتگان می‌ایستادند، چرخ‌ها هم می‌ایستادند، چون روح آن‌ها در چرخ‌ها نیز قرار داشت.

پس از آن، درخشش پرشکوه حضور خداوند، آستانه‌خانه خدا را ترک گفت و بالای سر فرشتگان قرار گرفت و در همان حال که نگاه می‌کردم، فرشتگان بال‌های خود را گشودند و به همراه چرخ‌ها از زمین برخاستند و بر بالای دروازه شرقی خانه خدا ایستادند، در حالی که حضور پر جلال خدای «اسرائیل» بر فراز آن‌ها قرار داشت. («حزقیال»، فصل ۱۰، آیات ۱ تا ۱۹)

فرهنگستان بین‌المللی پژوهش‌های «سانسکریت» در «میسور»^۱ «هند» نخستین مؤسسه‌ای است که یک متن «سانسکریت» متعلق به «ماهاریشی بهارادوایا»^۲ را با دیدگاه کاملاً نوین امروزی ترجمه نموده و به عنوان پیش‌بینی‌هایی درباره آینده ارائه داده است. نتیجه این کار که در صفحه سیاه و سفیدی در مقابلم قرار گرفته بود آن قدر حیرت‌انگیز بود که در طول سفرم به «هندوستان» در پاییز سال ۱۹۶۸، درستی آن را در «میسور» و همچنین فرهنگستان مرکزی «بنگلور»^۳ کنترل نمودم. ترجمه نوین از متن «سانسکریت» باستانی چنین است:

- ۶- دستگاهی که با یک نیروی درونی همچون پرنده‌ای بر روی زمین، در آب یا در هوا، حرکت می‌کند و «ویمان» خوانده می‌شود ...
- ۸- ... که می‌تواند در آسمان از مکانی به مکان دیگر برود ...
- ۹- ... کشور به کشور، جهان به جهان ...
- ۱۰- ... آن توسط کاهنان دانش‌ها «ویمان» خوانده می‌شود ...

1. Mysor

2. Maharishi Bhavad Vaya

3. Bangalore

- ۱۱ - ... راز ساختن وسایل پرنده ...
- ۱۲ - ... که نمی شکنند، نمی توانند جدا شوند، آتش نمی گیرند ...
- ۱۳ - ... و نمی توانند خراب شوند ...
- ۱۴ - ... راز ساختن وسایل پرنده هنوز معتبر است.
- ۱۵ - ... راز ساختن وسایل پرنده نا آشکار.
- ۱۶ - ... راز شنیدن صداها و گفتگوهای در وسایل پرنده دشمن.
- ۱۷ - ... راز گرفتن عکس‌هایی از داخل وسایل پرنده دشمن.
- ۱۸ - ... راز شناخت نوع وسایل پرنده دشمن.
- ۱۹ - ... راز ساختن موجوداتی در وسایل پرنده دشمن و خراب کردن وسایل دشمن.»

در ادامه متن، سی و یک قطعه اصلی که هر وسیله پرنده‌ای آن‌ها را داراست، به طور کامل شرح داده شده‌اند. همچنین در آن از شانزده نوع فلزی که برای ساختن وسایل پرنده مورد نیاز هستند صحبت شده که تاکنون فقط سه نوع آن برای ما شناخته شده‌اند. متأسفانه بقیه متن تا به امروز ترجمه نشده است.

تجربه‌ای که در «میسور» به کمک ترجمه این متن با نگاه دانش امروزی به دست آمد تاکنون انجام نشده بود و می‌تواند راهنمای خوبی برای این که بفهمیم متون کهن را چگونه می‌توانیم به درستی به زبان امروزی ترجمه کنیم، باشد.

کنجکاوی خاصی که آرامش را از من می‌گیرد، همیشه مرا به سوی کتاب‌های مرجع باستانی «هندی» می‌کشاند؛ زیرا می‌توان حجم زیادی از اطلاعات شگفت‌انگیز و اسرارآمیزی دربارهٔ وسایل پروازی و اسلحه‌های عجیب در دوران‌های بیار دور را در ترجمه‌های «ودا» و حماسه‌های کهن «هندی» پیدا نمود. البته عهد عتیق نیز همیشه با تازگی مطالبش و

توصیفات مبهم اما شگفت‌انگیزش در کنار این متن‌های ارزشمند «هندی» قرار دارد.

کنجکاوی من برای پیدا کردن منبع‌های اصیل همیشه همراه با یک بخت خوب و آشنایی‌ای اتفاقی بوده است. مثلاً پس از یک سخنرانی که در جمع کوچکی در سال ۱۹۶۳ در «زوریخ» داشتم، دانشجویی «هندی» به سویم آمد و خیلی نامطمئن اما صادقانه پرسید:

«آیا واقعاً شما مطلب جدید یا شوکه‌آوری دربارهٔ آن چه برای‌مان گفتید، پیدا کرده‌اید؟ تقریباً نیمی از تحصیل‌کردگان «هندی» قسمت‌های اصلی «ودا» را می‌دانند و همچنین می‌دانند که خدایان در دوران باستان به کمک وسایل پرنده‌ای سفر می‌کردند و اسلحه‌های وحشتناکی با خود داشتند. بی‌اغراق هر بچه «هندی» این مطالب را می‌داند»

در واقع این جوان خوب فقط می‌توانست فرضیهٔ مرا تأیید کند و شاید هم می‌خواست با این کار به من قوت قلبی داده باشد تا به خاطر ارائهٔ آن نگران نشوم؛ اما این کار او تأثیری مخالف بر من گذاشت.

من سال‌ها مکاتبات یک‌طرفه‌ام با متخصصان «هندی» متون «سانسکریت» را ادامه می‌دادم. آن‌ها نیز خیلی مؤدبانه به پرسش‌هایم پاسخ می‌دادند و رونوشت‌هایی از متن‌های «سانسکریت» را که البته برای من قابل خواندن و فهمیدن نبودند، ارسال می‌داشتند. آن‌ها تنها گروهی بودند که وسوسه‌های فکری مرا تقویت می‌کردند و بدین ترتیب دوستان بسیار خوبی برایم بودند. دیگر نباید وقت را تلف می‌کردم. به خاطر این متن‌ها باید به «هندوستان» می‌رفتم.

در پاییز ۱۹۶۸ به «بنگلور» مرکز ایالت «میسور» که در جنوب «هندوستان» می‌باشد پرواز کردم. «بنگلور» در واقع مرکز علمی جنوب کشور «هند» می‌باشد. البته ابتدا توجهی به این موضوع نداشتم؛ زیرا در

نخستین روز ورودم، شهر فرنگ گنج‌کننده‌ای را در برابر چشمانم دیدم: بینوایان و گرسنگان؛ درشکه‌های گاو نر و تاکسی‌های کهنه؛ زنانی با الماس‌های آویزان به بینی و نقاطی قرمز بر روی پیشانی‌شان؛ کلبه‌های چوبی ویران و کاخ‌های سفیدی با سبک معماری «انگلیسی»؛ هياهو بیار در خیابان‌ها و گاوهای مقدس با چشمان سرخ؛ سربازانی با لباس‌های نظامی سبز متمایل به آبی و آب زرد کثیفی در کناره‌های خیابان‌ها و بدتر از همه بوی عجیبی که حس می‌کردم تا مغز نفوذ می‌کند. دانشگاه «بنگلر» که کمک‌های مالی فراوانی از کشورهای خارجی دریافت می‌کند، به طور شگفت‌انگیزی مجهز و مملو از روشنفکران آینده‌نگر می‌باشد. استادان و دانشجویان به یکدیگر کمک می‌کنند تا مایل علمی جدید را حل کنند.

استادان متخصص «سانسکریت» مانند «رامش ج. پاتل»^۱ از مرکز فرهنگی «کاجراب»^۲ و «ت. س. ناندی»^۳ از دانشگاه «احمدآباد»^۴ وقت ارزشمندشان را در اختیار من گذاشتند. فقط کافی بود تا یک تماس کوتاه بگیرم و قرار وقت ملاقات و مکان گفتگو را هماهنگ کنم.

من درباره تاریخ سرودن «ودا»ها و دیگر حماسه‌ها سؤال کردم. پژوهشگران همگی به من پاسخ دادند که «مهابهاراتا» - کهن‌ترین حماسه ملی «هندی»ها - با بیش از ۸۰۰۰۰ بیت شعر باید برای نخستین بار در حدود ۱۵۰۰ قبل از میلاد سروده شده باشد. اما هنگامی که درباره قدمت داستان اصلی آن سؤال کردم، پاسخ‌ها ۷۰۱۶ قبل از میلاد یا ۲۶۰۴ قبل از میلاد بود. این چنین تاریخ‌گذاری غیرهادی و دقیقی بر روی حماسه، به علت نام بردن از صورت‌هایی فلکی در ارتباط با جنگی است که در

1. Ramesh J. Patel

2. Kochrab

3. T. S. Nandi

4. Ahmedabad

«مهابهاراتا» توصیف شده است. با وجود این اطلاعات ستاره‌شناسی اما هنوز پژوهشگران درباره تاریخ این حماسه هم عقیده نمی‌باشند. همان‌طور که نویسنده اصلی عهد صتیق ناشناخته است، نویسنده «مهابهاراتا» را نیز نمی‌شناسیم. گفته می‌شود شخصیت افسانه‌ای «ویاسا»^۱ سراینده اصلی آن بوده است؛ اما در ضمن می‌گویند آخرین داستان‌سرا به نام «ساوتی»^۲ که نخستین متن کامل آن را نوشته است، آن را بازسرای و تکمیل نموده است.

برای استفاده ریاضی‌دانانی که کامپیوترهای خود را با اطلاعات تغذیه می‌کنند تا بتوانند بازه زمانی پروازهای بین ستارگان را به دست آورند، دو عددی که در «بنگلر» متوجه آن‌ها شدم را برای‌شان بازگو می‌کنم. در «مهابهاراتا» ۱۲۰۰ سال آسمانی برابر با ۳۶۸۰۰ سال بر روی زمین و برای ما انسان‌هاست!

چه قدر ناراحت‌کننده است که من نمی‌توانم متن‌های «سانسکریت» را بخوانم. اما هر یک از متخصصان «سانسکریت» به نوبه خود کمک‌های زیادی به من کردند تا بتوانم توصیفات درباره آبراسلحه‌ها، اسلحه‌های هوایی و وسایل پرنده‌ای که در جستجوی‌شان بودم را در این متن‌ها پیدا کنم. آن‌ها قبلاً با کتابداران درباره حضور من و متن‌هایی که می‌خواستم مطالعه کنم، صحبت کرده بودند و چند تن از دانشجویانی که مایل به همکاری با من بودند را برای کمک کردن، انتخاب و فرستاده بودند و مرا مطمئن ساختند که می‌توانم آن‌چه را به دنبالش هستم، بیابم. اما درست وقتی که فکر می‌کردم جواب سؤال‌هایم را یافته‌ام، متوجه می‌شدم موضوع مورد نظر به «سانسکریت» یا زبان دیگر «هندی» نوشته شده

1. Vyasa

2. Sauti

است و بنابر این جای پاسخ‌هایم خالی می‌ماندند. بدین ترتیب تصمیم گرفتم همچنان سؤال‌هایم را نگه دارم و روزی که خردمندتر شدم، بازگردم.

من هنوز امیدوار بودم شخص با صلاحیتی پیدا شود که بتواند کنجکاوی مرا با گفتن جزئیاتی بیشتر دربارهٔ متون، آرام سازد. بنابر این از «سویس» با دکتر «ت. س. ناندی» که استاد متخصص «سانکریت» در دانشگاه «احمدآباد» می‌باشد، مکاتبه نمودم. من با او در «هندوستان» صحبتی داشتم و او مرا به منزل رییس پرفسور «استر آبراهام سالمن»^۱ دعوت نمود. این خانم اطلاعات بسیاری دربارهٔ «سانکریت» دارد و شش سال رییس گروه علمی «سانکریت» بوده و متخصصان «هندی» برای او به عنوان بزرگ‌ترین متخصص این رشته، احترام خاصی قائلند.

«احمدآباد» از دیرباز شهر پنه بوده است و چندین مسجد و آرامگاه مهم دارد که به قرن‌های پانزدهم و شانزدهم برمی‌گردند. این شهر درست در کنار رودخانهٔ «ساربارماتیک»^۲ ساخته شده و حدود ۱/۲ میلیون نفر جمعیت دارد و امروزه به خاطر دانشگاه «گجرات»^۳ که در سال ۱۹۶۱ در آن جا تأسیس گشته، شهرت خاصی یافته است.

«احمدآباد» به علت منارجنبانش یک شهر گردشگری خاصی می‌باشد. این منارجنبان تاریخی در واقع دو مناره بلند مسجدی است که بسیار سنگین ساخته شده‌اند و به وسیلهٔ پله‌هایی می‌توان - البته بدون کفش - داخل آن‌ها رفت. این دو مناره دارای ویژگی منحصر به فردی می‌باشند به طوری که اگر چند نفر یکی از آن دو را با آهنگ خاصی تکان

1. Esther Abraham Solomon

2. Sarbarmatic

3. Gujerat

دهند، دیگری نیز به حرکت درمی آید. به خاطر این ویژگی، گردشگران همیشه برای دیدن آن می آیند و آن جا مانند برج کج «پیزا» مرکز توجه بوده است.

پرفسور «ناندی» وقتی قرار ملاقات مرا با پرفسور «استر سالمن» در ظهر یک روز گرم ترتیب داد، گفت:

«به طبقه اول برو. اسمش بر روی در نوشته شده است. برو و خیلی هم راحت باش!»

من در زیر آفتاب درخشان نیم روز در ماه نوامبر راه افتادم. دانشگاه ساختمان دو طبقه جدیدی با نمای سنگ آهکی بسیار ساده و بدون هیچ تزئین دیگری بود. در راهرو منتظر ماندم و به این جمله «برو و خیلی هم راحت باش» فکر می کردم. چون این جمله برای یک اروپایی خیلی غیرعادی است. وقتی انتظار می کشیدم، استادان و دانشجویانی را دیدم که بدون در زدن به اتاق های یکدیگر می رفتند. انگار این کار معمولی ترین رفتار در همه دنیا است. آن ها در عین حالی که بیار مؤدبانه با یکدیگر برخورد می کردند، اما هیچ گونه تعارف و تکلفی در رفتارشان وجود نداشت.

پرفسور «سالمن» در حدود ساعت یک رسید؛ چون در یک اجلاس شرکت کرده بود. او یک ساری سفید پوشیده بود و من حدس زدم که سنش حدوداً پنجاه سال می باشد. وی بیار دوستانه سلام کرد که البته می شد انتظارش را داشت چون پرفسور «ناندی» قبلاً درباره من با او صحبت کرده بود. ما به زبان «انگلیسی» صحبت می کردیم و او اجازه داد گفتگوهای مان را بر روی نواری ضبط کنم.

گفتگوی ما چنین بود:

«پرفسور! آیا می توانم از گفته های همکاران تان نتیجه بگیرم که «ودا»ها

و حماسه‌های دیگر «هندی» که به زبان «سانکریت» می‌باشند از عهد عتیق نیز قدیمی‌ترند؟»

«نه! ما نمی‌توانیم و نباید چنین نتیجه‌گیری‌ای کنیم. نه متون کهن «هندی» و نه کتاب‌های عهد عتیق هنوز تاریخ‌گذاری دقیقی نشده‌اند. البته ما کم‌کم داریم معتقد می‌شویم که تاریخ کهن‌ترین بخش «مهابهاراتا» که متعلق به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد است، دقیق‌ترین و درست‌ترین قدمت آن است. ما این حدس را با مراجعه به قسمت اصلی حماسه که کهن‌ترین بخش آن نیز می‌باشد، مطرح کرده‌ایم؛ زیرا قسمت‌هایی نیز وجود دارند که پس از میلاد «مسیح» به آن اضافه شده یا تکمیل گشته‌اند. اگر ما بخواهیم تاریخ خیلی دقیقی را برای آن در نظر بگیریم، آن وقت مسایل دیگری مطرح می‌شوند؛ چون ممکن است قسمت‌های اصلی «مهابهاراتا» صد سال یا بیشتر از ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد به عقب بازگردند. حتماً می‌دانید کهن‌ترین قسمت‌های آن بر روی پوست درخت خرما نوشته شده‌اند و قبل از آن نیز این حماسه سینه به سینه و نسل به نسل حفظ و منتقل می‌شده است. البته نوشته‌هایی بر روی سنگ‌ها نیز وجود دارند که در «هندوستان» بسیار کم می‌باشند.»

«آیا در کارت‌تان، متوجه شباهت‌هایی بین متون عهد عتیق و این متن‌های اصیل «هندی» شده‌اید؟»

«بدون شک شباهت‌هایی وجود دارد اما به نظر من این شباهت‌ها در بیشتر حماسه‌ها و افسانه‌های مردمی وجود دارد. شما فقط به اتفاقاتی مانند توفان یا این که خدایان انسان را آفریده‌اند یا قهرمانانی که ربوده شده و به آسمان رفته‌اند یا به اسلحه‌هایی که همیشه از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند، دقت می‌کنید.»

«اما در نوشته‌های باستانی «هندوستان» و «تبت» نیز به اسلحه‌های

بسیار علمی اشاره شده است. من همچنین دربارهٔ اسلحه‌های تابشی و اسلحه‌های پرتوی، نوعی اسلحه‌های بیهوش‌کننده شبیه آن چه در «مهابهاراتا» گفته شده و دربارهٔ دیسک‌هایی که خدایان پرتاب می‌کردند و همیشه مانند بومرنگ به طرف خودشان برمی‌گشت و نوشته‌هایی که به نظر می‌رسد راجع به اسلحه‌هایی که باکتری پرتاب می‌کنند، هستند فکر می‌کنم. شما در این مورد چه نظری دارید؟»

«این‌ها فقط شاخ و برگ‌هایی است که ذهن‌های خیال‌پرداز که قدرت پیشگویی نیز داشته‌اند، بیان کرده‌اند. مردمان قدیم فکر می‌کردند لازم است به رهبران و پادشاهان خود هاله‌ای حماسی و اسرارآمیز ببخشند. مطمئناً آن‌ها ویژگی‌های باورنکردنی و شکست‌ناپذیری را خلق می‌کردند و هر نسل نیز به آن‌ها شاخ و برگ بیشتری می‌داد.»

«آیا ممکن نیست این افسانه‌ها ریشه در واقعیات دوران‌های نخستین داشته باشند؟»

«البته! مشخصاً همین‌طور است. اما معماها در این باره بسیار هستند.»
«دربارهٔ این وسایل پرنده‌ای که در متن‌های «هندی» و «تبتی» توصیفات زیادی راجع به آن‌ها آمده، چه نظری دارید؟»

«نظری ندارم. من نمی‌دانم آن‌ها از چه چیزی ساخته شده‌اند. فقط با توضیحاتی که درباره‌شان بیان شده مشخص می‌گردد آن‌ها وسیله‌هایی شبیه هواپیما بوده‌اند که خدایان توسط آن‌ها در آسمان جنگ می‌کردند.»
«شما فکر می‌کنید ما باید این گفته‌ها را فقط به عنوان یک حماسه بپذیریم و از این دید به آن‌ها نگاه کنیم؟»

پرفسور «سالمن» قبل از این که پاسخم را بدهد، کمی فکر کرد و با لحن سازش‌پذیری گفت:

«آری! باید این چنین کنیم.»

«آیا می‌توانیم بگوییم این توصیفات، دربارهٔ اتفاقاتی حقیقی است که در گذشته‌های دور رخ داده است؟»

«این دیگر خیلی خیال‌پردازی است.»

«اما غیرممکن نیست.»

کمی سکوت کرد و گفت:

«نمی‌دانم! واقعاً نمی‌دانم.»

وقتی از آن جا بیرون آمدم دوباره مورد حملهٔ موج گرمای غیرقابل تحمل قرار گرفتم. در بازگشت، از روی پلی که ظاهراً متروک مانده بود گذشتم. رودخانهٔ کوچکتر کاملاً خشک شده بود و شویندگان فرش این کالاهای رنگارنگ را تا جایی که چشم کار می‌کرد، پهن کرده بودند تا خشک شوند. دوباره و دوباره سعی کردم گفتگوی مان را مرور کنم. حتی این خانم باهوش نیز نتوانسته بود پاسخ‌های قانع‌کننده به پرسش‌هایم بدهد.

آن چه که پرفسور «سالمن» نمی‌خواست صریحاً تأیید نماید، بیش از یک دهه است که ذهن مرا برای مقایسهٔ فرضیاتم با متون باستانی و یافتن تشابهاتی میان آن‌ها، مشغول ساخته است.

وقتی به هتل بازگشتم، سیستم تهویهٔ اتاقم، نیروی تازه به روان خسته‌ام بخشید. من «مهاباراتا» را تصادفی گشودم و این متن آمد:

««بریگو»^۱ دربارهٔ اندازهٔ سرای آسمان پرسید، پاسخ داده شد:

آن فضایی که آسمانی‌ها با خوشبختی در آن سکنی گزیده‌اند، بی‌انتهاست. لذت‌بخش است. مملو از زندگان است و کرانش دست‌نیافتنی است.

1. Brighu

بر فرازش، گوی قدرت و در فرودش خورشید و ماه وجود ندارند. آن جا خدایان با نورشان همچون خورشید می درخشند و چون آتش، روشنند.

حتی آنان نیز مرزهای سرای آسمان را نمی بینند؛ زیرا رسیدن به آن سخت است، زیرا بی اتهاست... اما فرای آن و بسیار فراتر از آن جهانی که نمی توان اندازه اش گرفت، مملو از خدایانی است که چون گدازه های آتش، خود روشنایی خویشند.»

این گفتارهای «مهابهاراتا» معماهایی بی پاسخ درباره گذشته های دور می باشند و با این که واژه واژه اش توسط مردم خوانده و حفظ می شود و متخصصان و دین پژوهان، بررسی فراوانی بر روی آن انجام داده اند، اما همچنان درک نشده و ناشناخته باقی مانده است.

از آن زمانی که انسان فکر کردن و حرف زدن را یاد گرفت، افسانه ها و حماسه هایی آفرید که پس از هزاران بار دهان به دهان گشتن و بازگوشدن، سرانجام روزی نوشته شدند. نکته ای که عجیب است اینست که چرا بعضی از این افسانه ها، ظاهری مذهبی گرفتند و به فلسفه ای اصیل برای چگونگی زندگی کردن انسان ها تبدیل شدند اما برخی دیگر بی تأثیر و پذیرفته نشده باقی ماندند. نقطه مشترک تمامی این افسانه ها اینست که نمی توان اتفاقات شان را اثبات نمود و تنها آنهایی که ظاهری مذهبی گرفته اند، مورد قبول می باشند. ممکن است حتی با استفاده از روش ترجمه به زبان نوین امروزی به یافته های جدیدی دست یابیم که چندان به دردمان نمی خورد چون ادامه دهنده همان دیدگاه های سابق است؛ اما این نیز ممکن است که به کشفیات تکان دهنده ای دست یابیم. متأسفانه هنوز پژوهشی درباره مذاهب و سنت های مختلف جهان و بررسی امکان واقعی بودن این افسانه ها، انجام نگرفته است.

در کتابخانه «سوربن»^۱ در «پاریس» خودم را خرق در هفت جلد منتشر شده کتاب «قبالا»^۲ نموده بودم. اهمیت این کتاب برای یهودیان مانند قرآن برای مسلمانان است. قبل از این که نتایج مطالعاتم را بیان کنم باید به طور خلاصه بگویم «قبالا» مطمئناً یکی از کامل‌ترین و اسرارآمیزترین آموزه‌ها و تعالیم جهان است. این طور که می‌گویند این کتاب برای نخستین بار در حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد جمع‌آوری و نوشته شده است. البته بعضی نیز می‌گویند این کتاب عرفانی، واکنشی در قبال تفسیر مادی‌گرایانه «تلمود»^۳ از عهد عتیق بوده است.

«قبالا» در واقع تفسیرهایی درباره‌ی گفته‌های اسرارآمیز عهد عتیق است و آن‌ها را برای نوآموزان یهودی به صورت جملاتی ساده و قابل درک نگاهشته‌اند. «قبالا» گراها معتقدند این کتاب به دستور خداوند نوشته شده است و شامل علامت‌ها، نمادها و فرمول‌های ریاضی مرموزی است و این اطلاعات اسرارآمیز و پنهانی را به قدرت‌های اسرارآمیز فرشتگان مختلف ارتباط می‌دهند. حتی گمان می‌شود به تعداد کمی از کسانی که در زمره نوآموزان محسوب می‌شوند و توانسته‌اند به اسرار «قبالا» پی ببرند، قدرت معجزه داده می‌شود.

بر طبق عادت دیرینم مبنی بر پذیرفتن متن‌های کهن به عنوان واقعیاتی مسلم، روایت‌های «قبالا» را نیز گزارشی می‌دانم که پس از رخ دادن اتفاقاتی واقعی نوشته شده‌اند. این تنها راه نفوذ به نظریات اسرارآمیز «قبالا» و پیدا کردن ردپایی حقیقی است که ما را از زمین به سوی خدایان (فضانوردان) هدایت می‌کند.

در کتاب «قبالا» هفت دنیای دیگر با ساکنان‌شان به طور دقیق و همراه

1. Sorbonne

2. Cabbala

3. Talmud

با جزئیات کامل شرح داده شده‌اند. در این جا خلاصه‌ای از مطالبی که رونگاری نموده‌ام و در من احساس دوباره‌ای را برانگیخت، می‌آورم:

«ساکنان دنیای «گِه»^۱ بذر می‌افشانند و درخت می‌کارند. آنان از میوه‌های درختان می‌خورند اما گندم و هیچ گونه غلات را نمی‌شناسند. دنیای آنان تاریک و سایه‌وار است و حیوانات بسیار بزرگی در آن زندگی می‌کنند.»

«ساکنان دنیای «نزیاه»^۲ بوته‌ها و گیاهان خودرو را می‌خورند. قد آنان کوتاه است و به جای بینی، دو سوراخ در سر دارند که با آنها نفس می‌کشند. آنان بسیار فراموش‌کارند و در هنگام انجام دادن کار، اغلب یادشان می‌رود که برای چه آن را شروع کرده‌اند. در دنیای آنان، خورشید قرمز رنگی دیده می‌شود.»

«ساکنان دنیای «تزیاه»^۳ نباید از آن چه دیگران می‌خورند، تغذیه کنند. آنان دائماً در حال حفاری برای یافتن قنات‌های زیرزمینی هستند. آنها بسیار زیبا هستند و وفاداری‌شان بیش از دیگر موجودات است. آنان در دنیای خود دارای ثروت‌های زیاد و خانه‌های بسیار زیبا می‌باشند. خاک آنها خشک است و دو خورشید قابل دیدن دارند.»

«ساکنان دنیای «تِبِل»^۴ هر آن چه که در آن آب باشد را می‌خورند. آنان برتر از دیگر موجوداتند و دنیای‌شان به قسمت‌هایی تقسیم شده که ساکنان آنها از نظر چهره و رنگ با یکدیگر متفاوتند. آنها مردگان خود را دوباره زنده می‌کنند. دنیای آنان از خورشید بسیار دور است.»

«ساکنان دنیای «ارز»^۵ از تبار «آدم» می‌باشند.»

«ساکنان دنیای «آدماه»^۶ نیز از نسل «آدم» می‌باشند و برای این به وجود آمده‌اند که «آدم» از افسردگی «ارز»ها گله‌مند بود. آنان کشاورزی

1. Geh

2. Neaziah

3. Tziah

4. Thebel

5. Erez

6. Adamah

می‌کنند و از گیاهان و حیوانات و نان تغذیه می‌کنند. آن‌ها کلاً اندوهگینند و اغلب در حال جنگ با یکدیگر می‌باشند. در دنیای آنان، روز وجود دارد و برخی از مجموعه ستارگان را می‌توان مشاهده نمود. در گذشته بیشتر ساکنان دنیای «تِبِل» از دنیای آن‌ها بازدید کرده‌اند اما این بازدیدکنندگان از یاد «آدماء»ها فراموش گشتند و مدت‌هاست که آنان نمی‌دانند کسانی به ملاقات‌شان آمده‌اند.»

«ساکنان دنیای «آرکا»^۱ تخم می‌کارند و درو می‌کنند. چهره‌های‌شان با چهره‌های ما فرق دارد. آنان از همه دنیاها دیدن کرده‌اند و به همه زبان‌ها صحبت می‌کنند.»

یک بار دیگر پرسش‌های مشابهی مطرح می‌شوند. چگونه نویسندگان «قبالا» می‌دانستند موجودات هفت دنیای دیگر با ساکنان زمین تفاوت دارند؟ چگونه آنان می‌دانستند آن‌ها غذاهای دیگری را می‌خورند و چگونه می‌دانستند خورشیدهای دیگری در آسمان وجود دارند؟

همچنین باید به این گفته «قبالا» که انسان‌ها در هنگام آمیزش به چهره یکدیگر نگاه نمی‌کنند و باروری نطفه‌ها فقط در یک جنس صورت می‌گیرد، توجه داشت. «قبالا» گراهای نوین معتقدند خداوند قبل از «آدم» انسانی را آفریده که مرد بود و چون به این دلیل نمی‌توانست موجود دیگری به وجود آورد پس با مار جفتگیری نمود.

قسمت اصلی و مهم کتاب «قبالا»، «زوهَر»^۲ می‌باشد که به زبان «آرامی» نوشته شده و تفسیر عرفانی تورات یا همان پنج کتاب نخستین عهد عتیق می‌باشد. گمان می‌رود کتاب «زوهَر» اثر «رابی سیمون بار یوچای»^۳ (۱۷۰ - ۱۳۰) می‌باشد اما شاید برای نخستین بار، «موسز دو

1. Arja

2. Zohar

3. Rabbi Simon Bar Yochai

لئون^۱ «اسپانیایی» آن را در اواخر قرن سیزدهم از روی روایت‌های شفاهی نگاشته است و در سال ۱۵۵۸ در «کریمونا»^۲ منتشر شده است. در «زوهَر» گفتگویی بین یک انسانِ زمینی و شخصی که از دنیای «آرکا» آمده است، روایت شده که بسیار شگفت‌انگیز است. در این گفتگوی کوتاه ما متوجه می‌شویم پس از ویران شدن زمین به وسیلهٔ آتش، عده‌ای از آوارگان که نجات یافته بودند و توسط «رابی یوسه»^۳ رهبری می‌شدند، بیگانه‌ای را ملاقات می‌کنند که ناگاه از شکاف صخره‌ای بیرون می‌آید و چهره‌ای متفاوت با چهرهٔ زمینی‌ها دارد. «رابی یوسه» به طرف بیگانه می‌رود و از او می‌پرسد از کجا آمده است.

بیگانه جواب می‌دهد:

«من یکی از ساکنان «آرکا» هستم.»

نجات یافته شگفت‌زده شد و پرسید:

«منظورتان اینست کسانی در «آرکا» زندگی می‌کنند؟»

بیگانه پاسخ داد:

«آری! هنگامی که دیدم شما می‌آید، از غار بیرون آمدم تا نام دنیایی

که به آن رسیده‌ام را از شما بپرسم.»

پس از آن غریبه توضیح می‌دهد ترتیب فصل‌های دنیای او با

فصل‌های زمین تفاوت دارد و کاشت و برداشت تنها پس از چند سال

انجام می‌شود و ترتیب مجموعه ستارگان نیز با آن چه از زمین رصد

می‌شود، فرق دارد ...

تقریباً ۱۸۰۰ سال پیش این روایت شفاهی بیان شده و نمی‌تواند زودتر

از ۷۰۰ سال قبل نوشته شده باشد و حدود ۴۰۰ سال قبل نیز برای

1. Mosea de Leon

2. Cremona

3. Rabbi Yosse

نخستین بار منتشر شده است. اما برای بار دیگر می‌پرسم گذشتگان چه دانشی را در پس این جملات پنهان نموده‌اند؟

بی‌تردید بیگانه‌ای که از زمین بازدید کرده است، مجموعه‌های ستارگان را متفاوت از آن چه در سیاره‌اش دیده می‌شده، یافته است و متوجه شده ترتیب فصل‌های‌شان با ترتیب فصل‌های زمین فرق دارد. این گفته‌ها آن قدر واقعی و حقیقی می‌باشند که نمی‌توان آن‌ها را یک تخیل محض به حساب آورد.

کتاب «دزیان»^۱ با نشانه‌های نمادگونه مقدسش نیز وجود دارد. هیچ‌کس در دنیا از قدمت آن آگاه نیست. گفته می‌شود اصل آن، قدیمی‌تر از پیدایش زمین است. همچنین می‌گویند این کتاب آن چنان تأثیری در برگزیده‌ای که آن را در دستانش گرفته، داشته است که وی اتفاقات گفته شده در کتاب را در برابر چشمان خود دیده است و آن گاه توانسته مفاهیم اسرارآمیز کتاب را به واسطه محرک‌های لحظه‌ای قابل درک، بفهمد و به این ترتیب برای بیان این مفاهیم، یک واژه‌نامه کامل به وجود آمده است. هزاران سال این آموزه‌های اسرارآمیز به عنوان مطالبی بسیار محرمانه در سردابه‌های معبد‌های «تبت» نگهداری می‌شده است. می‌گویند آموختن رازهای محرمانه آن به افراد نادان، کار بسیار خطرناکی می‌باشد. متن اصلی آن - که مشخص نیست هنوز وجود دارد یا خیر - واژه به واژه از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌یافته و توسط توضیحات و تفسیرات برگزیدگان و به کمک دانش‌های جدید، گسترش می‌یافته و به نسل بعدی یاد داده می‌شده است.

گمان می‌شود کتاب «دزیان» از آن سوی کوه‌های «هیمالیا» سرچشمه

گرفته است و به طریقی ناشناخته، تدریس آن در «ژاپن»، «هند» و «چین» رایج شده و حتی تأثیرات آن در افسانه‌های روایت‌گونه آمریکای جنوبی نیز مشهود است. گروه‌هایی که خود را در گذرگاه‌های غرب «کُن لُن»^۱ در «چین» و یا در گردنه‌های خطرناک «آلتین تاگ»^۲ پنهان کرده‌اند و یا در قسمت‌های غربی «چین» سرخ‌امروزی سکنی گزیده‌اند، مجموعه‌ای از کتاب‌هایی در قطع بزرگ را نگهداری می‌کنند. آن‌ها در معبد‌های ویران زندگی می‌کنند و گنجینه‌های ادبی خود را در سردابه‌های زیرزمینی و گذرگاه‌های دورافتاده مخفی می‌نمایند. کتاب «دزیان» نیز در همین مخفی‌گاه‌ها نگهداری می‌شود. نخستین کشیشان کلیسا، تلاش فراوانی کردند تا این آموزه‌ها را از ذهن کسانی که با آن‌ها آشنایی داشتند، بزدايند. اما تمام کوشش‌شان بیهوده بود و این متن‌ها به صورت شفاهی از نسلی به نسلی دیگر انتقال یافته است.

گاهی به من درباره تدریس این کتاب در کشورهای خارجی مطالبی گفته شده است؛ اما هنوز کسی را نیافته‌ام که یک نسخه از این کتاب را دیده باشد. البته قسمت‌های معروف کتاب «دزیان» که در بعضی از نقاط جهان نگهداری می‌شود، در هزاران نسخه ترجمه شده به زبان «سانسکریت» منتشر شده است. بر اساس شواهد موجود، به نظر می‌رسد این آموزه‌های مشهور اما اسرارآمیز، شامل کهن‌ترین سخنان و فرمول‌های پیدایش می‌باشند و درباره تکامل انسان در طی میلیون‌ها سال سخن می‌گویند.

هفت بند شعر پیدایش در کتاب «دزیان» آن قدر جالب است که خلاصه‌ای از آن را در این جا می‌آورم:

1. Kun lun

2. Altyn tag

«بند یک

زمان برای خفتن در آغوش بی‌کران مادر جاودان نبود...
 ... تاریکی یگانه‌وار همه جا را پر کرده بود...
 ... و زندگی بی‌اراده در فضای جهان به حرکت درآمد.
 ... هفت فرمانروای بلندمرتبه و هفت جاودانگی باز ایستادند تا...

بند دو

... سازندگان کجا بودند، آن پسران روشنایی‌بخش ... سازندگان
 چیستی از نیستی، سازندگان ریشه جهان...؟
 ... زمان هنوز نواخته نشده بود؛ هنوز پرتو بر نطفه نتابیده بود...

بند سه

... آخرین لرزش هفتمین جاودانگی به سوی بی‌نهایت به لرزه درآمد.
 ... لرزش به سرعت می‌گذرد، با بال‌های سریعش همه جهان را لمس
 می‌کند و نطفه بکر که در تاریکی می‌زید، تاریکی‌ای که بر فراز آب‌های
 خفته زندگی، نفس می‌کشد...
 ... ریشه زندگی در هر قطره اقیانوس جاودانگی، وجود داشت و
 اقیانوس پرتوی نورانی بود که آتش و گرما و حرکت بود. تاریکی از میان
 رفت و دیگر هیچ...
 ... بنگر... فضای روشن، پسر فضای تاریک... او به سان خورشید
 می‌درخشد، او ازدهای مقدس تابان خرد است.
 ... نطفه کجا بود و حال تاریکی کجاست؟...
 ... نطفه آنست و آن روشنایی است، پسر فروزان روشنایی از پدر پنهان
 تاریکی.

بند چهار

... گوش فرا دهید! ای شما پسران زمین به آفریدگارهای تان پسران
آتش...

... یادگیرید ما که هستیم آنان که از هفت جهان آغازین آمدیم، ما که از
شعله نخستین به وجود آمدیم، از پدران خود آموخته‌ایم.
... از درخشش نور، از پرتوهای تاریکی، انرژی‌های دوباره برخاسته،
در فضا به وجود می‌آید... و همه گونه‌ها، اخگرها، حیوانات مقدس و
پیام‌آوران پدران مقدس، از مرد مقدس سرچشمه می‌گیرند...

بند پنج

... نخستین هفت نفس اژدهای خرد - این گردباد آتشین - چرخش آنها
را از نفس‌های گردنده مقدس‌شان به وجود آورد.
... پسر تندروی پسران مقدس... مأموریت‌های راه‌های چرخشی... او
به سان نور از میان ابرهای آتشین می‌گذرد...
... او روح هدایت و رهبر آنهاست. آن هنگام که کارش را آغاز
می‌نماید، اخگرهای پادشاهی فروتر که با خوشحالی در خانه‌های
فروزان‌شان شناورند را از هم جدا می‌سازد...

بند شش

... آن تندرو و فروزنده... جهان را بر شالوده‌هایی جاودان قرار
می‌دهد...
... او آنها را به سان چرخ‌های کهنه‌ای می‌سازد، آنها را در
جاودانگهان می‌گذارد...
... چگونه آنها را به وسیله «فوهات»^۱ به وجود می‌آورد؟ او خاک‌تر

۳۰۴ ☪ خدایان آن سوی فضا

آتشین را جمع نمود. او گوی‌هایی آتشین می‌سازد، از میان آنها می‌گذرد و در آنها زندگی می‌دمد، آن‌گاه آنها را به حرکت درمی‌آورد... آنها سرد هستند، آنها را گرم می‌سازد. آنها خشک هستند، آنها را خیس می‌نماید. آنها می‌درخشند، او باد می‌وزاند و آنها را خنک می‌کند. بنابر این «فوهات» در طول جاودانگی از تاریک روشنی به تاریک روشنی دیگر می‌رود.

... نطفهٔ مادر همه را پر کرد. نبردهایی بین سازندگان و ویران‌کنندگان درگرفت. نبردهایی برای فضا.

بند هفت

بنگر آغاز زندگی بی‌شکلِ احساسگر را. نخست مقدس، از روح مادر...

... پرتوی که پرتوهای خرد را به هم می‌پیونداند...

... آن‌گاه سازندگان، نخستین پوشش را بر تن می‌کنند، به زمین فروزنده فرود می‌آیند و بر انسان‌ها که خودشان هستند، سلطنت می‌کنند.»

مطمئناً لازم نیست این افسانهٔ پیدایش را برای خوانندگان تحصیل‌کرده تفسیر و توضیح دهم. نویسندگان این متن شگفت‌انگیز آن قدر آن را هماهنگ با عصر مسافرت‌های فضایی نوشته‌اند که اصلاً هیچ جای تفسیری باقی نمانده است. تنها چند مفهوم را باید کمی توضیح دهم.

مادر جاودان = فضا.

هفت جاودانگی = دوره‌ها، آبر زمانه‌ها. جاودانگی در عقاید آسیایی به همان معنایی که در دین پژوهی مسیحی می‌باشد، نیست. یک آبر زمانه در دوره‌ای طولانی از زمان گسترش می‌یابد بنابر این هر یکصدسال

به سوی «هندوستان» برای... ❧ ۳۰۵

«برهما»^۱ برابر با ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سال زمینی می باشد. یک روز
«برهما» برابر با ۴۳۲۰۰۰۰۰۰۰۰ سال برای ما می باشد. «برهما» نیز
نیروی است که همه جهان را آفریده و نگهداری می نماید. شاید لازم
باشد قوانین تغییر بازه‌های زمانی را یادآوری کنم. قوانینی که بدون آنها،
پذیرفتن این دوره‌های زمانی غیرممکن می گردند.

زمان = جانشینی پی در پی مراحل آگاهی.

فضا = ماده.

پرتو = چیزی غیر قابل تصور زیرا منبع آن ناشناخته است.

پدر و مادر = مبنای نرینگی و مادینگی در طبیعت نخستین.

هفت فرمانروای بلند مرتبه = آفریدگاران حقیقی جهان یا معماران

منظومه سیاره‌ای.

نفس = فضای بی نهایت.

پرتو = ماده تخم جهان.

آخرین لرزش هفتمین جاودانگی = ظهور پدیده‌های دوره‌ای

هوشمند جهانی.

نطفه بکر = نماد گونه اصلی هر چیز قابل مشاهده از اتم تا موجودات

آسمانی.

پران زمین - پران آتش = نیروی کائنات که شکل گرفته اند.

فوهات = نیروهای سازنده انرژی کائنات.

(نقل قول‌ها و توضیحات از کتاب «آموزه محرمانه» اثر «هلن پترونا

بلاواتسکی»^۲ منتشر شده در ۱۸۸۱ در «آلمان» برگرفته شده است.)

در بخش‌های معروف دیگر کتاب «دزیان» گفته شده که ۱۸ میلیون سال

قبل موجوداتی بر روی زمین وجود داشتند که بدون استخوان و لاستیک

1. Brahma

2. Helene Petrovna Blavatsky

مانند بودند و بی هدف و بدون هوش و خیلی یکنواخت زندگی می کردند. احتمالاً این موجودات با تکثیر سلولی خود را بازسازی می کردند. در طی این تکامل تدریجی موجوداتی آرام و بی آزار به وجود آمدند که حدود ۴ میلیون سال قبل زندگی می کردند. آنان در دوره‌ای آرام و در دنیای تخیلات خود می زیستند. در سه میلیون سال بعد در مسیر تکامل، موجوداتی غول‌پیکر به وجود آمدند. در «دزیان» گفته شده این غول‌ها از نظر جنسی خنثی بودند و با خودشان جفتگیری می کردند. سپس در ۷۰۰۰۰۰ سال قبل آن‌ها شروع به آمیزش با حیوانات ماده نمودند اما از این جفتگیری‌ها هیولاهای وحشتناکی به وجود آمدند. آن هیولاهای نمی توانستند از طریق تکامل و تکثیر خود را از این وضعیت نجات دهند و سرانجام نیز به صورت حیوانات درآمدند و مانند آن‌ها و در بین آن‌ها زندگی کردند.

در کتاب «دزیان» گفته شده سرزمین‌های بزرگی در بخش فعلی «کوبا» و «فلوریدا» در ۹۵۶۴ سال قبل از میلاد به زیر آب فرو رفته و غرق شده‌اند. تاکنون محل قاره افسانه‌ای «آتلاتیس» دقیقاً مشخص نشده، البته بیشتر نظریات جدید می‌گویند آن در محل جزیره «ترا»^۱ در «مدیترانه» بوده است. آیا ممکن است این «آتلاتیس» افسانه‌ای همان سرزمین غرق شده‌ای باشد که در کتاب «دزیان» گفته شده است؟ نمی‌دانم. شاید «آتلاتیس» نیز مانند اجسام پرنده ناشناخته باشد؛ زیرا هر دوی آنان در ذهن انسان‌ها، به شدت جای گرفته‌اند.

«مهاباراتا»، «قبالا»، «زوهَر»، «دزیان». همه این کتاب‌ها به حقایقی هم‌اشاره دارند.

آیا آن‌ها توصیف اتفاقاتی هستند که واقعاً رخ داده‌اند؟

فصل یازدهم

خطاهای نیاکان مان

می‌بایستی در روزگاران گذشته موجوداتی نیمه انسان - نیمه حیوان وجود داشته باشند. ادبیات و هنرهای باستانی تردیدی در این باره باقی نمی‌گذارند. تصاویر موجوداتی بالدار با سر انسان، پری دریایی‌ها، انسان‌های عنکبوتی، انسان‌های پرنده، «ستاره‌ها که سر و شانه و دست انسان و بدن و پاهای اسب داشتند و هیولا‌های چند سر، به روشنی در ذهن ما نقش بسته‌اند. در کتاب‌های کهن آمده است که این موجودات نیمه انسان - نیمه حیوان به صورت گروه‌ها، قبیله‌ها و حتی اجتماع‌های بزرگتری مانند جوامع انسانی با یکدیگر زندگی می‌کردند.

در این کتاب‌ها دربارهٔ دوجنسی‌هایی صحبت شده که زندگی خود را به عنوان حیوانات معبد می‌گذراندند و به نظر می‌رسد آن‌ها عزیزان تباه‌شدهٔ مردم بوده‌اند. پادشاهان «سومری» و بعدها «آشوری»ها برای سرگرمی، موجوداتی نیمه انسان - نیمه حیوان را شکار می‌کردند. البته ممکن است آن‌ها را به خاطر انحرافات اخلاقی‌شان نیز شکار می‌نمودند.



۹۲- انسان یا پیوندی از انسان و حیوان؟ باستان‌شناسان این مجسمه را به نام زنی با سر گربه‌ماهی می‌شناسند.

خطاهای نیاکان مان | ۳۰۹

متن‌های اسرارآمیزی به موجودات نیمه انسان - نیمه حیوانی اشاره دارند که دائماً در افسانه‌ها گم شده‌اند.

ردپای قوچ «مصری» هنوز در داستان‌های «فرمان سلحشوران معبد» در قرن دوازدهم پیدا می‌شود. این قوچ با قامتی راست راه می‌رفته و موهایش شبیه موهای انسان و پاها و نیمه پایینی بدنش شبیه بز بوده و دارای آلت تناسلی بزرگی بوده است. «هردوت»^۱ (۴۲۵ قبل از میلاد - ۴۹۰ قبل از میلاد) در «تاریخ مصریان» از دو کبوتر بزرگ سیاه صحبت می‌کند که گمان می‌شده زن باشند. در «ودا»های «هندیان» از مادرانی صحبت شده که بر روی دستان‌شان راه می‌رفتند. در حماسه «گیل گمش» گفته شده «انکیدو» باید مفضوب حیواناتی شده باشد. هنگام ازدواج «پیریتوس»^۲، «سنتار» که موجودی نیمه انسان - نیمه حیوان بود به همسران «لاپتا»^۳ تجاوز کرد. شش پسر و شش دختر جوان در برابر «مینوتار»^۴ که سری مانند کله گاو داشت، قربانی شدند. سرانجام این که دختران نوجوان «هفستوس»^۵ با یکدیگر روابط جنسی داشتند. من نیز کوچک‌ترین تردیدی درباره این موضوع ندارم که رقص به دور گوساله طلایی، اوج لذت جنسی بوده است.

«افلاطون» در «مهمانی» می‌نویسد:

«در روزگاران پیشین، طبیعت ما مانند امروز نبود و آدمیان تنها مرد و زن نبودند بلکه جنس سومی هم بود که هم مرد بود و هم زن ... از این گذشته تن آدمی در آن روزگاران گرد بود و چهار دست و پا داشت و دو چهره همانند در دو سوی سر. همچنین چهار گوش و دو دستگاه تناسلی

1. Herodotus

2. Pirithous

3. Lapithae

4. Minotaur

5. Hephaestus

۳۱۰ □ خدایان آن سوی فضا

داشت و دیگر اعضای او نیز به همین قیاس بودند... آدمیان در آن روزگاران نیرویی شگفت‌انگیز داشتند و غرورشان را حدی نبود... می‌خواستند راهی به آسمان بیابند و به خدایان چیره شوند...»



۹۳ - تصویر یک «ستاره».

«کابیری»^۱ که در بیشتر سنگ‌نوشته‌ها «خدایان بزرگ» خوانده می‌شود، آیینی اسرارآمیز با دیوهای بارور به وجود آورد که از دوران «مصر» باستان تا دوران «یونان» باستان رواج داشت و با سقوط امپراتوری «روم» به پایان رسید. رفتارهای جنسی مردان و زنان در مراسم «کابیری» مانند خود آیین «کابیری» اسرارآمیز و پنهانی مانده و تاکنون مطلبی در این باره پیدا نشده است. اما قطعاً مشخص است در این مراسم دو مرد و دو زن «کابیری» با یکدیگر آمیزش می‌نمودند. البته گفتنی است مردان و زنان تنها شرکت‌کنندگان این محافل نبوده‌اند، بلکه حیوانات نیز در این آمیزش‌ها نقش فعالی داشته‌اند.

شاید لازم باشد در این ارتباط به گاوهای «مصری» «آپس»^۲ که مورد پرستش «مصریان» بوده‌اند و گاوهای مقدس «ممفیس»^۳ نیز اشاره کنم که احتمالاً به علت باروری در تابوت‌هایی به طور ۲/۷ متر و ارتفاع ۳/۶ متر مومیایی شده‌اند. سه سال پیش که در برابر این تابوت‌های پوسیده مدفون در زیر ماسه‌های بیابان ایستاده بودم، از خودم پرسیدم این حیوانات بارور در طول زندگی خود چه کارهایی می‌کردند؟

«تاسیتوس»^۴ - مورخ «رومی» - در فصل پانزدهم کتاب «رویدادنامه» خود شب‌نشینی‌های خانه «تیگلینوس»^۵ را توصیف می‌کند که در طی آن آمیزش‌هایی با موجودات نیمه انسان - نیمه حیوان انجام می‌گرفته است. مشخص نیست که این خطاها تا چه مدتی در مجالس سرّی ادامه داشته است.

گاهی اوقات به نظر می‌رسد این انحرافات آن قدر باعث آشفتگی

1. Cabciri

2. Apla

3. Memphis

4. Tacitus

5. Tigellinus

۳۱۲ ◉ خدایان آن سوی فضا

ذهنی «هرودوت» گشته که به بعضی از آن‌ها در کتاب خود اشاره کرده است:

«در این سرزمین و در مدتی نه چندان دور، یک بز در برابر دیدگان همگان به زنی تجاوز نمود. واقعاً اتفاق شگفت‌انگیزی است.»



۹۴ - نقشی از خدای «پن» بر روی یک گلدان.

خدای «پن»^۱ توسط نقاشان باستان با پاها و کله بز کشیده شده است. این نیز «هرودوت» را نگران ساخته است:

«... اما این که چگونه و چرا به این شکل کشیده‌اند، مطلبی است که ترجیح می‌دهم به آن توجه نکنم.»

در کتاب «تلمود» یهودیان گفته شده که «حوا» با یک مار آمیزش نمود. همین موضوع به بسیاری از نقاشان الهام بخشیده است.

کوزه‌های سفالی‌ای در شهر «نیپور»^۲ کشف شده که بر روی آن‌ها نقش زنی با سینه‌های برجسته و دم مار کشیده شده و هیچ شباهتی به زنان افسونگری که به دنبال مردان جوان بوده‌اند، ندارد.

این اعمال آن قدر پزیشان‌کننده‌اند که هیچ جوری از چهره گناه‌آلود گذشتگان مان پاک نمی‌شوند. این کارهای به دور از اخلاق و کشیدن تصاویر زننده و بازگو کردن ارتباطات گناه‌آلود جنسی، در همه دوران‌ها وجود داشته و جنبه‌ای تجربیک‌آمیز داشته است. تصاویر ماقبل تاریخ که به تعداد بی‌شمار زیادی بر روی کتیبه‌های گلی کشیده شده، به اندازه کافی گویا می‌باشند.

بر روی ستون هرمی شکل سیاه یادبود «سلمان‌آسار»^۳ دوم که اکنون در موزه «بریتانیا» نگهداری می‌شود، تصاویری برجسته از موجودات عجیب نیمه انسان - نیمه حیوان کنده شده‌اند. در موزه «لوور»، موزه «بغداد» و سایر جاها نیز تصاویر قابل توجهی از آمیزش بین حیوانات و انسان‌ها وجود دارند. در جزیره «مالتا»^۴ نیز تندیس‌های بزرگی با استخوان‌بندی درشت وجود دارند که ران‌های شان کروی و پاهای شان نوک‌تیز می‌باشند و نمی‌توان جنسیت آن‌ها را تشخیص داد. تصاویر

1. Pan

2. Nippur

3. Salmanasar

4. Malta

نیمه‌انسان نیز در آثار به جامانده از «آشوری» ها کم نمی‌باشند. متن‌های همراه آن‌ها نیز از دستگیری انسان - حیوان‌هایی صحبت می‌کنند که به زنجیر کشیده شده و به عنوان هدیه به سرزمین «موسری»^۱ حمل شده



۹۵ - بر روی این مهر استوانه‌ای «آشوری» دو موجود نیمه انسان - نیمه حیوان کشیده شده‌اند که در حال حمل موجود بالدار دیگری می‌باشند. چهارمین موجود در چیزی مانند تخم مرغ قرار گرفته است.

1. Musri

و به پادشاه بزرگ بخشیده شده‌اند. یک استخوان متعلق به دوران دیرینه سنگی نیز در «لِ ماز دِ آزیل»^۱ «فرانسه» کشف شده که مشخصاً متعلق به پیوندی نیمه انسان - نیمه میمون بوده و نشان‌دهنده آن است که آلت تناسلیش بسیار بزرگ بوده است.

ما امروزه به کمک دانش زیست‌شناسی نوین می‌دانیم که جفت‌گیری بین انسان و حیوان غیرممکن است؛ زیرا تعداد کروموزوم‌های آنان با یکدیگر برابر نمی‌باشند و بنا بر این از چنین آمیزشی هیچ موجود زنده‌ای به وجود نمی‌آید. اما آیا ما رمزهای وراثتی‌ای که به علت آمیزش چنین موجوداتی و در کنار قرار گرفتن کروموزوم‌های‌شان به وجود می‌آیند را می‌شناسیم؟

به نظر من آیین روابط جنسی بین انسان و حیوان که با لذت و اشتیاق مردمان باستان همراه بوده، اعتراضی به وجود قوانین برتر بوده است. آیا قانون برتر آمیزش با همجنس از طرف هوشمندان ناشناخته برقرار گردیده بود؟

آیا ساکنان زمین پس از رفتن خدایان (فضانوردان) دچار این لغزش و خطا گشتند؟

و آیا این خطا همان نخستین گناه بوده است؟

آیا ممکن است آنان به خاطر سرکشی‌شان، از روز بازگشت خدایان (فضانوردان) می‌ترسیده‌اند؟ شاید آن عاملی به تأخیر افتادن تکامل تدریجی، همین آمیزش با حیوانات بوده است. از این نظر، آنان با آمیزش با حیوانات و اختلاط با خون حیواناتی که جلوی تکامل پیوسته را می‌گرفته دچار خطا شده‌اند. در واقع خطا یا گناه بزرگ فقط زمانی منطقی

1. Le Mas d'Azil

به نظر می‌رسد که با هر تولد، صفتی از منس حیوانی به ارث برده شود مانند انسان‌های با خوی حیوانی.

چه گناه دیگری از دید آسمانی‌ها وجود داشته که به این طریق موروثی می‌گشته است؟

«سومری»‌ها برداشت ساده‌ای از جهان داشتند: «آن‌کی»^۱ که آن را تقریباً می‌توان «آسمان و زمین» ترجمه نمود. در افسانه‌های آنان از خدایانی صحبت می‌شود که با زورق‌ها و کشتی‌های آتشی در آسمان، از ستارگان فرود آمدند و پس از بارور ساختن نیاکان‌شان دوباره به ستارگان بازگشتند.

پرستشگاه‌های «سومری»‌ها و عبادتگاه‌های خدایان‌شان، توسط موجوداتی که چهره‌های انسان‌های برتر را داشتند اما به نظر می‌رسید آبر انسان و جاودان بوده‌اند، نگهداری می‌شده‌اند. جالب است بدانید در متن‌های «سومری» به خدایان به صورت مبهم اشاره نمی‌شود بلکه صریحاً گفته شده که آنان را یک بار مردم با چشمان خود دیده‌اند. فرزندان «سومری» ادعا می‌کردند خدایانی که کار آموزش را به اتمام رسانده‌اند، می‌شناخته‌اند. ما از متن‌های «سومری» می‌توانیم درک کنیم که هر پیشرفتی چه طور رخ داده است. خدایان به آنان نوشتن، ساختن اشیای فلزی (که در زبان «سومری» فلز آسمانی گفته می‌شود) و چگونگی کشاورزی غلات را یاد داده‌اند. در ضمن باید به این نکته نیز توجه کنیم که طبق نوشته‌های «سومری»‌ها، نخستین انسان‌ها از آمیزش خدایان و فرزندان زمین به وجود آمدند.

افسانه‌های «سومری» می‌گویند «اوتو»^۲ خدای خورشید و «اینانا»^۳

خدایانوی زهره از کهکشان آمدند. واژه «سومری» «تی»^۱ به معنای دنده است اما به معنای «نیروی جانبخش» نیز می‌باشد. در افسانه‌ای گفته شده «انلیل»^۲ - خدای هوا - نطفه‌های انسانی بسیاری به وجود آورد. بر طبق سنگ‌نوشته یک کتیبه، «انلیل» نطفه خود را در رحم «مِسلامتایا»^۳ قرار داد:

«نطفه تو ای خدا، این نطفه درخشان، در رحم تو است. نطفه گناه، این نام مقدس در رحم من است...»

پیش از آن که انسان‌ها آفریده شوند و زمانی که خدایان در «نیپور» زندگی می‌کردند، «انلیل» با «نینلیل»^۴ شادی برانگیز آمیزش نمود و او را طبق دستور رسیده از بالا بارور نمود. در ابتدا فرزند دوست‌داشتنی زمین - «نینلیل» - از این که خداوندی او را بارور ساخته ناخشنود بود. طبق نوشته کتیبه‌های سنگی او از آمیزش می‌ترسیده است:

«مهل من بسیار کوچک است و آمیزش را نمی‌شناسد. لب‌هایم بسیار کوچکند، آن‌ها بوسیدن را نمی‌دانند...»

«انلیل» مقدس به طور اتفاقی سخنان شکوه‌آمیز «نینلیل» را شنید اما این تصمیم خدایان بود که موجودات نفرت‌انگیز و ناپاک را از زمین پاک نمایند؛ بنابراین این «انلیل» نطفه خود را در رحم «نینلیل» قرار داد.

در یکی از کتیبه‌های ترجمه شده توسط «سومری» شناس «س. ن. کرامر»^۵ می‌خوانیم:

«برای نابودی نوع انسان، در شورای خدایان تصمیمی گرفته شد. طبق این فرمان یک نفر و «انلیل»... فرمانروایی آنان به پایان خواهد رسید...»
بنابر این روشن است که باید ناپاکی از بین برود. در کتیبه دیگری

1. ti

2. Enlil

3. Meslamtaea

4. Ninlil

5. S. N. Kramer

نوشته شده است:

«در آن روزها» در هزارتوی آفرینش خدایان، در اقامتگاهشان - «دوکو»^۱ -

«لاهار»^۲ و «آشمن»^۳ شکل گرفتند...

در آن روزها «انکی»^۴ به «انلیل» گفت:

پدر «انلیل»! «لاهار» و «آشمن»

آنان که در «دوکو» آفریده‌اید،

بگذارید آنها از «دوکو» فرود آیند.»

آیا هزارتوی آفرینش خدایان همان «دوکو» بوده است؟ آیا «دوکو» همان سفینه فضایی‌ای بوده که آن دو نفر با آن فرود آمدند؟ این فرضیه با خواندن این توصیفات کاملاً روشن به ذهن انسان خطور می‌کند.

در سال ۱۸۸۹ پژوهشگران دانشگاه «پنسیلوانیا» پس از یک سفر تحقیقی، نقشه کهن‌ترین شهر جهان یعنی «انلیل کی» یا همان «نیپور» امروزی را با خود آوردند. در شهر خدای هوا - «انلیل» - دروازه‌ای برای هرزگان جنسی وجود داشته است. به نظر من ساخت این دروازه یک اقدام امنیتی از طرف خدایان (فضانوردان) بوده تا پس از به وجود آمدن نسل جدید، آنها را از محیط منحرف خوی‌های حیوانی که هنوز در مناطق گناه‌آلود اطراف وجود داشته، جدا سازند. حتی در یک کتیبه که اشاره به روش بارورسازی توسط خدایان دارد، آمده است که آنان نطفه مقدس را می‌کاشته‌اند.

اگر به پنج کتاب نخست عهد عتیق که گنجینه مدارکی درباره وسایل حرکتی آبرانسان‌های فضایی دوران نخستین برای من می‌باشد، از دید

1. Duku

2. Lahar

3. Ashman

4. Enki

انسانی که در عصر فضا زندگی می‌کند، نگاه شود، آن گاه منبع جامعی برای فرضیاتم نیز می‌باشند. بنابر این اجازه دهید خدایان (فضانوردان) را آن طور که [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] توصیف نموده، دوباره به زمین بیاوریم. شاید در گفته‌های او مطالب جدیدی وجود داشته باشند که به طور شگفت‌انگیزی به ما در شناخت کردارهای حیوانی در میان انسان‌های نخستین کمک نماید.

در کتاب «خروج»، فصل ۱۹ نوشته شده است:

«صبح روز سوم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعد و برق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی چون صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند.

آن گاه «موسی» آن‌ها را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد. همه در پای کوه ایستادند. تمام کوه «سینا» از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید. صدای شیپور هر لحظه بلندتر می‌شد. آن گاه «موسی» با خدا سخن گفت و خدا هم با صدایی نظیر صدای رعد به او جواب داد.» («خروج»، فصل ۱۹، آیات ۱۶ تا ۱۹)

کتاب «خروج»، فصل ۲۰ می‌گوید:

«وقتی قوم «اسرائیل» رعد و برق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس لرزیدند. آن‌ها در فاصله‌ای دور از کوه ایستادند.» («خروج»، فصل ۲۰، آیه ۱۸)

آیا امروزه کسی می‌تواند بپذیرد که خداوند بلند مرتبه مجبور است برای رفتن از جایی به جای دیگر از وسیله‌ای که دود و نور و کوه‌لرزه ایجاد می‌کرده و صدای رعد گونه‌اش مانند جت‌های جنگنده امروزی است، استفاده کند؟ ما همگی به خوبی می‌دانیم که خداوند در همه جا

حضور دارد. بنا بر این چرا در عهد عتیق گفته شده که او برای مراقبت از فرزندانش با چنین حالت دهشتناکی بر آنان ظاهر گشته است؟ چرا او باید آن قدر قوم برگزیده‌اش را بترساند که از دست او بگریزند؟ خداوندی که همه وجودش رحمت و مهربانی است نیازی ندارد به [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] دستور دهد تا مردم را از اطراف کوهی که بر آن فرود آمده، دور نماید. در کتاب «خروج» فصل ۱۹ آمده است:

«موسی» عرض کرد: آنها به بالای کوه نخواستند آمد زیرا تو ایشان را از این کار بر حذر داشته‌ای و به من دستور داده‌ای که کوه را تقدیس کرده، حدودی برای آن تعیین کنم و به آنها بگویم که از آن حدود تجاوز نکنند. خداوند فرمود: پایین برو و «هارون» را با خود بالا بیاور. به بنی «اسرائیل» و کاهنان آنها بگو که از آن حد، تجاوز نکنند و برای دیدن من به بالای کوه نیایند و گرنه می‌میرند. («خروج»، فصل ۱۹، آیات ۲۳ و ۲۴) در کتاب «مزامیر» «داود»، توصیفات پرشوری از آشکار شدن خداوند بیان گردیده است:

«صدای خداوند رعد و برق ایجاد می‌کند، دشت‌ها را به لرزه درمی‌آورد و صحرای «قادش» را تکان می‌دهد. صدای خداوند درخت بلوط را می‌لرزاند و برگ‌های درختان جنگل را به زمین می‌ریزد. در خانه خداوند، همه جلال و عظمت او را می‌ستایند.» («مزامیر»، «مزموز» ۲۹، آیات ۷ تا ۹)

در «مزمور» ۱۰۴ توصیف هیجان‌انگیزی از فرود یک سفینه فضایی آمده است:

«و خانه خود را بر آب‌های آن بنا کرده‌ای. ابرها را ارابه خود نموده‌ای و بر بال‌های باد می‌رانی. بادها فرمانبران تو هستند و شعله‌های آتش خدمتگزاران تو.» («مزامیر»، «مزمور» ۱۰۴، آیات ۳ و ۴)

اما توصیفات «میکاه» پیامبر در این موارد جذاب تر است:

«اینک خداوند تخت فرمانروایی خود را در آسمان ترک نموده و از فراز کوه‌ها به زمین می‌آید. کوه‌ها در زیر پاهایش مثل موم آب می‌شوند و مانند سیل از بلندی‌ها به دره سرازیر می‌گردند.» («میکاه»، فصل ۱، آیات ۳ و ۴)

حتی تخیل نیز برای مطرح شدن نیاز به یک بن‌مایه حقیقی دارد. اما چه عاملی باعث شده تا چنین تخیلاتی به دست تاریخ‌نگاران عهد عتیق نگاشته شوند؟ آیا آن‌ها توصیفاتى دربارهٔ چیزی که خود ندیده‌اند، نوشته‌اند؟ هر بار که آن‌ها را می‌خوانیم، انگار از ما خواسته می‌شود تا آن‌ها را باور کنیم و ما نیز کمایش می‌پذیریم که آنان اتفاقاتی که خود دیده‌اند را روایت کرده‌اند. در آن روزگاران هیچ تخیلی نمی‌توانسته آن قدر خلاق و پیشرفته باشد که داستان‌هایی دربارهٔ وسیله‌ای که آتش از آن خارج می‌شده، ماسه‌های بیابان را در اطراف پخش می‌نموده و کوه‌ها را مثل موم آب می‌کرده، بپروراند. ما فرزندان قرن بیستم که داستان واقعهٔ «هیروشیما» را برای نخستین بار خوانده‌ایم به خوبی می‌توانیم آشکار گشتن خداوند را در عهد عتیق آن طور که توصیف شده، درک کنیم.

من همچنین می‌خواهم بدانم در عهد عتیق دربارهٔ باروری مصنوعی چه گفته شده است؛ زیرا خدایان (فضانوردان) فرود آمده بر روی زمین، فوراً شروع به مهم‌ترین مأموریت خود یعنی بارورسازی زمینیان با نطفه‌های خود نمودند. آنان گروهی از مردم با کردار حیوانی که برای سفر به بیابان انتخاب نموده بودند را از بقیه مردم جدا کردند و موجودات آزمایشگاهی خود را قرنطینه نمودند تا فقط در ارتباط با خودشان باشند. آنان از این مهاجران آواره در برابر دشمنان‌شان محافظت می‌کردند و به آن‌ها «من» و غذاهای آسمانی می‌دادند تا از گرسنگی نمیرند؛ زیرا آن قوم



۹۶- این سنگ کشفه در منطقه «کمبرلی» مرکزی در «استرالیا» کشف شده است. آن‌ها که «وُندجینا» نامیده می‌شوند، موجوداتی بدون دهان و متعلق به دوران باستان می‌باشند و معرّف کهکشان راه شیری می‌باشند. «وُندجینا» دارای احترام خاصی بوده و رهبر دیگر خدایان محسوب می‌شده است.

مجبور بودند تا به وجود آمدن یک نسل جدید در بیابان بمانند. در کتاب «خروج» گفته شده است:

«شما دیدید که من با «مصری»ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچه‌هایش را روی بال‌ها می‌برد، شما را برداشته، پیش خود آوردم.»
(«خروج»، فصل ۱۹، آیه ۴)

اگر واقعاً خدایان (فضانوردان) رمزهای وراثتی را می‌شناختند و آن‌ها

را به دست آورده بودند، آن گاه تاریکی‌ای که بسیاری از متن‌ها را در بر گرفته است، به روشنایی تبدیل می‌گردد. به طور مثال در کتاب «پیدایش» می‌خوانیم:

«سرانجام خدا فرمود: انسان را شبیه خود بسازیم تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمانی فرمانروایی کند. پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را زن و مرد خلق کرد.» («پیدایش»، فصل ۱، آیات ۲۶ و ۲۷)

اما همان طور که قبلاً گفتم، زن از مرد آفریده شده است؛ زیرا [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] می‌گوید:

«آن گاه خداوند «آدم» را به خواب عمیقی فرو برد و یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را با گوشت پر کرد و از آن دنده، زنی سرشت و او را پیش «آدم» آورد.» («پیدایش»، فصل ۲، آیات ۲۱ و ۲۲)

نطفه [حضرت] «نوح» [درود بر او باد] بازمانده توفان و جد همه نسل‌های دنیا، در رحم «بت انوش»^۱ قرار گرفت. همسر [حضرت] «ابراهیم» [درود بر او باد] - «ساره» - که دیگر به خاطر سن زیادش نمی‌توانست فرزند بیاورد، با خداوند ملاقات نمود و خدا به او پسری داد که وی را «اسحاق» نامیدند. [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] درباره این موضوع در کتاب «پیدایش» می‌گوید:

«خداوند به وعده خود وفا کرد و «ساره» در زمانی که خداوند مقرر فرموده بود، حامله شد و برای «ابراهیم» در سن پیری پسری زایید.» («پیدایش»، فصل ۲۱، آیات ۱ و ۲)

خداوند، «ارمیا» پیامبر را مطمئن می‌سازد:

1. Bat Enosh

«پیش از آن که در رحم مادرت شکل بگیری تو را انتخاب کردم. پیش از این که چشم به جهان بگشایی، تو را برگزیدم و تعیین کردم تا در میان مردم جهان پیام آور من باشی.» («ارمیا»، فصل ۱، آیات ۴ و ۵)

اگر از این دید به مسئله نگاه کنیم که رمزهای وراثتی «ارمیا» از قبل برای کارهای مورد نظر خداوند، برنامه‌ریزی شده‌اند، آن گاه انتخاب کردن او کاملاً منطقی و عاقلانه به نظر می‌رسد. بنابر این مشخص است بسیاری از عبارات عهد عتیق به باروری مصنوعی توسط خدایان (فضانوردان) اشاره می‌کنند. به نظر من خدایان (فضانوردان) می‌خواستند نسل ویژه‌ای از انسان‌های زمینی به وجود آورند تا بعدها وظایف مورد نظرشان را به آنان محول کنند. [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] درباره آینده نسل [حضرت] «ابراهیم» [درود بر او باد] از دیدگاه خداوند می‌گوید:

«... ستارگان آسمان را بنگر و بین آیا می‌توانی آنها را بشماری؟ نسل تو نیز چنین بی‌شمار خواهد بود.» («پیدایش»، فصل ۱۵، آیه ۵)

اما برای تداوم این نسل لازم بود، آنها مورد محافظت قرار گیرند:

«قول داده‌ام سرزمین ایشان را به شما بدهم تا آن را به تصرف خود درآورده مالک آن باشید. آن جا سرزمینی است که شیر و عسل در آن جاری است. من خداوند، خدای شما هستم که شما را از قوم‌های دیگر جدا کرده‌ام.» («لاریان»، فصل ۲۰، آیه ۲۴)

مشکلات خدایان (فضانوردان) با این قوم برگزیده، پایانی نداشته و هنوز نتوانسته‌اند عادت زشت آمیزش با حیوانات را از آنان دور سازند. بنابر این [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] با لحنی تهدیدآمیز به آنان می‌گوید:

«هیچ مرد یا زنی نباید با حیوان نزدیکی کند و با این کار خود را نجس

سازد. این عمل، بسیار قبیح است.

با این کارها خود را نجس نسازید، چون این اعمالی است که بت پرست‌ها انجام می‌دهند و به خاطر این کارهاست که می‌خواهم آنان را از سرزمینی که شما داخل آن می‌شوید، بیرون کنم. تمامی آن سرزمین با این نوع اعمال نجس شده است. به همین دلیل است که می‌خواهم مردمانی را که در آن جا ساکنند، مجازات کنم و ایشان را از آن جا بیرون اندازم. شما باید از تمام قوانین و دستورات من اطاعت کنید و هیچ یک از این اعمال قبیح را انجام ندهید...» («لاویان»، فصل ۱۸، آیات ۲۳ تا ۲۶)

برای چنین گناهی مجازات‌های سنگینی وجود داشته که البته می‌بایست چنین بوده؛ زیرا آن‌ها هنوز هر روز با حیوانات آمیزش می‌نمودند. نمونه مجازات‌های آنان که توسط [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] در کتاب «لاویان» گفته شده، چنین است:

«اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند، آن مرد و حیوان باید کشته شوند. اگر زنی با حیوانی نزدیکی کند، آن زن و حیوان باید کشته شوند و خون‌شان به گردن خودشان می‌باشد.» («لاویان»، فصل ۲۰، آیات ۱۵ و ۱۶)

این مردم انتخاب شده سرانجام بایستی از این رفتارهای پلید جنسی البته در طی چهل سال قرنطینه در بیابان دست برمی‌داشتند.

بنابر این نسل جدید باید از حتی فکر آمیزش با حیوانات نیز دچار نفرت می‌شدند. به این ترتیب خدایان (فضانوردان) پیکاری سخت را شروع کردند اما در آخر بر این نیمه انسان-نیمه حیوان‌ها پیروز گشتند و به این ترتیب برترین نسل انسان‌ها که توسط آنان برنامه‌ریزی وراثتی شده بودند، به وجود آمدند. در نتیجه فقط نسل جدید اجازه ورود به سرزمین موهود را یافتند. در کتاب «اعداد» می‌خوانیم:

«همه شما در این بیابان خواهید مرد. حتی یک نفر از شما که بیست سال به بالا دارد و از دست من شکایت کرده است، وارد سرزمین موعود نخواهد شد...» («اعداد»، فصل ۱۴، آیات ۲۹ و ۳۰)

اما همه قوانین سخت همچنان در سرزمین موعود نیز به اجرا درمی آید. در کتاب «یوشع» گفته شده است:

«مواظب باشید با قوم‌هایی که هنوز در میان شما باقی مانده‌اند، معاشرت نکنید. نام خدایان آنها را هرگز به زبان نیاورید و به نام آنها قسم نخورید، آنها را عبادت نکنید و جلو آنها زانو نزنید.» («یوشع»، فصل ۲۳، آیه ۷)

«ولی اگر از خدا روگردان شده با افراد این قوم‌ها که هنوز در میان شما هستند دوست شوید و از آنها زن بگیرید و به آنها زن بدهید، مطمئن باشید که خدا این قوم‌ها را از سرزمین‌تان بیرون نخواهد راند، بلکه آنها دامی برای پاهای شما، تازیانه‌ای برای پشت شما و خاری در چشم شما خواهند بود و شما هاقبت در زمین نیکویی که خداوند، خدای‌تان به شما داده است، هلاک خواهید شد.» («یوشع»، فصل ۲۳، آیات ۱۲ و ۱۳)

پس از ورود به سرزمین موعود، آداب و رسوم بسیار سخت‌گیرانه هنوز به اجرا درمی آید. خوی تمایل به آمیزش با حیوانات آنان فقط با جایگزینی قوانین جدید توسط خدایان (فضانوردان) از بین رفت.

خدایان (فضانوردان) به انسان‌هایی که جهش یافته بودند، دستورات بهداشتی دقیقی می‌دادند. در کتاب «لاویان» آمده است:

«اگر روی پوست بدن شخصی دمل، جوش یا لکه براقی مشاهده شود، باید وی را نزد «هارون» یا یکی از کاهنان نسل او بیاورند، چون احتمال دارد آن شخص مبتلا به جزام باشد. کاهن لکه را معاینه خواهد کرد. اگر موهایی که در لکه است سفید شده باشد و اگر آن لکه از پوست

عمیق‌تر باشد، پس مرضی جذام است و کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند.

اگر لکه روی پوست سفید باشد اما عمیق‌تر از پوست نباشد و موهایی که در لکه است سفید شده باشد، کاهن باید او را تا هفت روز جدا از دیگران نگه دارد. («لاویان»، فصل ۱۳، آیات ۲ تا ۴)

خدایان یا همان هوشمندان ناشناخته به مردم جدید روش تشخیص بیماری را یاد دادند و به ویژه تأکید می‌کردند بیماران را قرنطینه کنند. دستورات جدیدی نیز برای ضد عفونی کردن جزئی و کلی به آنان داده می‌شد. روش دقیق این کارها در کتاب «لاویان» چنین توضیح داده شده است:

«هرگاه از بدن مردی مایعی ترشح شود، او شرعاً نجس است. این مایع چه از بدنش به بیرون ترشح کند و چه نکند، او را نجس می‌سازد. هر رختخوابی که او در آن بخوابد و هر چیزی که روی آن بنشیند نجس خواهد شد. هر کس به رختخواب او دست بزند، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. هر کس روی جایی بنشیند که آن مرد هنگام آلودگی روی آن نشسته بود، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. هر کس به آن مرد دست بزند، باید همین دستورات را اجرا کند. به هر کس آب دهان بیندازد، آن شخص شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. روی هر زمینی که بنشیند، آن زمین نجس خواهد بود. اگر کسی چیزی را که زیر این مرد بوده است بردارد یا به آن دست بزند، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. اگر این مرد نجس بی آن که اول دست‌های خود را بشوید به کسی دست بزند، آن شخص باید لباس خود را بشوید و غسل کند و تا غروب شرعاً

نجس خواهد بود. اگر مرد نجس به یک ظرف سفالین دست بزند، آن ظرف باید شکسته شود؛ ولی اگر به ظرفی چوبی دست بزند آن ظرف را باید شست. («لاویان»، فصل ۱۵، آیات ۲ تا ۱۲)

این دستورات، پیش‌بینی‌های احتیاطی بسیار دقیق بهداشتی هستند. واقعاً چه کسی در آن دوران چنین دانش پیشرفته‌ای داشته است؟ با عینک ساخت ۱۹۶۹ من به مسایل نگاه کنید تا ببینید چه اتفاقی افتاده است: خدایان (فضانوردان) از کائنات آمدند.

خدایان (فضانوردان) گروهی از موجودات را برگزیدند و آنان را بارور ساختند.

خدایان (فضانوردان) به این گروه بن‌مایه‌های قوانین وراثتی و دستورات لازم برای توانایی پیشرفت تمدن‌شان را دادند.

خدایان (فضانوردان) موجوداتی که به رفتارهای اولیه‌شان برمی‌گشتند را از بین می‌بردند.

خدایان (فضانوردان) به این گروه برگزیده دانشی از بهداشت، پزشکی و فن‌آوری را اعطا کردند.

خدایان (فضانوردان) همچنین نوشتن و روش‌های کشاورزی غلات را به آنان یاد دادند.

من قصد ندارم اکنون به شرح اتفاقات تاریخی در فرضیاتم بپردازم. متن‌های عهد عتیق گام‌های ایجاد یک مذهب می‌باشند و بنابراین این دورنمای کاملی از رخدادهای تاریخی ارائه نمی‌دهند. وقتی این متن‌ها را با ادبیات باستانی تمدن‌های دیگر مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم رخدادهایی که در پنج کتاب نخستین توصیف شده، نمی‌توانسته آن طور که دین‌پژوهان می‌گویند فقط در یک دوره زمانی برای آن گروه اتفاق افتاده باشد. در واقع عهد عتیق مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از قوانین و دستورات

علمی متمدنانه و افسانه‌ها و تکه‌هایی از تاریخ آفرینش می‌باشد. این مجموعه شامل معماهای حل نشده‌ای نیز می‌باشد که خوانندگان مذهبی قرن‌هاست سعی می‌کنند آن‌ها را حل کنند؛ اما در کنار این معماها حقایق بسیار دیگری مطرح می‌باشد که کاملاً با مفهوم اصیل خداوند مهربان و دانای مطلق، تضاد دارد.

مهم‌ترین مشکل اینست که چگونه خداوند دانا می‌تواند اشتباه کند؟ آیا این حقیقت که او پس از آفرینش انسان از کارش راضی است اما کمی بعد، از آن پشیمان می‌گردد با وجود خداوند دانا سازگاری دارد؟ در فصل یکم کتاب «پدایش» گفته شده است:

«آن‌گاه خدا به آن چه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید.» («پدایش»، فصل ۱، آیه ۳۱)

اما در فصل ششم همان کتاب می‌خوانیم:

«هنگامی که خداوند دید مردم غرق در گناهند و دائماً به سوی زشتی‌ها و پلیدی‌ها می‌روند، از آفرینش انسان متأسف و محزون شد.» («پدایش»، فصل ۶، آیات ۵ و ۶)

همان خدایی که انسان را آفریده است، تصمیم می‌گیرد او را نابود سازد و اغلب نیز چنین می‌کند. چرا؟

مسئله گناه نخستین نیز به نظرم مبهم می‌آید. خدایی که انسان را خود آفریده است، بایستی بداند که این آفریدگانش گناهکارند و اگر این موضوع را نمی‌داند، پس کل مسئله با مفهوم خداوند دانا همخوانی ندارد. خداوند نه تنها «آدم» و «حوا» را به خاطر گناه‌شان مجازات نمود بلکه فرزندان آنان را نیز که گناهی نداشتند و همین‌طور نوادگان‌شان را که آنان اصلاً از آن اتفاق خبری نداشتند، مجازات نمود. آیا این درست است که بگوییم خداوند با قربانی کردن انسان‌های بی‌گناه و ریختن خون آن‌ها،

آرامش می‌یابد؟ من اصلاً نمی‌توانم هیچ جوری بپذیرم که خداوند ازلی و ابدی و مهربان، مانند انسان‌ها، کینه‌جویانه به دنبال انتقام گرفتن باشد. من اگر خیلی احمقانه بپذیرم که [حضرت] «مسیح» [درود بر او باد] فرزند خداوند می‌باشد، باز نمی‌فهمم که چرا خداوند او را تنها به این دلیل که گناهان مردم جهان را بیخشد، با روشی وحشتناک و دردآور می‌کشد!

باید در این جا تذکر دهم اگر این پرسش‌ها را مطرح می‌کنم، قصد جسارت به هیچ دین و مذهبی را ندارم. من فقط ضد و نقیص‌هایی که در این ادیان دیده و یافته‌ام را مطرح می‌کنم؛ زیرا عمیقاً معتقدم خداوند بزرگ ورای این توضیحاتی است که مذاهب خرافی و حماسه‌ها و افسانه‌ها درباره‌ی خدایان! می‌دهند و او هیچ وجه مشترکی با موجوداتی که جهشی از حیوان به انسان به وجود آوردند، ندارد.

همه این گنجینه مدارک ادبی که جمع نموده‌ام، مرا به یاد جمله‌ای از «مشیل ایکوام»^۱ (۱۵۹۲-۱۵۳۳) اهل «مونتایژنه»^۲ که در پایان سخنرانی‌ش در جمعی از فیلسوفان برجسته بیان نمود، می‌اندازد:

«آقایان! آن چه من انجام داده‌ام در واقع دسته‌گلی است که هم اکنون آن را فقط چیده‌ام و هیچ چیزی به آن اضافه نکرده‌ام.»

از آن جا که من خیلی اساسی و ریشه‌ای به مسایل مورد تحقیق می‌پردازم، دائماً نامه‌هایی به دستم می‌رسد که درخواست می‌کنند از منابعم به این وضوح نام ببرم.

البته پدران ما مجبور بودند به مدت دو هزار سال کلمه به کلمه کتاب مقدس را به عنوان حقیقتی غیرقابل تردید بپذیرند و اگر مسایلی هم در این مورد برای‌شان مطرح می‌شد، آن‌ها را به سختی کتمان می‌نمودند. اما

1. Michel Eyquem

2. Montaigne

امروزه ما می‌توانیم خیلی راحت تضادها و نکات تردیدآمیز آن را مطرح نماییم و من هم بر این اساس پرسش‌های دیگرم را مطرح می‌کنم: چرا خدا و فرشتگانش همیشه خود را با پدیده‌هایی مانند: آتش، دود، زمین‌لرزه، نور، صدا و باد نشان می‌دادند؟

دلایل قابل تصور و جسورانه‌ای که بدین ترتیب ارائه می‌گردند، می‌توانند به عنوان گواهی راستین دربارهٔ اتفاقات زنجیره‌ای ضد و نقیض دوهزار سال تاریخ مورد کنکاش قرار گیرند. اما چه کسی جرأت می‌کند این واقعیات اسرارآمیز را به عنوان حقایق مسلم بپذیرد؟

پرفسور «سویسی» دکتر «اوتمار کیل»^۱ فکر می‌کند این آشکار شدن و تجلی‌های خداوند، رمزگونه و نمادین می‌باشند. درست مخالف پرفسور «لیندبرگ»^۲ که معتقد است آن‌ها، تجربیاتی خیالی هستند. پژوهشگر عهد عتیق دکتر «ا. گوئیلاوم»^۳ آن‌ها را رویدادهایی کاملاً طبیعی می‌داند. در حالی که دکتر «و. پیرلین»^۴ آن‌ها را اتفاقات طبیعی برخی مراسم مذهبی «اسرائیلی»ها در روزهای تعطیل می‌شناسد.

توضیحاتی پژوهشگرانه؟ من که چیزی جز تناقض‌گویی در آن‌ها پیدا نمی‌کنم. اما در نسل جوان محققان، اندیشه‌های تازه‌ای دیده می‌شود. بدین ترتیب دکتر «فرتیز دویرموت»^۵ در نشریه شماره ۲۱ استادان دین پژوه «بازل»^۶ در سال ۱۹۶۵ نوشته است:

«اگر به این توصیفات که مورد بحث قرار گرفته‌اند، نگاهی ژرف‌تر بیندازیم، آن‌گاه می‌پذیریم که آن‌ها به سختی می‌توانند با پدیده‌های طبیعی جوّی یا آتشفشانی همخوانی داشته باشند. فکر می‌کنم زمان آن رسیده باشد که با دیدگاه نوینی به توصیفات کتاب مقدس نگاه کنیم و در

1. Othmar Keel

2. Lindborg

3. A. Guillume

4. W. Beyerlein

5. Fritz Dumernuth

6. Basle

راه درک واقعی و راستین آن‌ها گامی به جلو برداریم.»
 من فکر می‌کنم موجودات هوشمند ناشناخته تنها به خاطر انگیزه‌های
 نوع دوستانه، این همه وقت خود را صرف انسان‌های جدید نکردند. با این
 که هنوز این فرضیه که می‌گوید خدایان (فضانوردان) در جستجوی
 ماده‌ای که نیاز زیادی به آن داشتند، به زمین آمدند، با پژوهش‌های علمی
 به اثبات نرسیده است اما فرضیه‌ای ممکن می‌باشد. آیا این ماده، سوخت
 مورد نیاز سفینه‌های فضایی‌شان بوده است؟

در بسیاری از این متن‌ها اشاره می‌شود خدایان (فضانوردان) به خاطر
 هدایتی که در راه پیشبرد مسیر تکاملی انسان داشته‌اند، کمک‌هایی
 دریافت کرده‌اند. در کتاب «خروج» فصل ۲۵ آیه ۲ به هدایایی اشاره
 می‌شود که به آسانی قابل درک نیستند. مترجمان متخصص «آلمانی» مرا
 مطمئن ساختند این هدایا می‌توانستند شامل کالاهایی بی‌ارزش باشند که
 در لابه‌لای هدایا قرار داده شده بودند. [حضرت] «موسی» [درود بر او
 باد] در کتاب «خروج» فصل ۲۵ می‌گوید:

«به بنی «اسرائیل» بگو که هدایا به حضور من بیاورند. از کسانی هدیه
 قبول کن که با مهل و رغبت می‌آورند. هدایا باید از این نوع باشند: طلا،
 نقره و مفرغ؛ نخل‌های آبی، ارغوانی و قرمز؛ کتان لطیف؛ پشم بز؛ پوست
 قوچ که رنگش سرخ شده باشد و پوست خنز؛ چوب افاقیا؛ روغن زیتون
 برای چراغ‌ها؛ مواد خوشبو برای تهیه روغن مسح؛ بخور خوشبو؛ سنگ
 جزع و سنگ‌های قیمتی دیگر برای ایفود (جلیقه مخصوص کاهنان که بر
 روی لباس خود می‌پوشیدند و سینه‌بند مخصوص که روی آن می‌بستند).
 و سینه‌بند کاهن.» («خروج»، فصل ۲۵، آیات ۲ تا ۷)

بنابر این وقتی هدایا را آوردند هیچ‌گونه اشتباهی رخ نداد؛ زیرا
 فهرست آن‌ها با جزئیات کامل مشخص شده بود. در کتاب «اعداد» فصل

۳۱ می خوانیم:

«بنابر این از زیورهای طلا، بازوبندها، دستبندها، انگشترها، گوشواره‌ها و گردنبندهایی که به غنیمت گرفته‌ایم هدیه شکرگزاری برای خداوند آورده‌ایم تا خداوند جان‌های ما را حفظ کند.

«موسی» و «العازار» این هدیه را که فرماندهان سپاه آورده بودند قبول کردند. وزن کل آن حدود دوست کیلوگرم بود. (سربازان غنائیم خود را برای خودشان نگه داشته بودند.) «موسی» و «العازار» آن هدیه را به خیمه عبادت بردند تا هدیه در آن جا یادآور قوم «اسرائیل» در حضور خداوند باشد.» («اعداد»، فصل ۳۱، آیات ۵۰ تا ۵۴)

اما خدای «اسرائیل» به ندرت در مقابل کارهایی که برای فرزندان زمینی اش انجام داده بود، بهای سنگینی مطالبه می‌کرد. در ضمن از متن بالا مشخص است که این هدایا برای کاهنان نبوده و آنها فقط وظیفه جمع‌آوری هدایا را داشتند و باید آنها را تحویل می‌دادند. در ضمن این هدایا از طرف خدایان (فضانوردان) آن قدر دقیق شمرده و محاسبه شده بود که اصلاً در حد و شأن خداوند بی‌نیاز از همه چیز نمی‌باشد.

آیا این هدیه‌ها، بهای دانشی بود که خدایان (فضانوردان) به انسان‌ها داده بودند؟

وقتی به دقت متن‌های باستانی را مطالعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم خدایان (فضانوردان) برای اقامت دائم بر روی سیاره ما نیامده‌اند و پس از اجرای مأموریت‌های‌شان، برای مدتی طولانی گم می‌شوند. البته آنها برای حمایت از موجوداتی که به وجود آورده‌اند در طول مدتی که حضور ندارند، فکری کرده‌اند. با توجه به این که آنان امکانات گسترده و پیشرفته‌ای داشته‌اند پس شاید از روش فنی خاصی برای محافظت از دست‌پرورده‌های‌شان استفاده کرده‌اند.

در طول مدتی که خدایان (فضانوردان) حضور نداشتند، کاهنان سعی می‌کردند با نیایش و دعا با آنان ارتباط برقرار کنند. «سموئیل» در کتاب اول خود چنین می‌گوید:

«در آن روزهایی که «سموئیل» کوچک زیر نظر «عیلی»، خداوند را خدمت می‌کرد، از جانب خداوند به ندرت پیغامی می‌رسید.» (اول سموئیل، فصل ۳، آیه ۱)

بنابر این از این جمله مشخص است که خداوند اغلب جوابی نمی‌داده است.

البته انسان‌های جدید بدون راهنما و راهبر به حال خود رها نگشتند. طبق گفتارهای متون باستانی، خدایان (فضانوردان) خدمتگزارانی بر روی زمین داشتند که دستورات آنان را انجام می‌دادند و از مردمان برگزیده حمایت و نگهداری می‌کردند و از اقامتگاه‌های خدایان (فضانوردان) نیز محافظت می‌کردند. آیا این خدمتگزاران خدایان (فضانوردان)، روایات‌ها نبودند؟

در حماسه «گیل‌گمش» پیکاری شگرف بین «گیل‌گمش» و «انکیدو» با «خومبیه» که نگهبان خشماگین سدرهای جنگلی دوردست خدایان می‌باشد، روی می‌دهد. «گیل‌گمش» و «انکیدو» هر چه تیر و نیزه به جانب او می‌انداختند، بی آن‌که به وی صدمه‌ای بزنند به سوی خودشان باز می‌گشت. در این میان «شَمَش» - خدای آفتاب - نیز آنان را از آسمان حمایت می‌کرد و می‌گفت:

«پیش روید، مهربانید!»

و با ایجاد توفانی سهمناک راه پیش و پس رفتن بر «خومبیه» را بست. سرانجام «گیل‌گمش» وقتی که «انکیدو» بازوی «خومبیه» را گرفت، از یک لحظه غفلت «خومبیه» استفاده کرد و با تبر زینش به او ضربه‌ای زد و وقتی

او از درد زخمش به زمین افتاد، سرش را از بدنش جدا نمود.

«خومبیه» نه خدا بوده و نه انسان. این موضوع در متن‌های کهنی که «جیمز پریچارد»^۱ در سال ۱۹۵۰ با عنوان «متون باستانی خاور نزدیک» منتشر نمود، کاملاً مشخص است. در متنی میخی گفته شده است:

«تا آن سان که این انسان را از بین نبرده‌ام - اگر انسان باشد - و تا آن سان که این خدا را نکشته‌ام - اگر خدا باشد - هرگز در شهر گام نخواهم گذارد... ای خدا (اشاره به «گیل گمش») تو که آن را ندیده‌ای... تو نمی‌هراسی، من که این انسان را دیده‌ام می‌هراسم. دندان‌هایش هم چون دندان‌های ازدها و رخساره‌اش هم چون رخساره شیر است...»

آیا این توصیفات دربارهٔ پیکاری با یک رویات نیست؟ آیا «انکیدو» بر روی بازوی این رویات، کلید خاموش کردن آن را یافته و با افتادن او بر روی زمین در این جنگ نابرابر پیروز گشته است؟

با مطالعهٔ متن میخی دیگری که توسط «س. ن. کرامر» ترجمه شده است، متقاعد شدم که این خدمتگزار خدایان یک رویات بوده است:

«... آنان که (خدایان) «اینانا» را همراهی می‌کردند، نه غذا را و نه آب را می‌شناختند و نه غذا می‌خوردند و نه آب می‌نوشیدند...»

در کتیبه‌های «سومری» و «آشوری» اغلب موجوداتی وجود دارند که نه غذا می‌خورند و نه آب می‌نوشند. گاهی اوقات نیز این هیولاهای وحشتناک با القابی مانند «شیرهای پرنده»، «ازدهایان آتشین» یا «دانه‌های فروزندهٔ خدا» خوانده می‌شوند.

ما همچنین در افسانه‌های «یونانی» با نگرهبانانی مواجه می‌شویم که از طرف خدایان جامانده‌اند. در داستان «هرکول»^۲ از شیر «نمیا»^۳ صحبت می‌شود که از ماه فرود آمده بود و هیچ اسلحهٔ انسانی‌ای در او تأثیر

1. James Pritchard

2. Hercules

3. Nemca

نداشت. در افسانه دیگری از اژدهای «لادون»^۱ صحبت شده است که چشمانش هرگز بسته نمی‌شد و اسلحه‌اش «آتشین و با صدای تندر مهیب» بوده است. طبق این افسانه قبل از آن که «مدیا»^۲ و «جیون»^۳ بتوانند «پشم زرین» را به دست آورند، می‌بایست اژدهایی که تمام بدنش با فلس‌های درخشان آهنی پوشیده شده و به خود می‌پیچید و گدازه‌های آتشین وی را در بر گرفته بود را فریب می‌دادند.

ما نشانه‌هایی از روایات‌ها در کتاب مقدس نیز پیدا می‌کنیم. فرشتگانی که «لوط» و خانواده‌اش را قبل از ویرانی «سدوم» و «عموره» نجات دادند، چه موجودات دیگری می‌توانستند باشند؟ «بازوهای خداوند» که در هنگام جنگ‌ها به گروه برگزیده کمک می‌نمود، چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ [حضرت] «موسی» [درود بر او باد] در کتاب «خروج» درباره فرشته‌ای که دستورات خداوند را اجرا می‌کرده، می‌گوید:

«من فرشته‌ای پیشاپیش شما می‌فرستم تا شما را به سلامت به سرزمینی هدایت کند که برای شما آماده کرده‌ام. به سخنان او توجه کنید و از دستوراتش پیروی نمایید. از او تمرد نکنید، چون تمرد شما را نخواهد بخشید، زیرا او نماینده من است.» («خروج»، فصل ۲۳، آیات ۲۰ و ۲۱) به نظر من فقط یک روایت می‌تواند کاملاً نماینده فکر و اندیشه سازنده‌اش باشد و فقط روایات در هنگام اجرای برنامه‌اش هیچ خطایی انجام نمی‌دهد.

چیزی که من به عنوان شاگرد مدرسه، آن را همیشه شگفت‌انگیز می‌یافتم، تجربه «یعقوب» می‌باشد که در کتاب «پیدایش» فصل ۲۸، آیه ۱۲ بیان شده است. هنگامی که «یعقوب» در یکی از سفرهایش پس از غروب آفتاب در جایی می‌خوابد، در خواب نردبانی را می‌بیند که پایه آن

1. Ladon

2. Medea

3. Jason

بر زمین و سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگانی از آن بالا و پایین می‌روند. آیا ممکنست «یعقوب» خدمتگزاران خدا را دیده باشد که در حال بردن کالاهایی به درون سفینه فضایی بوده‌اند؟ آیا این تجربه شگفت‌انگیز «یعقوب»، واقعیتی راستین بوده که وی با چشمان خود دیده است؟

برای این که فرضیه‌های جورانه‌ام را آزمایش کنید، از این به بعد در هر متن کهنی که واژه‌ها را دیدید، لغت روایات را با همان مفهومی که امروزه از آن استنباط می‌کنیم، جایگزین نمایید. واقعاً شگفت‌انگیز است که موضوعات غیرقابل درک چگونه به این راحتی به مفهومی شناخته شده تبدیل می‌گردند.

من مطمئن هستم فرضیاتی که مطرح نموده‌ام، به شدت مورد حمله منتقدان قرار خواهد گرفت. اما باز می‌خواهم با همان جسارت پرسم آیا ممکنست موجودات هوشمند ناشناسی، رفتارهای حیوانی و آمیزش‌های غیرطبیعی انسان را به پایان رسانده باشند؟ آیا ممکنست نسل جدیدی از انسان‌ها، نخستین آموزش‌های لازم برای ایجاد جامعه‌ای متمدنانه را از موجودات هوشمند بیگانه‌ای دریافت کرده باشند؟ آیا ممکنست موجودات هوشمند ناشناس پس از اتمام مأموریت‌شان و بازگشت دوباره به جهان‌شان، ناظرانی را برای مراقبت از انسان‌های جدید باقی گذاشته باشند؟ و آیا می‌توان گفت این ناظران همان روایات‌ها یا آدم‌های ماشینی بوده‌اند؟

من تلاش می‌کنم آن حقیقتی که در گنه افسانه‌ها، حماسه‌ها و داستان‌ها وجود دارد را کشف نمایم.

«تبتی»ها و «هندو»ها جهان را «مادر» نسل خاکی می‌نامند.

ساکنان «مالکولا»^۱ یا همان «دورگه‌های نوین»، نخستین نسل انسان‌ها را به وجود آمده از «پسران آسمان» که به زمین فرود آمدند می‌دانند. سرخپوستان می‌گویند فرزندان «پرندۀ تندر» می‌باشند. «اینکا»ها معتقدند که از نسل «پسران خورشید» به وجود آمده‌اند. «راپانویی»ها می‌گویند نژادشان از «مردان پرندۀ» می‌باشد. «مایا»ها فکر می‌کنند «فرزندان هفت ستارهٔ برج نور» می‌باشند. «توتُن»^۲ها - مردمان «آلمانی» نژاد که در شمال «آلمان» و «دانمارک» کنونی زندگی می‌کنند - معتقدند نیاکان‌شان با «وانن»^۳ پرندۀ آمده‌اند. «هندیان» می‌گویند از سوی «ایندرا»^۴، «گورکا»^۵ و «بهیما»^۶ که هر سه با سفینه‌های آتشین در آسمان پرواز می‌کردند، فرود آمده‌اند. «خنوخ» و «ایلیا» با ارابه‌های آتشین برای همیشه ناپدید گشتند. اهالی جزایر دریای جنوب می‌گویند از «تانگالاو»^۷ که خدای آسمان می‌باشد و درون تخم درخشان عظیمی از آسمان به زمین فرود آمده است، به وجود آمده‌اند.

یک موضوع در همهٔ این داستان‌های شجره‌نامه‌ای مشترک است: خدایان آمدند، گروهی را برگزیدند، آنان را بارور ساختند و از ناپاک‌ها جدا نمودند. آنان همهٔ دانش‌های نوین را به آن‌ها یاد دادند و سپس ناگهان در دوره‌ای از تاریخ برلی همیشه ناپدید گشتند.

«کارل ف. کولنبرگ»^۸ در کتاب خود به نام «قوم‌شناسی» دربارهٔ مطالبی که ما در این جا بیان کردیم، چنین اظهارنظر می‌کند:

«... معمای خدایان، معمای پیدایش انسان و هرج و مرج افسانه‌ها،

1. Malekula

2. Teuton

3. Wanan

4. Indra

5. Ghurka

6. Bhima

7. Tangalao

8. Karl F. Kohlenberg

مفاهیمی حقیقی می‌باشند که دانش محدود ما نمی‌تواند آنها را درک و روشن نماید.»

اجازه دهید تا اشاره مهم دیگری به «معمای خدایان» نمایم. من در نخستین کتابم - «ارابه‌های خدایان؟» - به نظریه نسبیت و فرمول کلی موشک و تغییر بازه زمانی در سفرهای بین ستارگان اشاره کرده‌ام و در آن جا متوجه شدیم زمان برای قضانوردان در حال سفر که با سرعتی نزدیک به سرعت نور حرکت می‌کنند بسیار کندتر از زمان برای آنان که بر روی سیاره‌ای زندگی می‌نمایند، می‌گذرد. آیا ما در بازخوانی هماهنگی متن‌های باستانی‌ای که کاملاً مستقل از یکدیگر می‌باشند به این نکته توجه کرده‌ایم که دائماً در آنها تأکید می‌شود بازه‌های زمانی برای خدایان با بازه‌های زمانی برای ما تفاوت دارد؟

به این ترتیب کل طول زندگی یک نسل از انسان‌ها، برای خدای «ویشنو» «هندی» فقط یک لحظه بوده است. هر کدام از امپراتورهای افسانه‌ای «چین» باستان که قانونگذاران آسمانی بوده‌اند و با اژدهای آتشین دم خود پرواز می‌کرده‌اند، نیز به مدت ۱۸۰۰۰ سال زمینی زندگی کرده‌اند. در حقیقت «پان‌کو»^۱ که نخستین قانونگذار آسمانی بوده، در دو میلیون و دویست و بیست و نه هزار سال قبل به اطراف کائات سفر کرده است. حتی عهد عتیق که همگی با آن آشنایی داریم، ما را با گفته‌های «دانیال» در فصل ۷، آیه ۲۵ مطمئن می‌سازد که هر چیزی در برابر خداوند «یک زمان و زمان‌ها و نیمه‌ای از زمان» می‌باشد. همچنین در «مزمور» ۹۰ آمده است:

«هزار سال در نظر تو چون یک روز بلکه چون یک ساعت است.»

(«مزامیر»، «مزمور» ۹۰، آیه ۴)

فصل دوازدهم

پرسش‌ها

و باز هم پرسش‌هایی بیشتر

آیا نشانه‌های ظاهری افسانه‌های کهن متعلق به هزاران سال قبل، درست درک نشده‌اند؟

آیا تلاش ما برای تفسیر آن‌ها در میری اشتباه قرار گرفته است؟
آیا ما آن چه همیشه در برابر دیدگانمان بوده و هنوز هم هست را دشوارتر از واقعیتش نموده‌ایم؟

آیا در قالب گمراه‌کننده رازهای فلسفی و مذاهب خرافی، به ما راهنمایی‌های فنی و تخصصی روشنی داده شده است؟

آیا این گزارش‌هایی که امروزه به شکل افسانه و مذهب‌های خرافی درآمده‌اند، بیشتر از آن که فلسفی باشند، علمی می‌باشند؟

آیا آن قدر فرصت داریم تا مفهوم واقعی آثار باقی مانده از دوران ماقبل تاریخ را پیش از تخریب توسط بلدوزرها درک کنیم؟

چه زمانی باستان‌شناسان یک کیلومتر راه میان سنگ‌های ماسه‌ای که

«سنگ‌های نما» نامیده می‌شوند را در جنگل «تیوتوبورگ»^۱ در «آلمان» خواهند شکافت؟

چه زمانی گروهی با آزادی پژوهش تمام برای حفاری مکان‌های مدفون اطراف «ماریب»^۲ اعزام خواهند شد؟

چه زمانی تحقیقات پرتوی زیرآبی با دستگاه‌های نوین در «بحرالمیت» آغاز می‌گردد؟

چه زمانی باستان‌شناسان به بررسی و کنکاش در عقاید قدیمی و کهن موجود دربارهٔ هرم «خِفرِن»^۳ و دیگر اهرام می‌پردازند؟

چه زمانی حفاران، لایهٔ رویی «تیا هو آناکو» را کنار خواهند زد تا ما رازهای پنهان زیر آن را کشف نمایم؟

تا چه زمانی گرگ‌های تشنهٔ دانش، صحرای آفریقا را بدون کمک وسایل حفاری می‌کاوند؟ چه زمانی هلیکوپترهایی حتی برای مدتی اندک در اختیار آنان قرار داده خواهد شد تا بتوانند در پژوهش‌های‌شان در این بیابان وسیع پیشرفت نمایند؟

چه زمانی بالاخره تحلیل مواد شیمیایی دشت «نازکا» انجام خواهد گرفت؟

تا چه زمانی آرمان‌گراهای نوآموز تلاش خواهند کرد تا ویرانه‌های موجود در جنگل‌های «گوآتمالا» و «هندوراس» در آمریکای مرکزی را کشف کنند؟

چه زمانی حفاری‌های ژرف در «رودزیای»^۴ جنوبی در «زیمبابوه» آغاز خواهد گشت؟

کدامین سازمان جهانی به یک پژوهشکدهٔ نقشه‌برداری کمک خواهد

1. Teutohurg

2. Marib

3. Chephren

4. Rhodesia

نمود تا سرانجام ارتباط جغرافیایی و زمین‌شناختی بین ویرانه‌های تمدن باستانی و اسرارآمیز را در قاره‌های مختلف کشف نماید؟

آیا سازمانی جهانی مانند «یونکو» سرانجام تصمیم خواهد گرفت تا فهرستی از هزاران هزار سنگ کشیده و فار کشیده‌های سراسر جهان تهیه نماید؟

آیا ممکن نیست کلید «پادشاهی آسمان» در مکان‌های بسیاری در زمین پنهان شده باشد؟

آیا هزاران سال است که ما با نادانی مان خود را عذاب می‌دهیم؟

و آیا هنوز هم این کار ادامه دارد؟

واقعیت اینست خدایان (فضانوردان) باستان همیشه به ما می‌گفتند که

کور و کر هستیم اما ما سرانجام روزی حقیقت را کشف خواهیم کرد.

از زمان‌های کهن تمامی مذاهب بومی و خرافی در گوشه و کنار جهان

به ما وعده داده‌اند که اگر به جستجوی خدایان برویم آنان را می‌یابیم و آن

گاه به آسمان‌ها خواهیم رفت و صلحی جاودان بر زمین حکمفرما خواهد

شد.

چرا ما نباید این وعده‌ها را جدأ باور کنیم؟

شاید ما در تفسیر مفهوم «بهشت» به عنوان دنیایی دیگر که خوشی آن

هرگز تمامی ندارد، دچار اشتباه شده‌ایم. شاید «بهشت» در همین

آسمان‌ها باشد.

آیا بهتر نیست به جای آن که به این امید، دل‌خوش کنیم که روزی در

ابدیت بی‌اتنها خدایان (فضانوردان) به سراغ‌مان می‌آیند، خود به

جستجوی آنان و نشانه‌هایی که بر روی زمین باقی گذاشته‌اند پردازیم؟

آیا ممکن است این خدایان (فضانوردان) که انسان‌ها سال‌ها به دنبال

آنها بودند و از بی‌خردی‌شان آنان را جای خداوند بلند مرتبه گرفته و

ستایش می‌کردند، از خودشان اطلاعاتی فنی باقی گذاشته باشند که به ما در پیدا کردنشان کمکی می‌نماید؟

از هنگام آغاز تاریخ زندگی انسان، همیشه جنگ‌های بسیاری در نقاط مختلف سیاره‌مان درگرفته‌اند. آیا خدایان (فضانوردان) که وعده آرامش در زمین به ما داده‌اند، می‌دانستند که سرانجام روزی انسان خاکی متوجه کنترل خود از فضا می‌گردد و به بی‌فایده بودن جنگ‌ها پی خواهد برد؟

آیا خدایان (فضانوردان) امیدوارند یا انتظار دارند روزی انسانی زمینی فضای جهان خود را بشناسد و تعصبات نژادی خود را رها کند و این فضای بی‌انتها را به عنوان سرزمین مادری جهانی خود بشناسد؟

از دورنمای جهانی، همه موجودات اندیشمند ساکن سومین سیاره در منظومه کوچک خورشیدی در گوشه‌ای از کهکشان چه «روسی»، چه «چینی»، چه «آمریکایی»، چه اروپایی و چه سیاه پوست یا سفیدپوست، انسان می‌باشند.

آیا انسان سرانجام می‌تواند رؤیای دیرینه خود برای رفتن به اعماق آسمان را با عمل کردن به گفتارهای خدایان (فضانوردان) به واقعیت تبدیل نماید؟

در کتاب «پیدایش» فصل ۱۱ گفته شده که امکان هر کاری وجود دارد؛ بنابراین حتی امکان بازگشت به ستارگان نیز وجود دارد:

«... زبان همه مردم یکی است و متحد شده، این کار را شروع کرده‌اند. اگر اکنون از کار آنها جلوگیری نکنیم، در آینده هر کاری بخواهند انجام خواهند داد.» (پیدایش، فصل ۱، آیه ۶)

و آن هنگام که نخستین ارتباط با ساکنان دیگر سیارات برقرار گردد، ما به خوبی درک خواهیم نمود همانند دوران برج «بابل» فقط یک زبان در جهان وجود دارد و ۲۹۷۶ زبانی که ما به آنها سخن می‌گوییم در واقع

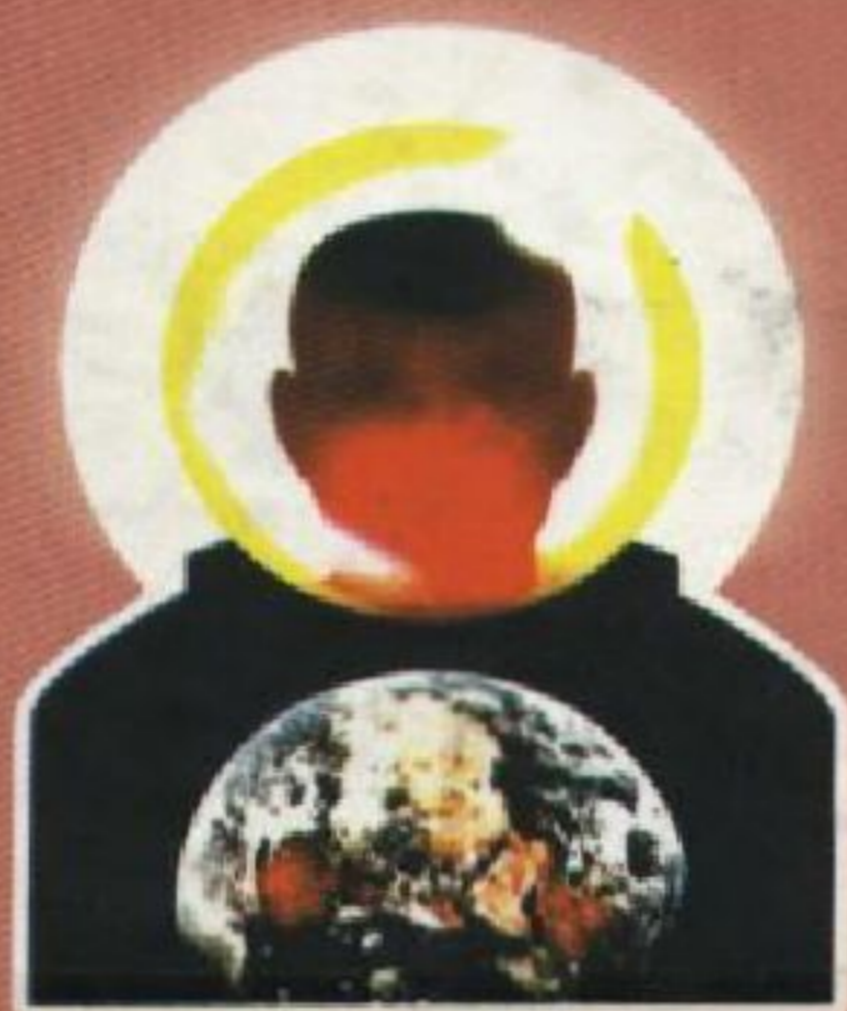
زبان‌های بومی سیاره زمین می‌باشند. و آن‌گاه دانشمندان همه کشورهای تمام سیارات، دانش و اطلاعات خود را با یک زبان مبادله خواهند نمود. و سپس چهره دور آشنا و به دقت ساخته شده دنیای ما در هم خواهد شکست و نگرشی نوین در دوره جدید عصر فضا بدون هیچ احساس نژاد پرستی که دیگر پوچ و بی‌معناگشته است، به وجود خواهد آمد.

من فکر می‌کنم همین یک دلیل کافیت تا ما با دید علمی به کنکاش با مفاهیم افسانه‌ای متون باستانی و مدارک موجود سنگی برخیزیم. روزی ما تمامی پیام‌ها و نشانه‌های خدایان (فضانوردان) را که بر روی زمین به جا گذاشته‌اند، درک خواهیم نمود و در آن هنگام ترس از برقراری ارتباط فکری و جسمی با فضانوردان ستارگان دوردست در ما از بین خواهد رفت؛ زیرا به راحتی می‌پذیریم آن‌ها نیز موجوداتی مانند ما می‌باشند و روزی آفرینش آنان در گوشه‌ای از جهان توسط خداوند یکتا آغاز گردیده است.

پایان

GODS FROM OUTER SPACE

Erich Von Daniken



قیمت: ۴۵۰۰ تومان

ISBN 964815537-2



Design by: H. Hashemi